

مکتب انیسیم تاریخچه پان ابراهیم

دکتر هوشنگ طالع

تاریخچه مسکن و مسکنیان ایران
دکتر محمود علی قزوینی
مطالع

۲۰
۱
۲



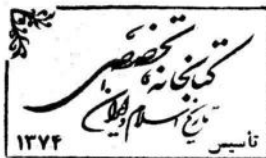
انتشارات سمرقند

۱۵۰۰ تومان

شابک X-9-۹۲۷۵۶-۹۶۹۴

ISBN 694-92756-9-x

تاریخچه‌ی مکتب پان ایرانیسم



دکتر هوشنگ طالع

طالع، هوشنگ، ۱۳۱۲

تاریخچه‌ی مکتب پان ایرانیسم / هوشنگ طالع. لنگرود: سمرقند ۱۳۸۰

ص ۱۲۳

ISBN 694-92756-9-x

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱- حزب پان ایرانیست. ۲- ایران - تاریخ - اسناد و مدارک.

الف. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵۲

DSR ۱۵۳۵/۲۷۲

۲۶۹۹۵ - ۸۰م

کتابخانه ملی ایران

شابک x-9-۹۲۷۵۶-۹۹۴

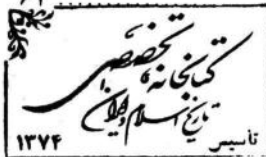
ISBN 694-92756-9-x



نام کتاب : تاریخچه‌ی مکتب پان ایرانیسم
مؤلف : دکتر هوشنگ طالع
ناشر : سمرقند
طرح روی جلد : فرخ محجوبی
صفحه‌آرایی : فاطمه سلطانی
چاپ نخست : تابستان ۱۳۸۱ خورشیدی
شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه
بها : ۱۵۰۰ تومان
نشانی: رشت - صندوق پستی ۳۱۹۸-۴۱۶۳۵
تهران - صندوق پستی ۳۵۸-۱۵۸۵۵
تلفن: ۸۸۱۰۰۴۲
نمابر: ۸۸۴۷۹۰۴

فهرست نوشته‌ها

- ۱ پیش‌گفتار
- ۵ بخش نخست : تجزیه‌ی ایران
- ۱۰ بخش دوم : تلاش برای وحدت
- ۱۵ بخش سوم : سرچشمه‌ی اندیشه‌ی پان ایرانیسم
- ۲۱ بخش چهارم : «پان» و پان ایرانیسم
- ۲۶ بخش پنجم : «انجمن»
- ۳۲ بخش ششم : مکتب پان ایرانیسم
- ۴۱ بخش هفتم : بنیاد مکتب پان ایرانیسم
- ۶۲ بخش هشتم : فراگشت تاریخی پان ایرانیسم



پیوست‌ها

- ۷۳ شماره یک : قرار داد گلستان
- ۷۹ شماره دو : قرار داد ترکمان چای
- ۸۶ شماره سه : پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در اثر قراردادهای
گلستان و ترکمان چای
- ۸۷ شماره چهار : قرار داد پاریس
- ۹۲ شماره پنج : قرار نامه‌ی آخال
- ۹۶ شماره شش : پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در شرق ایران
- ۹۷ شماره هفت : حق استرداد اراضی
- ۱۰۱ شماره هشت : قرار داد مودت (۱۹۲۱)
- ۱۰۸ شماره نه : ایران و افغانستان از لحاظ وحدت سیاسی تاریخی
- ۱۱۶ شماره ده : قلمرو زبان فارسی
- ۱۲۲ شماره یازده : فرمان رییس

پیش گفتار

بیش از هفتاد سال است که واژه‌ی پان ایرانیسم وارد فرهنگ اجتماعی-سیاسی میهن ما شده است. سال‌ها، این واژه و مفاهیم آن در حد گفتگوهای نظری، آن هم به کوشش دکتر محمود افشار یزدی باقی ماند. برای نخستین بار، وی در سال ۱۳۰۶^۱ این واژه را به کار برد. سپس در سال ۱۳۱۱، به شرح و بسط آن پرداخت و بعد در سال ۱۳۲۴، «پان ایرانیسم» در قالب یک مکتب فرهنگی، به جامعه‌ی ایران عرضه شد. در سال ۱۳۲۶، بر پایه‌ی این اندیشه یک مکتب فکری بنیان‌گذاری گردید و مساله شکل سیاسی به خود گرفت.

حضور نیرومند حزب توده در آن زمان و دشمنی حکومت اتحاد شوروی با اندیشه‌ی پان ایرانیسم، سبب بروز کشمکش‌هایی میان هواداران اندیشه‌ی مزبور و حزب توده شد. نظام اتحاد شوروی سابق، یعنی زندانبان ملت‌ها، قوم‌ها و تیره‌های بسیار، برای جلوگیری از گسترش اندیشه‌ی «ملی‌گرایی» و در نتیجه پیش‌گیری از قیام ملت‌ها، تیره‌ها و اقوام زیر ستم، کوشش بر آن داشت تا اندیشه‌ی ملی‌گرایی را زشت و ناپسند جلوه دهد. افزون بر آن، احزاب دست‌نشانده‌ی شوروی سابق و نهضت‌های چپ به طور کلی، می‌کوشیدند تا با الگوبرداری از روش‌های «اردوگاه جهانی سوسیالیسم»، اندیشه‌ی ملی‌گرایی را در سراسر جهان مورد یورش قرار داده و سرکوب کنند.

در نظام آموزشی اتحاد شوروی پیشین، به‌گونه‌ی همه‌ی نظام‌های سلطه‌گرا (چه پیش از آن و چه پس از آن)، کوشش بر آن بود تا با تلقین مداوم و در نتیجه «شرطی کردن» کودکان، نوجوانان و جوانان، مفاهیم قالبی خود را به خورد آنان بدهند. در همین راستا، در همه‌ی مدرسه‌های شوروی سابق، افزون بر ناپسند شمردن و سب و لعن اندیشه‌ی ملی‌گرایی، «پان ایرانیسم» نیز به عنوان پدیده‌ای زشت، پدیده‌ای ضد خلق و ساخته و پرداخته دست امپریالیسم و دشمنان طبقه‌ی کارگر، به دانش‌آموزان آموخته می‌شد. در این زمینه به یک مورد به عنوان مثتی از خروار، اشاره می‌شود.

درسی و دومین جلد دانشنامه (دایرةالمعارف) شوروی، درباره‌ی «پان ایرانیسم» چنین آمده است: «فلسفه‌ای است ارتجاعی و نژادی. محرکین آن [اندیشه‌ی پان ایرانیسم]، ملاکین

و سرمایه‌داران بزرگ ایرانی‌اند که با امپریالیست‌های خارجی رابطه دارند. در سرزمین‌های جداشده از ایران، یعنی قفقاز و آسیای میانه، سب و لعن پان ایرانیسم قوی‌تر و با آب و تاب بیشتر از سوی آموزگاران برای شاگردان، عنوان می‌شد. آموزگاران ساعت‌های پیاپی در نکوهش «پان ایرانیسم» برای شاگردان داد سخن می‌دادند و به شیوه‌ی تبلیغاتی بلشویک‌ها، در کنار حکایت‌های عجیب و غریب، سیلابی از تهمت و افترا را نیز چاشنی آن می‌کردند، آنان می‌کوشیدند تا با تکیه به روش‌های روانشناسی به سبک شوروی، چهره‌ای بسیار زشت از «پان ایرانیسم» و هیولاهایی خونخوار، از پان ایرانیست‌ها ارائه نموده و این آموزه‌های دروغ را به خورد دانش‌آموزان بدهند.

دوست ارجمند و هم‌خانمان گرامی تاجیک، آقای میرزا شکورزاده که دوران دبستان، دبیرستان و دانشگاه را در تاجیکستان زیر سلطه‌ی شوروی گذرانده، پیرامون گفته‌ی بالا، می‌گوید: «با وجودی که من و مانند من در نظام بلشویکی بزرگ شده بودیم، اما همیشه می‌کوشیدیم که در آن جو خفقان و بی‌خبری، پیوندهای گذشته را باز یابیم، بیاموزیم و حفظ کنیم. روزی آموزگار در کلاس درس آموزش اجتماعی، سخن از «پان ایرانیسم» به میان آورد و آن را با زشت‌ترین واژه‌ها تعریف کرد و از هواداران آن به عنوان هیولا و دیوانه نام برد. در زنگ تفریح، برخی از هم‌کلاسی‌ها به گرد هم آمدیم و در حالی که از شنیدن نام «پان ایرانیسم» سخت به هیجان آمده بودیم، با هم به نجوا پرداختیم. همگی بر این باور بودیم که بر خلاف گفته‌های آموزگار، «پان ایرانیسم» می‌تواند نهضت نجات بخش ما نیز باشد.

عصر که به خانه رفتیم، بی‌درنگ نزد پدر شتافتیم. پدر مردی بود که هر روز شاهنامه می‌خواند و دارای عواطف ملی‌گرایی و ایران دوستی بود. سخنان آموزگار و نظر خود و تنی چند از هم‌شاگردی‌ها را برایشان بازگو کردم. پدر گفت: نظر تو و دوستانت درست است. بر خلاف آن چه دستگاه‌های دولتی می‌گویند، «پان ایرانیسم» اندیشه‌ی «شر» نیست بلکه اندیشه‌ی «خیر» است و امیدوارم روزگاری بتواند تحقق پیدا کند. زیرا نجات ما، در گرو هم‌بستگی و وحدت است.»

بعد از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، در اثر هم‌کاری و هم‌آوایی دو نیروی اشغالگر روس و انگلیس، حزب توده آغاز به کار کرد. دفترهای این حزب در تهران و مناطق شمالی کشور که زیر سلطه‌ی سربازان روس بود، یکی پس از دیگری گشوده شدند. البته باید توجه داشت که نیرومندترین تشکیلات حزب توده در دوران مزبور، پس از مناطق تحت نفوذ روس‌ها، در شهر آبادان قرار داشت که مرکز شرکت سابق نفت جنوب بود. پالایشگاه آبادان که در آن روزگار بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان به شمار می‌رفت و سوخت ناوگان امپراتوری انگلیس را

تأمین می‌کرد، در این شهر قرار داشت.

در ایران نیز حزب توده از همان آغاز فعالیت، ستیز با اندیشه‌های ملی و ملی‌گرایان را با بهره‌گیری از الگوهای وارداتی از روسیه، در برنامه‌ی روزمره‌ی خود قرار داد. حزب توده برای تهیه‌ی «خوراک تبلیغاتی» در این مورد نیز مانند زمینه‌های دیگر، نیازی به تفکر، بررسی، پژوهش و... نداشت. همه چیز از پیش وسیله‌ی «رفقا» در مسکو آماده شده بود. از این رو در سرتاسر جهان، بلشویک‌ها اندیشه‌ی ملی‌گرایی و ملت‌گرایان را با یک رشته گفتارهای زشت و همانند و یک سلسله‌تهمت‌ها و افتراهای «کلیشه‌ای» محکوم می‌کردند. همه جا از دهان آنان یک سخن بیرون می‌آمد: **دشمن طبقه‌ی کارگر، نوکر امپریالیسم، بورژوا، لیبرال، فاشیست، نازیست و...**

برای درک بهتر طرز تفکر حزب توده پیرامون مسأله‌ی ملی و ملت‌گرایی و آشنایی بیشتر با منطق «دیالکتیک تاریخی» که بلشویک‌ها می‌کوشیدند، پایه‌های علمی برای آن دست و پا کنند، تنها به عنوان نمونه، به آرایه‌ی مشت کوچکی از خوارها خروار دشنام و تهمت و افترا، بسنده می‌گردد: روزنامه‌ی بسوی آینده، میان سال‌های ۱۳۲۸ تا امردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی، به عنوان ارگان غیررسمی حزب توده منتشر می‌شد. روزنامه‌ی مزبور، در سر مقاله‌ی روز دوم مهرماه ۱۳۲۹، زیر عنوان «ملی چیست؟»، می‌نویسد: «ملی نقاب سیاسی است که چهره‌های داغدار و اندوهگین را می‌پوشاند. ملی سرپوشی است که قبایح و رذایل را مخفی می‌کند. ملی هر جور و جنایتی را جایز می‌شمارد... عقل ملی ناقص، فکر ملی ناقص، منطق ملی ضعیف، زبان ملی الکن است. خواهیم بود و اضمحلال ملی را خواهیم دید...»

هنگامی که در پانزدهم شهریور ماه ۱۳۲۶ خورشیدی، مکتب پان ایرانیسم موجودیت خود را اعلام کرد، «روس»‌ها، صفحات مربوط به «پان ایرانیسم» را از فرهنگ‌ها (دایرةالمعارف) و همچنین کتاب‌های درسی مدرسه‌های حزبی، نسخه‌برداری کرده و در اختیار گرداندگان حزب توده قرار دادند.

از این روی، پس از نخستین اعلامیه‌های مکتب پان ایرانیسم و انتشار هفته‌نامه ساسانی، حزب توده ترجمه‌ی نوشته‌های مزبور را چونان گندابی از فحش و ناسزا، به هر سو روان کرد. اما، جنگ تبلیغاتی کافی نبود. می‌بایست با شیوه‌های ایجاد ترور و وحشت، ملی‌گرایان و پان ایرانیست‌ها را از میدان بدر می‌کردند. از این رو، شکار ملی‌گرایان و پان ایرانیست‌ها از سوی گاردهای مسلح حزب توده آغاز شد. گاردهای مزبور که از سوی

نیروهای اشغالگر روس آموزش دیده بودند، زیر نام کارگران چیت‌سازی، بلورسازی، دخانیات و... سازمان‌بندی شده بودند. بیشتر فرماندهان گارد مزبور را، «مهاجران قفقازی» یعنی هم‌خانمان آن سوی ارس که از سال‌ها پیش به خدمت حزب کمونیست درآمده بودند، تشکیل می‌دادند. اینان سال‌ها در ارتش سرخ و سرویس‌های اطلاعاتی شوروی، خدمت کرده بودند.

اما چنان‌که تاریخ معاصر ایران گواه است، پایداری گروهی از جوانان این سرزمین در قالب مکتب پان ایرانیسم و حزب‌های برخاسته از آن، همه‌ی این تمهیدات را درهم شکست و راه را بر مبارزات وسیع ناسیونالیستی ملت ایران زیر شعار ملی کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور به پیشوایی دکتر محمد مصدق، هموارتر کرد.

تا پیش از درهم شکسته شدن جو اختناق، ترور تحمیل شده از سوی حزب توده بر محیط دانشگاه، مدرسه‌ها، خیابان‌ها، کارخانه‌ها و... سلطه‌ی کامل داشت. احزاب و گروه‌های موجود در حاشیه قرار داشتند و فاقد توان حضور در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشور بودند. از این رو، این‌گونه احزاب برای پیدا کردن فضا، ناچار همراه و همگام حزب توده می‌شدند. از نمونه‌های بارز آن، تلاش نافرجام برای تجزیه آذربایجان و همگامی برخی حزب‌های به ظاهر ملی با حزب توده و فرقه دموکرات است.

بدین سان، حضور پان ایرانیست‌ها در صحنه‌ی مبارزات سیاسی - اجتماعی ملت ایران، امکان حضور فعال‌تر دیگر گروه‌های سیاسی و از همه مهم‌تر، توده‌های مردم ایران را در صحنه‌های مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور، بیش از پیش امکان‌پذیر کرد.

البته از یاد نبریم که مبارزه مزبور، بزرگ‌ترین مبارزه‌ی «ضد استعماری» ملت ایران در قرن بیستم میلادی بود. در اثر این مبارزه بزرگ و درهم کوبیدن پایگاه نیرومند استعمار انگلیس در قالب ملی کردن صنایع نفت و خلع ید از شرکت غاصب نفت، راه برای خیزش مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، هموار شد.

یاد همه‌ی کوشندگان نهضت ملی کردن نفت در سرتاسر کشور، گرامی باد.

بخش نخست

تجزیه‌ی ایران

با روی کار آمدن پتر^۲ در روسیه و استقرار کمپانی هند شرقی در هندوستان^۳، تمامیت سرزمین ایران مورد مخاطره‌ی جدی قرار گرفت. قلمرو دولت ایران که از آمو دریا تا سند و از کوه‌های قفقاز تا دجله دامن گسترده بود، وارد دوران بی ثباتی شد. با فروپاشی شاهنشاهی صفویان، ایران پس از سال‌ها استحکام و ثبات نسبی، دچار هرج و مرج و در این فرآیند، گرفتار لشگرکشی و دخالت روس و عثمانی گردید. روسیه و عثمانی، سرزمین قفقاز را میان خود بخش کردند و ارتش عثمانی به درون کشور نفوذ کرد. در این فرآیند، اشرف غلجایی که به جای محمود بر تخت پادشاهی ایران نشسته بود، با عقد قراردادی با سلطان عثمانی، خلافت سلطان مزبور را پذیرفت و او نیز منشور ولایت به نامش نوشت.

پیدایش نادر در صحنه‌ی سیاسی - نظامی ایران، نقشه‌ی روس و عثمانی را درهم ریخت. روس‌ها برابر اخطار نادر، سرزمین‌های ایران را ترک کرده و به پشت مرزهای خود عقب‌نشینی کردند. نادر پس از یک رشته نبردهای سنگین، چنان ارتش عثمانی را در هم کوبید که تا برچیده شدن بساط امپراتوری مزبور - جز برخی ترکتازی‌های پراکنده - توان تهاجم به ایران را از دست داد.

کما بیش هفتادسال بعد از تهاجم نخست روس‌ها به ایران، بار دیگر ارتش تزاری به قفقاز یورش آورد. این بار طرح جهان‌گشایی روسیان را، آقامحمدخان قاجار، نقش بر آب کرد و روس‌ها در دستیابی به قفقاز ناکام ماندند.

روس‌ها در سال ۱۸۰۳ میلادی (۱۱۸۲ خورشیدی)، تجاوز به ایران را پی گرفتند. در این میان، بریتانیا که وسیله‌ی کمپانی هند شرقی، جای پای محکمی در شبه قاره‌ی هند به دست آورده بود، در پی آن برآمد تا با ناتوان کردن ایران، بخشی از سرزمین‌های خاوری ایران زمین را تجزیه کرده و حایلی میان این کشور و هندوستان ایجاد کند.

بدین سان، از سال ۱۱۹۲ خورشیدی (۱۸۱۳ میلادی)، قراردادهایی به دولت‌های وقت ایران و در حقیقت بر مردمانی که در درازای تاریخ در کنار هم زندگی می‌کردند، تحمیل شد. در این فرآیند، سرزمین بزرگ مشترک پاره پاره شد و اکنون بخش‌های آن با نام‌های گوناگون و قسمتی هم با نام ایران بر جای مانده است. در این جا بدون اشاره به مسایل سیاسی، نظامی و... که منجر به پذیرش این گونه قراردادهای از سوی دولت‌ها و حکومت‌های وقت ایران گردید، سیاهه‌ی قراردادهای مزبور در زیر آورده می‌شوند:

قرارداد گلستان

(۲۰ مهرماه ۱۱۹۲ خورشیدی - ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی)

این قرارداد به دنبال جنگ‌های دهساله‌ی روسیه علیه ایران، بر ملت ما تحمیل شد. بر پایه‌ی قرارداد گلستان، چهارده ایالت و ولایت قفقاز، از دیگر سرزمین‌های مشترک جدا افتاده و زیر سلطه‌ی روسیه تزاری قرار گرفت. ایالت‌ها و ولایت‌های چهارده گانه‌ی مزبور عبارت بودند از:

ایالت گنجه و قره‌باغ، ولایت‌های شکی، شیروان، قبه، دربند، بادکوبه، داغستان و گرجستان، محال شوره‌گل، آچوق باشی، گروزیه، منگریل و آبخاز. افزون بر آن، بخشی از سرزمین تالش نیز به تصرف روس‌ها، درآمد و حاکمیت بدون منازع ایران بر دریای مازندران، خدشه‌دار گردید.^۴ (پیوست شماره یک)

قرارداد ترکمان‌چای

(اول اسفندماه ۱۲۰۶ خورشیدی - ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی)

به دنبال جنگ‌های سه ساله‌ی ایران و روس، قرارداد ترکمان‌چای بر مردم ایران تحمیل شد. بر پایه‌ی این قرارداد، سه ایالت دیگر قفقاز، یعنی ایروان، نخجوان و بخش‌های دیگری از تالش زیر سلطه‌ی روس‌ها قرار گرفت. حاکمیت ایران بر دریای مازندران محدودتر شد و مردم ایران ناچار از پذیرش کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) گردیدند. بدین سان، میان مردم قفقاز و دیگر مردم ایران، دیوار جدایی بر پا شد. (پیوست شماره دو)

قرارداد پاریس

(سیزدهم اسفندماه ۱۲۳۵ خورشیدی - ۴ مارس ۱۸۵۷ میلادی)

به دنبال کشمکش‌هایی در شرق ایران بر سر مسأله‌ی «هرات» که از زمان پادشاهی

محمدشاه قاجار آغاز شده بود، دولت انگلستان دست به اقدام وسیع سیاسی در راستای جدایی سرزمین افغانستان زد. این اقدام، منجر به لشکرکشی دولت انگلستان به ایران و اشغال بوشهر، خرمشهر و گلوله‌باران اهواز و... گردید. نتیجه‌ی اقدام مزبور، تحمیل قرارداد صلحی بود که میان ایران و انگلستان در شهر پاریس به امضاء رسید.

بر پایه‌ی این قرارداد که منجر به تجزیه‌ی بخش‌هایی از خراسان بزرگ گردید، میان مردم ایران و افغانستان، جدایی انداخته شد. (پیوست شماره چهار)

تجزیه مکران و بلوچستان

(۱۳ شهریور ماه ۱۲۵۰ خورشیدی - ۴ سپتامبر ۱۸۷۱ میلادی)

به دنبال شکست ایران در جنگ‌های قفقاز و سپس آشوب هرات، ناآرامی‌هایی در مناطق مکران و بلوچستان ایجاد شد. اما محمدشاه قاجار با گسیل نیرو، منطقه را آرام کرد. دولت بریتانیا برای دست اندازی به این منطقه‌ی وسیع که از خلیج گواتر تا رود سند ادامه داشت، دست اندرکار زمینه‌چینی شد. مأموران دولت بریتانیا به بهانه‌ی نگاهبانی خط تلگراف بوشهر به سوی هندوستان که قرار بود در آینده احداث شود، باخان کلات قراردادی بستند. دولت مزبور برای وی مقرری تعیین کرد و از او به نام «امیرکلات» نام برد. دولت مزبور برای تجزیه‌ی این بخش از ایران، باب‌گفتگو با دولت را به نمایندگی از سوی امیرکلات برای تعیین مرز آغاز کرد. با وجود مخالفت و پایداری برخی از دولتمردان با این امر، سرانجام ناصرالدین شاه تسلیم شد و قرارداد تحدید حدود را امضاء کرد.

به دنبال پذیرش تحدید حدود، دولت انگلستان با گسیل نیرو منطقه‌ی مزبور را اشغال کرده و آن را بلوچستان انگلیس نامید.

تجزیه‌ی سیستان

(۱۲۵۱ خورشیدی - ۱۸۷۲ میلادی)

دولت بریتانیا در آخرین مرحله‌ی اجرای نقشه‌ی خود برای ایجاد حایل میان ایران و هند و پیش‌گیری از تجاوز احتمالی دولت روسیه به سرزمین مزبور، درصدد برآمد تا ایالت پهناور سیستان را که دارای موقعیت راهبردی مهمی بود، تجزیه کند.

دولت بریتانیا با تحریک امیر کابل و تجاوز وی به سیستان، توانست که دولت ایران را که به طور کامل ناتوان شده بود به حکمیت دولت انگلیس نسبت به تعیین مرزهای سیستان راضی نماید.

در این فرآیند، سیستان به دو منطقه خارجی و داخلی بخش شد و بخش داخلی که تنها کمابیش ۱۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد، برای ایران باقی ماند.

قرارنامه‌ی آخال

(۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ خورشیدی - ۱۴ دسامبر ۱۸۸۱ میلادی)

پس از جدافتادن سرزمین افغانستان، راه مناطق خوارزم و فرارود که از هرات می‌گذشت، بر روی حکومت ایران بسته شد. بدین سان، ارتباط کالبدی با «ایران و بیج»^۵، یعنی مناطق بخارا، سمرقند، فرگان (فرغانه) و... قطع شد.

دولت روسیه تزاری با توجه به این مسأله و بر پایه‌ی منشور پتر، سرزمین‌های خوارزم و فرارود را مورد تهاجم نظامی قرار داد. دولت مزبور میان سال‌های ۸۰ - ۱۸۶۰ میلادی، مقاومت مردم سرزمین‌های یاد شده و ایستادگی امیران محلی وابسته به ایران را درهم شکسته و تمامی سرزمین‌های خوارزم و فرارود را اشغال کرد. به دنبال این تجاوز نظامی، بر پایه‌ی قرارنامه‌ی آخال، دولت ایران مجبور شد که از همه‌ی حقوق تاریخی خود بر سرزمین‌های خوارزم و فرارود، چشم‌پوشی نماید (پیوست شماره پنج).

قرارداد مودت

(۱۷ اسفندماه ۱۲۹۹ خورشیدی - ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی)

به دنبال پایگیری حکومت بلشویکی در روسیه و درهم شکستن مقاومت گسترده‌ی مردمان اسیر یوغ تزارها در قفقاز، خوارزم، فرارود و... ارتش سرخ، با اشغال شهر رشت و بخش‌های دیگری از گیلان، دولت ایران را برای انتقال ارثیه‌ی خونین تزارها به «تزارهای جدید» زیر فشار قرار داد.

بدین سان، در حالی که شهر رشت و بخش‌های بزرگی از گیلان در اشغال ارتش سرخ بود و بیم حرکت ارتش مزبور به سوی تهران می‌رفت، دولت ایران قرارداد «مودت»؟! را امضا کرد. با این امضاء، ارثیه‌ی خونین تزارها، یعنی تمامی سرزمین قفقاز، سرزمین‌های خوارزم و فرارود و بخشی از حاکمیت ملت ایران بر دریای مازندران و... به «تزارهای سرخ» منتقل شد.

در فصل اول قرارداد مزبور، می‌خوانیم «... دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه راجع به مبانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسلات ۱۴ یانوار [ژانویه] ۱۹۱۸ و ۲۶ ایون [ژوئیه] ۱۹۱۹، یک مرتبه‌ی دیگر رسماً اعلان می‌نماید که از سیاست جابرانه‌ای که

دولت‌های مستعمراتی روسیه که به اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرتنگون شدند، نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند، قطعاً «صرفنظر می‌نماید... دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای را که دولت روسیه تزاری با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می‌نماید، ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می‌نماید...»^۶ (پیوست شماره هشت)

اما، با وجود این اعلام صریح، نه تنها حکومت روسیه شوروی، سرزمین‌های اشغالی از سوی حکومت تزاری را به ایران باز نگرداند بلکه در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی به بهانه‌ی نبرد با دولت آلمان، همدوش با نیروهای انگلستان سرزمین ایران را اشغال کرد. روز بیست و یکم آذرماه ۱۳۲۴ خورشیدی، دولت روسیه شوروی در حالی که هنوز خاک ایران را در اشغال نظامی داشت، کوشید تا با حمایت مسلحانه از گروه‌های ساخته و پرداخته‌ی خود، استان‌های آذربایجان و کردستان را نیز از ایران جدا کند. این توطئه، با درایت و قیام دلیرانه‌ی مردم آذربایجان و کردستان و نیز شجاعت و پایداری ارتش ایران در بیست و یکم آذرماه ۱۳۲۵ خورشیدی، خنثی شد.

بخش دوم

تلاش برای وحدت

با تسلیم امپراتوری آلمان، جنگ جهانی اول به پایان رفت. در فراگشت این رویداد، امپراتوری روس و عثمانی نیز از هم پاشید. به دنبال تسلیم نیروهای «اتحاد مرکز»، پیروزمندان برای تعیین سرنوشت شکست خوردگان و تقسیم مرده ریگ آنان در قصر ورسای (حومه‌ی پاریس) گردآمدند.

دولت ایران، زیر فشار ملیون و افکار عمومی مردم و با توجه به فروپاشی امپراتوری خونخوار و ستمگر روس، نمایندگانی به عنوان دادخواهی و اعاده‌ی وضع دربارهی سرزمین‌های غارت شده وسیله‌ی امپراتوری روس و عثمانی، به کنفرانس صلح ورسای فرستاد. هم‌زمان، گروه‌هایی از مردم سرزمین‌های تجزیه شده‌ی خوارزم و ماوراءالنهر، نخجوان و...، تومارهایی به کنفرانس مزبور فرستاده و خواستار الحاق به سرزمین مادری، یعنی ایران شدند. حتا مردم بخارا و برخی مناطق دیگر، هیأت‌هایی برای پی‌گیری امر وحدت به «ورسای»، گسیل داشتند.^۷

تقاضای اهالی نخجوان در الحاق به ایران

روز نهم اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ خورشیدی (۳۰ آوریل ۱۹۱۹ میلادی) تمامی مردم شهر نخجوان در برابر کنسولگری ایران اجتماع کردند. آن‌ها با فریاد زنده باد شاهنشاه ایران، زنده باد دولت ایران، پاینده باد ولیعهد جوان بخت ایران، تقاضای تابعیت ایران و الحاق به وطن اصلی خود را نمودند. تظاهرات مردم نخجوان چندین روز به درازا کشید.^۸

اهالی نخجوان، ریسان حکومت محلی، رییس قشون محلی، کلیه‌ی محترمین و وجوه اهالی با ارسال ۱۲ فقره تلگراف به دولت ایران، شاه، سفرای خارجه، رییس‌جمهور آمریکا، انجمن صلح ورسای و غیره، تقاضای الحاق به ایران را کرده و همه جا متذکر شدند که اصلاً ایرانی‌نژاد و مسلمان بوده و ۹۲ سال است به زور از خاک ایران جدا شده‌اند.^۹

دولت موقت محلی نخجوان، متشکل از کلبعلی خان رییس قشون و سلطان اف رییس حکومت، حاج حسینعلی قربان اف رییس ستاد قشون و چند نفر از متنفذین و کلیه‌ی اعضای شورای ملی، با امضای قطعنامه‌ای خود را تابع ایران و ایرانی نژاد معرفی و یک هیأت نمایندگی مرکب از شیخ عبدالجبار بکتاش، مهدیقلی خان دیاربکری، حاج سیدباقر حیدرزاده و حسین آقا نوروز آزاده را تعیین و به تبریز اعزام داشتند. آنان، ضمن نامه‌ی بسیار شورانگیز و مهیج خطاب به ایرانیان و اظهار تأثر از این که ۹۲ سال به حکم زور از برادران خود دوریم، به عنوان نیل به آرزوهای دیرینه، تقاضای الحاق به وطن اصلی خود یعنی ایران را نمودند.^{۱۰}

در اوایل اردیبهشت، نمایندگان آن‌ها به تبریز آمدند و از طرف دولت ایران، آقای علی هیأت به عنوان نماینده به نخجوان اعزام شد. شخص دیگری نیز به نام «مصدق دیوان» از طرف دولت نماینده رسمی در نخجوان بود. اما در این قضیه انگلیس‌ها باطناً مخالف و مایل نبودند ایران اراضی از دست رفته خود را بازپس گیرد. زیرا در این صورت ممکن بود از طرف دول دیگر موضوع بلوچستان منتزع شده از ایران نیز مطرح مذاکره قرار گیرد. سرانجام انگلیس‌ها در انجمن صلح نگذاشتند ایران کاری صورت دهد و این قضیه هم از بین رفت.^{۱۱}

تقاضای جمهوری آذربایجان (اران) درباره‌ی فدراسیون با ایران

در این میان، مردم اران نیز خواستار وحدت دوباره با ایران شدند. گرچه در آن زمان، یک صد و شش سال از جدایی می‌گذشت، اما پیوندهای دیرین هم چنان پابرجا بود. هیأت نمایندگی جمهوری آذربایجان^{۱۲} (اران) که به انجمن صلح و رسای آمده بود، گفتگوهای مفصلی را با هیأت اعزامی ایران انجام داد. آن‌ها، خواستار پیوندهای همه‌جانبه بودند. حتا به نمایندگان ایران اظهار داشته بودند: «مقصود ما این است که آذربایجان استقلال داخلی داشته باشد. قوه‌ی مقننه و ادارات و مسایل داخلی از خود داشته باشد. در مسایل خارجی و قشون و گمرگ و پست و تلگراف و طرق و شوارع و سکه و این قبیل امور با ایران اشتراک داشته باشد...»^{۱۳}

نصرت‌الدوله فیروز (وزیر امور خارجه)، چکیده‌ی خواسته‌های نمایندگان جمهوری آذربایجان (اران) را ضمن نامه‌ای به شرح زیر برای طرح در انجمن صلح پاریس، تسلیم لرد کرزن وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا کرد.

۱. حدود آذربایجان قفقاز که طی ادعانامه‌ای که توسط هیأت اعزامی آذربایجان به کنفرانس صلح ارائه شده (نقشه‌های ضمیمه) یک بار برای همیشه، از روسیه تحت هر نوع

حکومت باشد، جدا می‌شود.

۲. جمهوری آذربایجان که از ۲۸ مه ۱۹۱۸ م [۶ خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی] تأسیس شده است به عنوان جمهوری مستقل و آزاد شناخته خواهد شد و پایتخت آن باکو خواهد بود. رئیس جمهور انتخاب خواهد شد و دارای مجلس خواهد بود که از طریق قوانین ارگانیک که توسط مجلس مؤسسان آذربایجان تدوین شده، اداره خواهد شد. دولت آذربایجان در صدد تشکیل این مجلس است که به وسیله رأی عمومی انتخاب خواهد شد.

۳. جمهوری دموکراتیک آذربایجان که در همسایگی کشور شاهنشاهی ایران قرار دارد، با آن کشور ارتباط سیاسی - اقتصادی خواهد داشت، به شکل یک کنفدراسیون که اساس و شکل و نحوه اجرای آن تهیه خواهد شد که بعداً به رأی مجلس هر دو کشور ارائه خواهد شد. ولی از هم اکنون اعلان می‌شود که روابط خارجی این دو کشور مشترک خواهد بود.

۴. برای رسیدن به اهداف فوق (۱ و ۲) جمهوری آذربایجان به کمک واقعی بریتانیای کبیر احتیاج دارد تا استقلال خودش را بشناساند و نگه دارد. و برای اینکه از هرگونه خدشه مصون بدارد و بتواند مانند ایران قوای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی خودش را توسعه دهد.^{۱۴}

هم‌چنین وثوق الدوله نخست‌وزیر نیز در تهران کوشید تا دولت انگلستان را به شناسایی جمهوری آذربایجان (اران) و تشکیل کنفدراسیون از سوی دو کشور ایران و آذربایجان (اران)، تشویق کند. سرپرسی ساکس وزیر مختار بریتانیا در تهران در تلگرافی که در یازدهم ژانویه ۱۹۲۰ (۲۰ دی ۱۲۹۹ خورشیدی) پیرو تلگراف ششم ژانویه (۱۶ دی) به وزیر خارجه‌ی کشور مزبور مخابره کرد، از قول وثوق الدوله نوشت: «... اتحاد آذربایجان با ایران نه تنها به تفکر پان‌تورانیستی یکی شدن دو آذربایجان تحت حمایت و سرپرستی ترکیه خاتمه خواهد داد بلکه به حل مسأله‌ی کنترل آتی قسمت جنوبی دریای «خزر» نیز به نحوی که مطلوب ایران و بریتانیای کبیر باشد، کمک خواهد کرد.^{۱۵} اما، دولت بریتانیا برای مسکوت گذاردن طرح مسأله وحدت دوباره‌ی ایران، از هیچ‌گونه کارشکنی خودداری نکرد. زیرا بیم آن داشت که مردم افغانستان، مکران، بلوچستان نیز مانند مردم اران و خوارزم و فرارود، خواستار وحدت دوباره گردند.

تقاضای مردم سرخس در الحاق به ایران

به دنبال فروپاشی امپراتوری روس، در کنار مردمان دیگر، اهالی شهر سرخس کهنه نیز خواستار بازگشت به سرزمین مادر شدند. در این راستا نیروهایی نیز از سوی دولت ایران به

آن‌جا فرستاده شد. اما انگلیس‌ها مانع شدند. محمدتقی بهار می‌نویسد:

«... دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماوراءالنهر نیز دولت‌هایی به نام «ترکمنستان» در خوارزم و «تاجیکستان» در بخارا و «ازبکستان» در سمرقند به وجود آید. به یاد دارم اوقاتی که در نتیجه‌ی مراجعه‌ی اهالی بلاد سرحدی مشرق به دولت ایران، عده‌ای از قوای چریک خراسانی، سرخس روس را تصرف کرده بودند. من با سرپرستی ساکس وزیر مختار انگلیس [در ایران] ملاقات کردم. مشارالیه می‌گفت که دولت ایران باید سرخس روس را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض به حاکمیت همسایه‌ی شرقی نگردد، زیرا ما می‌خواهیم در آن‌جا، دولتی به نام «ترکمنستان» ایجاد کنیم.^{۱۶}

انگلیس‌ها نتوانستند، برنامه‌ی کشورسازی خود را در سرزمین‌های خوارزم و فرارود پی گیرند، اما بلشویک‌ها پس از تسلط بر این مناطق، نقشه‌ی انگلستان را به مورد اجرا گذاردند. انگلیس‌ها از این‌که هنوز پس از گذشت دهه‌های بسیار، بانگ وحدت‌خواهی از دو سوی مرزهای تجزیه به گوش می‌رسید، سخت یکه خوردند. آن‌ها احساس کردند که در صورت «اعاده‌ی وضع» و پیوند دوباره‌ی سرزمین‌های مزبور با ایران، ممکن است مردم افغانستان، مکران و بلوچستان نیز به فکر وحدت افتاده و در این فرآیند، تلاش‌هایشان برای تضعیف ایران و ایجاد حایلی به دور هندوستان، بر باد رود. دولت انگلیس به بهانه‌ی این‌که ایران به طور مستقیم در جنگ شرکت نداشت، اجازه نداد تا نمایندگان ایران و دیگر نمایندگانی که خواستار پیوند دوباره با ایران بودند، در کنفرانس صلح ورسای حضور یابند.^{۱۷}

با وجود حمایت هیأت نمایندگی آمریکا برای حضور هیأت ایرانی در انجمن صلح، دولت انگلستان به شدت با این امر مخالفت کرد و سرانجام هیأت ایران که با عدم حمایت دولت و ثوق الدوله روبرو بود، از شرکت در جلسات مایوس شد و تقاضاهای خود را در کتابچه‌ای منتشر کرده و در اختیار هیأت‌های شرکت‌کننده گذارد. این تقاضا در سه بخش سیاسی، اقتصادی و قضایی تنظیم گردیده بود.^{۱۸}

در بخش سیاسی، ایران خواستار لغو فوری قرارداد ۱۹۰۷، برچیده شدن بساط مستحفظان و گاردهای مسلح سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی و نیز استرداد سرزمین‌هایی بود که «طی قرن نوزدهم به زور از ایران گرفته شده است... این سرزمین‌ها شامل ایالات مرو، خیوه، ترکستان و هفده شهر قفقاز بود که طی دو دوره جنگ‌های ایران و روس از ایران منتزع شده بود به این ترتیب سرحدات ایران به صورتی درمی‌آمد که در ابتدای قرن ۱۹ وجود داشته است. در غرب هم تقاضا شده بود، ایالات کردستان و موصل و دیار بکر ضمیمه‌ی خاک ایران گردد و

رود فرات سرحد غربی ایران شناخته شود...»^{۱۹}. (پیوست شماره هفت)

در بخش اقتصادی، ایران خواستار پرداخت غرامت خسارات و تلفاتی شد که از سوی نیروهای متخاصم به سرزمین و مردم ایران وارد گردیده بود. در بخش قضایی، ایران خواستار الغای کاپیتالاسیون و برچیده شدن محاکم کارگذاری، در ارتباط با رسیدگی به جرایم خارجیان بود.

در این زمان، انگلیس‌ها سرگرم گفتگو و پرداخت رشوه به وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر ایران بودند. در آن لحظات حساس که ملت ایران خواستار باز پس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته بود، وثوق‌الدوله، با عدم حمایت لازم از هیأت نمایندگی ایران، یکی از بزرگترین بخت‌های تاریخی این ملت را بر باد داد.

انتشار خبر قرارداد محرمانه‌ی وثوق‌الدوله - کاکس (Sir Percy Cox) وزیرمختار دولت انگلستان در تهران، توفانی از خشم عمومی را برانگیخت. مردم ایران، هم‌دل و هم‌آوا، این قرارداد را رد کردند. دولت‌های آمریکا و فرانسه نیز که از زیاده‌خواهی‌های دولت انگلستان به تنگ آمده بودند، از مردم ایران جانبداری کردند.

دولت ایالات متحده، درخواست بریتانیا را مبنی بر حمایت از منافع کشور مزبور رد کرد. روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ (۲۷ شهریور ۱۲۹۸) سفارت آمریکا در تهران، ضمن بیانیه‌ای اعلام داشت: «در کنفرانس صلح ورسای، مساعی صادقانه نمایندگان دولت آمریکا برای این‌که هیأت نمایندگی ایران بتواند فرصتی برای اظهار مطالب خود به دست آورد و مسأله‌ی ایران مطرح و مورد مذاکره قرار گیرد، به نتیجه نرسید و این امر باعث تعجب دولت آمریکا شد که چرا از جانب هیچ دولت دیگری با آن دولت مساعدت نشد و دولت ایران از نمایندگان خود پشتیبانی ثمربخشی ننموده است. اکنون معلوم می‌شود که علت این رویه، انعقاد قراردادی است که ایران را از زمره‌ی دول دارای استقلال و حاکمیت محو می‌نماید.»^{۲۰}

بخش سوم

سرچشمه‌ی اندیشه‌ی پان ایرانیسم (پان ایرانیزم)

نخستین بار، واژه‌ی پان ایرانیسم را در ایران شادروان دکتر محمود افشار یزدی به کار برد. وی در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، در مقاله‌ای با عنوان «ملیت و وحدت ملی ایران» از واژه‌ی «پان ایرانیزم»، برابر پان ترکسیم و پان عربیسم، نام برد.^{۲۱} پنج سال بعد، در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، وی در نامه‌ای که به انجمن ادبی کابل (افغانستان) نوشت، به صورت مشخص از «پان ایرانیسم» به عنوان یک اندیشه‌ی فراگیر سیاسی، یاد کرد.^{۲۲} پیش از آن تاریخ، در زبان فارسی سخن از واژه‌ی پان ایرانیسم و اندیشه‌ی پان ایرانیسم، به میان نیامده بود.

دکتر محمود افشار یزدی، در پاسخ به مقاله‌ی انجمن ادبی کابل، در مورد اندیشه‌ی «پان ایرانیسم، یا اتحاد ایرانیان» می‌نویسد:

«... وقتی من خود را طرفدار «پان ایرانیسم» معرفی می‌کنم، منظور اتحاد کلیه‌ی ایرانی نژادان (فارس‌ها، افغان‌ها، آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها، تات‌ها، تاجیک‌ها، پارسی‌ها و غیره) است...»^{۲۳}

«... ما و شما [افغانستانی‌ها] هر دو منافع مشترک حیاتی داریم که برای حفظ آنها، مساعی مشترک لازم است و این لزوم اشتراک مساعی است که من آن را «پان ایرانیسم» می‌نامم. نباید تصور برد که با این عنوان این عقیده را دارم که تمام طوایف «ایرانی نژاد» باید تشکیل یک وحدت سیاسی یعنی یک دولت بدهند. نه، این عقیده را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت و فارس و افغان، کرد و لر، کابلی و هراتی، تات و تاجیک، گیلک و بلوچ، آذری و مازندرانی، همه می‌توانند به یک اندازه دارای این عقیده باشند»^{۲۴}

«قدر مشترک وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از

تمام عوامل، عامل کم اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده [باشد]...». همان وقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانی‌ها تابع روس و آلمان و اتریش بودند، معهدا ملت لهستان و ملیت لهستانی وجود داشت...»^{۲۵}

«... مقصود آن که در حقیقت ملت، غیر از دولت و ملیت، سوای تابعیت است. ما ایرانی‌نژادان هم یک ملت و یک ملیت ایم، هرچند هراتی و کابلی تابع افغان [ستان]، اصفهانی و خراسانی تابع ایران، کرد عثمانی تابع ترک، پارسی و بلوچ تابع انگلیس، تات و تاجیک تابع روس و عجم بین‌النهرین تابع عرب باشد. وحدت ایرانی آن طور که شرح داده شد، مسلتم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت در آیند، یا به لفظ دیگر تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد...»^{۲۶}

از سوی دیگر، دکتر محمود افشار یزدی برای توجیه واژه‌ی «ایران» در اصطلاح «پان ایرانیسم»، می‌نویسد: اگر ادبای افغان [ستان] می‌خواهند همان طور که وارث تاریخ سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه‌ی شاهنشاهی ایران باستان [که] افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند، از این که نام «ایران» را برادر بزرگ‌تر به ارث برده، سوء تفاهمی به تصور انحصار وراثت او در مابقی‌تر که روی ندهد، به جای این که اسم برادر را تغییر داده و «فارس» بخوانند، شاهنشاهی ایران قدیم که جامع هر دو مملکت است. «ایران کبیر» بنامند... ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی تا زمان انقراض سلطنت نادر شاه افشار، شریک هستیم اعم از این که مردان سیاسی در این طرف جبال خراسانی زیسته‌اند، یا آن طرف...»^{۲۷}. (پیوست شماره ۹)

برداشت دکتر محمود افشار یزدی از «پان ایرانیسم»، عناصر بسیار جالبی را دربرمی‌گیرد که امروزه دارای کاربرد گسترده است. عناصر مزبور، عبارتند از:

نخست - نگرش «یک ملت - دو دولت» که ابداع آن را از آن دولت جمهوری خلق چین می‌دانند. دولت جمهوری خلق چین معتقد است که مردم چین (خاک اصلی) و جزیره‌ی تایوان، یک ملت اند اگرچه دارای دو دولت اند و این امر با اقرار دولت تایوان به این امر، می‌تواند با وجود استقلال جزیره‌ی تایوان، از قوه به فعل درآید.

دکتر محمود افشار یزدی، در مقاله‌ی خود خطاب به انجمن ادبی کابل با روشنی تمام می‌نویسد: «... نباید تصور برود که با این عنوان [پان ایرانیسم]، این عقیده را دارم که تمام طوایف ایرانی‌نژاد باید تشکیل یک وحدت سیاسی، یعنی یک دولت بدهند. نه، این عقیده

را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت...»^{۲۸}

دوم - اشاره‌ی روشن به «وحدت» در قالب یک «اتحادیه» این همان چیزی است که امروز در اروپا محقق شده. در این زمینه وی با صراحت کامل می‌نویسد: «... وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است. این چند عامل مهم، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل، عامل کم‌اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده [باشد]... وحدت ایرانی، آن طور که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت در آیند، یا به لفظ دیگر تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد...»^{۲۹}

دکتر محمود افشار یزدی در مقاله‌ی خطاب به انجمن ادبی کابل، مساله‌ی پان ایرانیسم و یا وحدت ایرانیان را از جوانب گوناگون مورد بررسی ژرف قرار داده بود. به طوری که با اتکا بر نظرات او، امکان پایه‌گذاری یک سازمان فراگیر و فرامرزی سیاسی وجود داشت. اما جای شگفتی است که چرا بنیان‌گذاران مکتب پان ایرانیسم، نظرات وی را نتوانستند و یا نخواستند در تعلیمات مکتب و در این فرآیند در کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم بازتاب دهند؟

سال‌ها بعد دکتر محمود افشار یزدی، بیش‌تر به مفاهیم فرهنگی «پان ایرانیسم» پرداخت. وی هجده سال پس از آن که واژه‌ی «پان ایرانیسم» را وارد فرهنگ سیاسی ایران کرد و دوازده سال پس از آن که اندیشه‌ی پان ایرانیسم را به صورت روشن مطرح و ارائه نمود، در مقاله‌ای در مجله‌ی آینده، نوشت^{۳۰}:

«... پان ایرانیزم هم که من از طرفداران جدی و مبتکر آن معرفی شده‌ام و حقیقت هم دارد چنان که در جای دیگر نیز شرح داده‌ام، چیزی دیگری جز همین نیست. من از لفظ «پان ایرانیزم» مفهوم و مطلوب سیاسی را بدان گونه که ترکان از «پان تورانیزم» یا «پان تورکیزم» می‌طلبند، نمی‌خواهم. «پان ایرانیزم» در نظر من باید «ایده‌آل» یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد، در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخش‌هایی که امروز مرده است و ایجاد انواع جدید همان ادبیات تا به حکم تجدد و تازه شدن محکوم به زوال نگردد. من از «پان ایرانیزم» منظوری آنست که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند یا می‌گفته‌اند و ساختمان بزرگ ادبیات فارسی را به مشارکت یک‌دیگر برپا ساخته و باز استعداد آن را دارند که بزرگ‌تر کنند، از هم پراکنده یا

نسبت به هم بیگانه نشوند بلکه دست بدست هم داده، این بنای بزرگ تاریخ را عظیم‌تر و بلندتر و زیباتر برآورند، بنایی که یک تن از سازندگان آن، فردوسی طوسی، در هزار سال پیش درباره یکی از کاخ‌های آن، شاهنامه، گفته است:

| | |
|------------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
| ز بیاران و از تابش آفتاب | بناهای آباد‌گردد خراب |
| که از باد و باران نیابد‌گزند | پی افکندم از نظم کاخی بلند |
| بخواند هر آن کس که دارد خرد | برین نامه بر سال‌ها بگذرد |
| و سعدی گل کار زبردست دیگر، درباره‌ی گلستان ادبی که خود به بار آورده، فرماید: | |
| از گلستان من سبر ورقی | به چه کار آیدت ز گل طبقی |
| وین گلستان همیشه خوش باشد | گل همین پنج روز و شش باشد |

خلاصه‌ی مقصود من از «ایده‌آل پان ایرانیزم» یا پاسبانی قلمرو زبان فارسی، یا هر عنوان دیگری [که] شما می‌خواهید بگذارید... این است که کلیه‌ی مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می‌گویند، به زبان‌ها یا لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آن‌ها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به ترکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعر می‌گویند و نگارش می‌کنند) با ماگرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ما را اخلاقاً از هم پراکنده کنند، از خود برانیم. من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با این که از جهت منظوره تفاوتی ندارند، به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران، افغانستان، کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

البته استعمال کلمه‌ی ایران در «پان ایرانیزم» به معنی اعم (ایران) است مثل (فلات ایران) که عملاً و اصطلاحاً شامل ایران، افغانستان و بلوچستان می‌باشد. هم چنین شاهنشاهی (ایران) در عصر غزنوی که مسلماً جنبه‌ی خاص افغانی آن غلبه داشته، زیرا هم شاهنشاه آن متولد افغانستان بوده و هم مرکز دولت آن شهر غزنه در افغانستان و هم ملک‌الشعرا دربار، «عنصری» از اهل بلخ و هم مسلماً بسیاری از رجال سیاسی و سرداران و مخصوصاً سپاهیان که به هندوستان تاخت و تاز می‌کرده، به واسطه‌ی قرب جوار از اهل افغانستان بوده‌اند ولی معهداً دولت او به نام شاهنشاهی ایران شناخته و نامیده شده، زیرا در آن وقت سرتاسر این ممالک در برابر «توران» یا «هندوستان» یا «روم» یا «یونان» یا «چین» یا بالاخره «عرب» امپراتوری ایران نام داشته است. چنان که عنصری بلخی درباره سلطان محمود غزنوی گوید:

ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی که شاه ایران آن جا چگونه کرد سفر

هم چنانکه فارسی نیز منسوب به نام یک ایالت ایران است که سابقاً «استخر» یا «پرسپولیس» و اکنون شیراز مرکز آن است و امروز اسم عمومی زبان ما شده است. همان سان که زبان انگلیسی نیز زبان مشترک انگلیس‌ها و آمریکاییان است، یا فرانسه لسان فرانسویان و بلژیکی‌ها می‌باشد. همان گونه که لفظ انگلیس در یکی از ارکان مهم مشترک انگلیس و آمریکا احساسات «من و ما» را در آمریکایی‌ها تحریک نمی‌کند، همین طور هم لفظ ایران در کلمه‌ی «پان ایرانیزم» با مقصود کلی و عامی که دارد نمی‌تواند معنی خاص داشته باشد. وصف «پان ایرانیزم» به عقیده نگارنده که بکار برنده و مفسر آن شده‌ام، نباید از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده تجاوز کند و آن عبارت از اراده‌ی مشترک تزلزل‌ناپذیر همه‌ی ملل و مردمی می‌باشد که به زبان فارسی یا لهجه‌های آن تکلم می‌کرده یا اکنون سخن می‌گویند و تاریخ ادبی و هم چنین تاریخ سیاسی مشترکی بوجود آورده... اند (پیوست شماره ده).

وی در درازای چند دهه، کوشید تا مردمان فارسی زبان و نیز مردمی که به یکی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند (مانند کردی، پشتو، بلوچی و...) به گرد هم آورد. وی در این میان، از مردم آذربایجان که به آذری سخن می‌گویند، اما زبان ادبی و نوشتاریشان فارسی است، غافل نبود.

روز هشتم خردادماه ۱۳۲۵، علی رضا رییس یکی از فعالان شاخه‌ی نظامی «انجمن» در اثر انفجار بمبی که خود سرگرم ساختن آن بود، کشته شد. به دنبال کشته شدن رییس و دستگیری تنی چند از پیشگامان انجمن، کار سازمان مزبور به توقف کشید. چندی بعد، پیشگامان انجمن از زندان آزاد شدند. به دنبال آن و با پند گرفتن از مبارزات گذشته، در پی سازمان دادن مجدد، همراه با گزینش مشی سیاسی برآمدند.

آنان که بدون تردید با اندیشه‌های دکتر محمود افشار یزدی پیرامون «پان ایرانیسم»، آشنا بودند، بدون اینکه نامی از وی به میان آورده و تجلیل لازم از او به عمل آورند، نوشتاری را منتشر کردند که از آن به نام «فرمان رییس»^{۳۱}، نام برده می‌شود.

«فرمان رییس» که به دلیل جوانی نویسنده‌گان آن از نثر ناپخته‌ای برخوردار است، پر است از واژگان احساسی و «وصیت گونه» خطاب به آیندگان. در نوشتار مزبور که در نیمه‌های سال ۱۳۲۶ خورشیدی تنظیم شده، در دو جا بدون هیچ گونه شرح و بسط و یا توجیه و تفسیر، به واژه‌ی «پان ایرانیزم» اشاره گردیده است. در فرمان رییس می‌خوانیم:

«... ما بنیان گزاران انجمن... به خاطر آن که آرزو و ایده‌ی مشترکی را که همگی در قلب

داریم تقدیم جامعه‌ی ایرانی نموده و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیدی عقاید انجمن خویش سازیم، می‌گوییم «پان ایرانیزم» آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند...» (پیوست شماره ۶)

چنان‌که اشاره شد، در نوشتار مزبور، در یک جای دیگر نیز اصطلاح «پان ایرانیزم» به کار گرفته می‌شود، بدون اینکه درباره‌ی مفهوم، بار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن سخن گفته شده باشد.

روز پانزدهم شهریور ماه ۱۳۲۶ خورشیدی (۶ سپتامبر ۱۹۴۷ میلادی)، مکتب پان ایرانیسم از سوی گروهی از دانش‌آموزان سال‌های پایانی دبیرستان و دانش‌جویان سال‌های آغازین دانشگاه تهران بنیان‌گذاری شد.

سرانجام در آغازین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم که در بردارنده‌ی مانیفست و اصول عقاید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مکتب پان ایرانیسم بود منتشر شد. این نوشتار، فرآورده‌ی کوشش چند ده تن از اندامان مکتب در درازای بیش از سه سال تلاش پی‌گیر بود.^{۳۲}

بخش چهارم

«پان» و پان ایرانیسم

واژه‌ی «پان» در لغت نامه‌ی دودن (DUDEN) برابر با «همه» و «کل» و «تمام» آورده شده است.^{۳۳} جنبش پان در لغت نامه‌ی سیاست چنین تعریف گشته است: «جنبش پان، کوشش و حرکتی است که در جهت هم‌کاری فرهنگی، اقتصادی و سیاسی همه‌ی کشورهای صورت می‌گیرد که دارای ویژگی‌های همانند و یا نزدیک فرهنگی - اجتماعی و یا منطقه‌ای هستند»^{۳۴}

در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ خورشیدی) کنفرانس سران کشورهای مستقل آفریقایی در آدیس آبابا (پایتخت کشور اتیوپی / حبشه) تشکیل گردید.^{۳۵} در این نشست، «منشور سازمان وحدت آفریقا» به امضاء رسید. در این منشور به هدف‌های این سازمان، اشاره گردیده است: «جلوگیری از دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم قدرت‌های بیگانه در امور داخلی کشورهای منطقه، به رسمیت شناختن متقابل مرزهای موجود میان کشورهای منطقه، حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها، جلوگیری از مناقشه و برخوردهای مسلحانه و تضمین تمامیت ارضی کشورهای منطقه»^{۳۶}

ناگفته روشن است که این هدف‌ها، پایه‌های اصولی برای هر نوع هم‌کاری منطقه‌ای بوده و می‌تواند راه را بر همدلی و همبستگی و یگانگی گشوده و به بدبینی و نفاق و دوری و جدایی پایان دهد.

نکته در خور توجه این است که کشورهای آفریقایی یک شبه تشکیل سازمان وحدت آفریقا را ندادند. این کنفرانس از یک سو حاصل کوشش پیش‌کسوتان آرمان «بازگشت به خویش»، «قید گسلی» و «آزادگی طلبی» در آفریقا بود و از سوی دیگر ناظر برخواست حق تعیین سرنوشت و استقلال و برابری برای تمام کشورهای آفریقایی. در برداشت اخیر، منشور سازمان مزبور، مبارزه‌ای علیه استعمار و تبعیض نژادی در (آفریقای جنوبی ورودزیا)، به‌شمار می‌رفت.

آغاز این جنبش به سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۲۹ خورشیدی)، بر می‌گردد، یعنی ایامی که مبارزه با برده‌داری در آمریکا و جزایر انگلیسی آنتیل در جریان بود. در این سال ادوارد دوویل موت بلدین، سیاه‌پوستی از جزیره‌های آنتیل، به لیبریا میهن اصلی خود باز می‌گردد و شعار «بازگشت به آفریقا» را سر می‌دهد و از «هویت آفریقایی» و هدف «آفریقای متعلق به آفریقایی‌ها» سخن می‌گوید. در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷ خورشیدی) در «آگرا» پایتخت کشور غنا، کنفرانسی به ابتکار قوام نکرومه، رئیس‌جمهور وقت غنا، با شرکت هشت کشوری که تا آن زمان در آفریقا استقلال یافته بودند، تشکیل گردید و هدف‌های خود را اعلان کرد. این هدف‌ها عبارت بودند از تضمین استقلال کشورهای استقلال یافته‌ی منطقه و همکاری با آن‌ها، رد تبعیض نژادی و مبارزه با آن، پذیرش منشور سازمان ملل متحد و اصول کشورهای بی طرف (کنفرانس باندونگ). افزون بر آن در این کنفرانس از کشورهای استعمارگر خواسته شد که راه را بر استقلال و آزادی کشورها بگشایند.

برای کوتاه کردن سخن، با پرداختن به «پان‌ایرانیسم»، که آن را جنبش همه ایرانی خوانده‌اند، بحث را پی می‌گیریم.

اندیشه‌ی پان‌ایرانیسم

به یقین می‌توان گفت که واژه‌ی پان‌ایرانیسم (پان‌ایرانیزم) برای نخستین بار در عصر حاضر، از سوی آقای دکتر محمود افشار یزدی در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، به کار گرفته شد. ولی به آسانی می‌توان پذیرفت که آرمان یگانگی اقوام و تیره‌های ایرانی و کوشش برای وحدت دوباره سرزمین‌های تجزیه شده، دست‌کم از زمان تحمیل قرارداد گلستان ۱۸۱۳ میلادی (۱۱۹۲ خورشیدی)، مطرح بوده است. در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۸ خورشیدی) هیأت نمایندگی ایران به رهبری وزیر امور خارجه به پاریس می‌رود تا خواسته‌های ایران را در کنفرانس صلح ورسای بیان دارد. این خواسته‌ها در سه بخش تنظیم شده بودند^{۳۷}:

الف - سیاسی: الغای معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس و لغو کاپیتولاسیون

ب - استقلال اقتصادی: جبران خسارت حاصله از عملیات جنگی در قلمرو

ایران، راهی از امتیازات خارجی و حاکمیت ایران بر سرنوشت اقتصادی خویش

پ - ارضی: تقاضای الحاق مجدد ماوراءخر و مرو و خیه تا رود جیحون، چند

منطقه در قفقاز و مناطق کردنشین در بین‌النهرین و رود فرات در محدوده‌ی مرزهای کشور.

پس از آن، نه تنها اقدامات جدی در راستای هدف‌های یاد شده صورت نگرفت بلکه

تجزیه ایران و پی‌آمدهای آن، چنان به دست فراموشی سپرده شده که یک چنین داوری، اغراق‌آمیز نمی‌باشد اگر گفته شود: از لحاظ تاریخی کمتر ملتی را می‌توان یافت که همانند ایرانیان میل به فراموشی و از یاد بردن داشته باشند، به ویژه از یاد بردن هر آن چه ناخوشایند است و دل آزار. از دست دادن بخش‌هایی از قلمرو ملی، آن هم در مقابله‌ای نابرابر و با زیاده‌خواهی قدرت‌های بزرگ جهانی، به گونه‌ای که ایران در چند سده‌ی اخیر تجربه کرد، امر استثنایی و نادری نیست. ولی به فراموشی سپردن و از یاد بردن این رخدادها، به گونه‌ای که در میان ایرانیان معاصر دیده می‌شود، پدیده‌ای نادر و استثنایی است.^{۳۸}

برای بیداری «حافظه‌ی تاریخی» ایرانیان، در نوروز سال ۱۳۲۹ کتابی با عنوان «بنیاد مکتب پان ایرانیسم» در تهران انتشار یافت. در این کتاب، از «ناسیونالیسم ایران»، «پان ایرانیسم»، معاهده‌ی ننگین گلستان و ترکمان چای، «وحدت و یگانگی ایران» و «سربلندی و سرافرازی ملت ایران»، سخن رفته است.

این سخنان زمانی بازگو می‌گردید که زیاده‌خواهی قدرت‌های بزرگ و نگرانی و ترس از دست دادن بخش‌های دیگری از قلمرو ملی، نه سخن سده‌ی گذشته بلکه واقعیت‌های تلخ زمان و مآوقع روز بود. مروری کوتاه به حوادث سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۰ خورشیدی برای توضیح و تبیین «پان ایرانیسم»، ضروری و کافی می‌باشد.

سوم شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی - دولت‌های روس و انگلیس با تهاجم نظامی، ایران را اشغال کرده و بار دیگر آن را به مناطق نفوذ شمال و جنوب تقسیم کردند. پی‌آمدهای شوم تهاجم قدرت‌های بیگانه، تنها «به استفاده‌ی نیروهای اشغال‌گر از منابع ایران، مانند: مواد غذایی، مواد خام، جاده‌ها، راه‌آهن و مخابرات خلاصه نمی‌شود بلکه ایجاد یا حمایت از گروه‌ها، گرایش‌ها و رجال سیاسی‌ای که آنان را متحد طبیعی خود به شمار می‌آورند نیز در دستور کار آن‌ها بود.^{۳۹}

هفتم مهرماه ۱۳۲۰ - حزب توده، در خانه سلیمان میرزا اسکندری، به روایتی با حضور «علی‌اوف» مسئول امور اطلاعاتی سفارت شوروی تشکیل می‌گردد. برپایی این حزب برای برخی‌ها امیدهایی برمی‌انگیزد ولی بسیاری، بسیار زود و جمعی دیر و دیرتر، درمی‌یابند که به امید «آب» در پی «سراب» بوده‌اند.

پنجم آبان‌ماه ۱۳۲۳ - حزب توده تمام نیروهای خود را در پناه ارتش سرخ به میدان کشاند تا «دولت ساعد» را برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها، شامل استان‌های آذربایجان، گیلان، مازندران و شمال خراسان زیر فشار قرار دهد. «این تنها باری نبود که

تلاش حزب توده بر ضد مصالح ملی، خوف در دل انسان‌های باشرف، بااستعداد و متهور، انداخت. ۴۰

دوازدهم شهریور ماه ۱۳۲۴ - یک شبه، حتی بدون اطلاع حزب توده، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به پدرخواندگی «اوف» دیگری (میرجعفر باقر اوف) تشکیل گردید. اجرای فرقه دموکرات آذربایجان حرکتی ساخته و پرداخته خارجی، متکی به ارتش سرخ، رای اعمال فشار به دولت ایران برای کسب امتیاز نفت شمال و هم‌چنین، تهدید [واقدامی] علیه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران به شمار می‌رفت. ۴۱ این سخن راکسی می‌گوید که هم آذربایجانی است و هم نزدیک به چهل سال با حزب توده و در رهبری آن شریک بوده است. هم او، تشکیل «جمهوری مهاباد» را نیز از نقشه‌های ماجراجویانه‌ی «میرجعفر باقر اوف» می‌داند.

ماجرای تجزیه‌ی یک ساله آذربایجان و جمهوری مهاباد، محک تجربه‌ی دیگری بود تا ملت ایران جوهر وجودی حزب توده را دریابد. حزب توده با حمایت همه‌جانبه از فرقه دموکرات آذربایجان، از آن پس هر روز بیشتر در مقابله با ملت ایران و در خدمت تمنیات شوم دولت شوروی و وابستگی به «انترناسیونالیسم استالینی» قرار گرفت: «انترناسیونالیست کسی است که بدون چون و چرا و بدون تزلزل و قید و شرط، از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند... زیرا هرکس می‌پندارد از جنبش انقلابی جهان بدون اتحاد جماهیر شوروی یا بر ضد آن دفاع می‌کند، بر ضد انقلاب برمی‌خیزد و بی‌شک به اردوی دشمنان انقلاب در می‌غلند». ۴۲

بدین‌سان، حزب توده با این منطق یعنی دنباله‌روی بی‌چون و چرا و تسلیم بدون شرط برابر اربابان روسی، در مقابل نهضت ملی شدن نفت در سرتاسر ایران، دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ملی ایران و اندیشه و «مکتب پان ایرانیسم»، قرار می‌گیرد.

در تمام جهان مقابله و مخالفت با اشغالگران، میهن‌دوستی و ملت‌گرایی و وظیفه‌ی شهروندی و تقوای سیاسی به حساب می‌آید. در حالی که در آن زمان و زیر نفوذ افکار بلشویکی، مخالفت با تهاجم قدرت‌های بیگانه، تجزیه و پراکندگی کشور و تجاوز و چپاول استعمارگران، «میهن‌پرستی احساساتی» و «ناسیونالیسم افراطی» نام گرفته و دارندگان آن، به «داشتن تمایلات فاشیستی» متهم می‌گشتند.

کوشش «پان ایرانیسم» در سال‌های پس از آن نیز در راستای هدف‌های یاد شده ادامه یافت. دفاع از حقوق و مصالح ایران در خلیج فارس، در کنار درخواست جدی هم‌کاری با همه‌ی کشورهای ساحلی دریای مزبور برای بهره‌گیری از منابع و ذخایر و امکانات این

شاهراه حیاتی منطقه و نیز کوشش برای پاک‌سازی و پاک‌داری زیست محیطی و جلوگیری از نفوذ و دخالت و رقابت قدرت‌های بیگانه و فرامنطقه، به همان اندازه آرمان «پان ایرانیسم» را بازتاب می‌دهد که تصمیم و پی‌گیری آن در دریای مازندران.

جانبداری از آزادی‌ها و حقوق انسانی و مدنی اقوام ایرانی و وابستگان و خویشان ما، در ترکیه و عراق و بحرین و افغانستان و اعتراض و مقابله با تعدی و تجاوز به این حقوق طبیعی خدشه‌ناپذیر، به دست‌آویز هر مرام و مسلک و آیین و مذهب - همان‌گونه که وظیفه ما می‌باشد، نگرانی و ترس از نفاق و جنگ خانگی، ما را به تقویت روحیه مدارا و صلح و آشتی و همزیستی فرا می‌خواند.

در این معنی برای ما ایرانیان و در زمانه کنونی، هسته اصلی و کاربرد اساسی اندیشه‌ی ناسیونالیسم، جز تحقق و پاسداری مردم‌سالاری در جامعه‌ی ملی و ملت‌سالاری در پهنه‌ی جهانی نیست. پان ایرانیسم در این بستر، اندیشه‌ی همدلی و یگانگی استوار و پایدار همه‌ی اقوام و تیره‌های قومی ایرانی در برابر برخورداری از همه‌ی آزادی‌ها و حقوق مندرج در منشور جهانی حقوق بشر و ضمایم آن، در پناه میثاق‌های ملی و استقلال و تمامیت ارضی و قوام و دوام و شکوفایی و سربلندی جامعه ملی‌ست. ملت ما تنها با یک چنین پشتوانه می‌تواند در منطقه رشته‌های پیوند تاریخی، فرهنگی، زبانی و قومی را بر مبنای آهنگ سه‌گانه‌ی استقلال، آزادی و برابری کشورهای این خطه، به هم‌آوایی، همدلی، همبستگی و یگانگی برساند. این بستر میثاق و یگانگی ملی و منطقه‌ای، می‌تواند خواستگاه اندیشه و عمل پویا و بارور باشد و آن را نیاز به بیان روشن و زبان‌گویا و مشخصی است.

بخش پنجم

«انجمن»

واقعه‌ی شومی که در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی در این سرزمین رخ داد، مردم ایران را در بهت و حیرت فرو برد. مردم میهن ما، ناگهان احساس کردند که تکیه‌گاهی در این سرزمین و پشتیبانی در جهان ندارند. نظامی که تا دیروز با قدرت در عرصه‌ی سیاسی کشور حضور داشت، یک شبه مانند برف برابر آفتاب سوزان، آب شده بود. ارتش نیرومندی که ملت ایران به آن دل بسته و هزینه‌های بسیاری را برای آن متحمل گردیده بود، دیگر وجود نداشت.

در نخستین ساعت‌های بامداد روز سوم شهریورماه ۱۳۲۰، با وجود اعلام بی‌طرفی دولت ایران در جریان جنگ جهانی دوم، ارتش دولت‌های روس و انگلیس به بهانه‌ی حضور چند کارشناس آلمانی در ایران و بدون اعلام جنگ، کشور ما را مورد تهاجم نظامی قرار دادند. ارتش ما را متلاشی و سرزمین ما را اشغال کردند. در این میان، باید از فداکاری و جان بازی نیروی دریایی ایران و فرمانده آن، دریادار «بایندر» نام برد. نیروی هوایی هم مقاومت‌هایی از خود نشان داد، اما جنگ‌افزارهای نیروی هوایی ما با هواپیماهای دشمن قابل مقایسه نبود. خیانت‌هایی انجام شد و معدودی از فرماندهان، ارتش ایران را تسلیم و سربازها را مرخص کردند. خود من آن روز به عنوان یک نوجوان کم سن و سال، در خیابان دانشسرا (مفتح امروز)، شاهد خیانت و مرخص کردن ارتش به جای مقاومت بودم. با صدای همهمه، همراه با بزرگ‌ترها از خانه خارج شدم. گروه زیادی با پای برهنه و در حالی که تنها یک زیر پیراهن و شلوار زیر به پا داشتند، تا چشم کار می‌کرد عرض خیابان را پوشانیده بودند. معلوم شد که سربازان و افسران احتیاط پادگان عباس‌آباد را مرخص کرده‌اند. این بود پایان کار ارتشی که ملت ایران امید بسیاری بر آن بسته بود و هزینه‌های بسیاری نیز برای آن متحمل شده بود. البته باید گفت که تا پیش از این خیانت، نیروی زمینی مقاومت لازم را به عمل آورد.

دو قدرت استعماری روس و انگلیس که سال‌ها در این منطقه دست بالا داشتند و بارها سرزمین ایران را در درازای سال‌های گذشته، تجزیه کرده بودند، این بار بر پایه‌ی منطقه‌بندی قرارداد ناموفق ۱۹۰۷ میلادی^{۴۳}، ایران را میان خود تقسیم کردند. البته بعد سربازان اشغالگر آمریکایی نیز به نیروهای روس و انگلیس پیوستند.

نخستن اقدام روس‌ها و انگلیس‌ها، ایجاد حزب و سازمان‌های حزب‌گونه بود تا در پناه سازمان‌های مزبور، نفوذ خود را ریشه‌دار کرده و امکان بیشتری برای یارگیری به دست آورند.

«حزب»، در ایران به مفهوم جدید آن، زاییده‌ی انقلاب مشروطیت است. در این زمینه می‌توان از حزب سوسیال دموکرات به عنوان نخستین حزب در ایران، نام برد که در حقیقت برداشتی بود از حزب سوسیال دموکرات روسیه. سپس باید از حزب اجتماعیون - اعتدالیون یاد کرد. در کنار این دو حزب بزرگ که تا کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی، صحنه‌گردان کشور بودند، دو حزب کوچک‌تر نیز در صحنه سیاسی ایران حضور داشتند که عبارت بودند از حزب «اتفاقی و ترقی» و حزب «ترقی‌خواهان لیبرال». اما حزب‌های مزبور در اثر کودتای ۱۲۹۹، رفته رفته از صحنه سیاسی ایران محو شدند. بدین سان تا شهریور ۱۳۲۰، فعالیت حزبی در کشور وجود نداشت. نسل جوان آن روز، نمی‌دانست که حزب چیست و تجزیه‌کدام است؟ و چگونه می‌توان به گرد هم آمده و پایگاهی برای حل مشکلات اجتماعی - سیاسی، ایجاد کرد؟

اما، نیروهای اشغال‌گر خوب می‌دانستند و الگوهای لازم را نیز داشتند. در این میان، روس‌ها حزب توده را بر پایه‌ی الگوی حزب کمونیست اتحاد شوروی به وجود آوردند. حزب مزبور را بر پایه‌ی نمونه‌ی امتحان شده در شوروی سازمان دادند. ایده‌ئولوژی کمونیسم را برای آن وارد کرده و مانیفست کمونیست را به دستش سپردند. سازمان‌بندی حزب توده به‌طور دقیق از سازمان‌بندی حزب کمونیست شوروی پیروی می‌کرد. روس‌ها با بهره‌گیری از مدارس حزبی در روسیه، نیروهای لازم را برای گرداندن سازمان حزب توده، تربیت کردند. در کنار این کارها، برای تحکیم قدرت در کشور، به تربیت و سازمان‌دهی نیروهای رزمنده خیابانی دست زدند. این نیروی تربیت شده، مجموعه‌ای بود از ایرانی‌هایی که زیر نظر کارشناسان شوروی در کشور تعلیم دیده بودند، به اضافه برخی کسانی که از قفقاز به عنوان «مهاجر» برگشته و نیز گروهی از سربازان ارتش سرخ که از میان تاجیک‌ها، ارانی‌ها و... انتخاب و در خدمت حزب توده قرار داده شده بودند. کافی بود این سربازان لباس‌های نظامی خود را عوض کنند و در شهرهای گوناگون ایران وارد عمل شوند.

کوشش حزب توده بر این بود که با ایجاد جو ترور و وحشت، مراکز تجمع انسانی را در اختیار خود گیرد. مدرسه‌ها را قبضه کند، بر دانشگاه مسلط شده و ادارات و کارخانه‌ها را زیر یوغ خود درآورد.

البته در این میان، انگلیس‌ها هم بیکار ننشستند. آن‌ها هم بر پایه‌ی الگوهای خود، حزب‌هایی به وجود آوردند، مانند حزب اراده ملی. در حقیقت انگلیس‌ها کوشیدند تا افکار و نظرات خود را با رنگ و لعاب مذهب، به خورد اجتماع بدهند. از سوی دیگر انگلیس‌ها برای این که اجازه ندهند، حرکت‌های اصیل ملی‌گرایی در کشور نضج گیرد، مصطفی فاتح که یکی از معروف‌ترین مدال دارهای شرکت سابق نفت جنوب^{۴۴} بود، مأمور تشکیل جمعیتی به نام جمعیت میهن‌پرستان کردند تا دامی باشد برای عناصر ملی و ملی‌گرا و مانعی باشد برابر تجمع واقعی آنان. فراموش نکنیم که مصطفی فاتح به نمایندگی از سوی نیروهای اشغال‌گر انگلیس، با روس‌ها در پایه‌گذاری حزب توده، هم‌کاری گسترده و موفقی داشت.

در گوشه و کنار نیز حزب‌های دیگری با ظاهر ایرانی و ملی ظاهر شدند و تا حدودی هم توانستند گروهی از عناصر معتقد به ایران را به دور خود جمع کنند. اما واقع‌هی شوم دیگری که اتفاق افتاد، دسیسه آن‌ها را نقش بر آب نمود. در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴، فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان، اعلام جدا سری کرد. همین اتفاق نیز در بخش‌هایی از مناطق کردنشین به وقوع پیوست. حزب توده پیشاپیش، سازمان‌های خود را در آذربایجان منحل کرده و اعضا، امکانات و باشگاه‌های حزب را در اختیار فرقه‌ی دموکرات قرار داده بود. بدون تردید اثرات این ضربه، از اثرات ضربه‌ی اشغال ایران در شهریورماه ۱۳۲۰ هولناک‌تر بود.

مردم ایران دیدند که حتا آن احزاب و روزنامه‌هایی که دم از ملی بودن می‌زدند، با حزب توده و فرقه‌ی دموکرات که خواهان تجزیه‌ی آذربایجان از ایران بودند، در یک صف قرار گرفته و هم صدا با آنان، فریاد تجزیه برآوردند. این جا بود که واکنش مردم ایران، شکل گرفت. این حرکت، به ویژه در میان نسل جوان، بیش‌تر به چشم می‌خورد و تشکل‌هایی نیز در این میان پا گرفت. این تشکل‌ها بیشتر در میان دانش‌آموزان دبیرستانی بود و به میزان کمتری در میان دانشجویان دیده می‌شد. گروه‌هایی از جوانان برای مبارزه با تجزیه طلبان به عناصر مسلحی که سرگرم مبارزه‌ی مسلحانه با فرقه دموکرات آذربایجان بودند پیوستند. در آن زمان پایگاه مقدم مبارزه با عناصر فرقه دموکرات، در کنار شهر زنجان قرار داشت. در این میان گروهی از جوانان به گرد هم آمد و نهادی را به نام «انجمن» بنیان نهادند. بنیان‌گذاران انجمن، بیش‌تر از دانش‌آموزان سیکل دوم دبیرستان البرز بودند. از آغاز، فعالیت انجمن در دو شاخه‌ی سیاسی و نظامی متمرکز گردید.

بنیان‌گذاران انجمن بسیار جوان بودند، با تجربه‌ی اندک و در نتیجه دانش فنی اندک. آنان رفته رفته با نفوذ به داخل اردوگاه (کمپ) سابق آمریکایی‌ها که در منطقه امیرآباد امروز (بخشی از محوطه کنونی دانشگاه تهران) قرار داشت، وسایلی از قبیل نارنجک و مین‌های عمل نکرده را از زیر خاک به دست آوردند و با توجه به دانش شیمی که در دبیرستان آموخته بودند، آغاز به ساختن وسایل منفجره کردند. رفته رفته آن گونه که من شنیده‌ام، روابطی نیز با نیروهای مقاومت برابر فرقه دموکرات آذربایجان ایجاد کردند تا بتوانند از تعلیمات جنگی و کاربرد بهتر جنگ‌افزار بهره‌مند گردند. البته همه‌ی این عملیات در خفا انجام می‌شد و تا سال‌های بعد کسی به درستی نمی‌دانست که شاخه‌ی نظامی انجمن چگونه کار می‌کرد.

شاخه‌ی نظامی تا حدود زیادی موفق بود و توانسته بود تعدادی عملیات نظامی انجام داده و به کانون‌های بیگانه پرستی در تهران و شهرستان‌ها حمله کند. اما شاخه سیاسی انجمن به دلیل جوانی اعضا، عدم برخورداری از ایده‌نولوژی منسجم، نداشتن آرمان‌نامه و... موفق نبود.

روز هشتم خردادماه ۱۳۲۵، اتفاق تعیین‌کننده‌ای برای «انجمن» رخ داد. در این روز علی‌رضا رییس، شاخص‌ترین فرد انجمن و از پیشگامان شاخه نظامی، بر اثر انفجار بمبی که سرگرم ساختن آن بود، جان باخت.

این مسأله و به طور کلی مسأله‌ی شاخه نظامی انجمن تا سال‌های سال مکتوم بود و کسانی که عضو شاخه‌ی مزبور بودند، کم‌تر در این باره گفتگو می‌کردند. از پیشگامان انجمن و شاخه نظامی آن، می‌توان از علی‌رضا رییس، بیژن فروهر (ایشان با شادروان داریوش فروهر که از پیشگامان مکتب پان ایرانیسم و رهبر حزب ملت ایران بود، نسبتی نداشت)، علی نقی عالیخانی که بعدها از مکتب پان ایرانیسم جدا شد و صاحب مقام و پست‌هایی هم شد و شهپر یزدی نام برد. در ماجرای کشته شدن علی‌رضا رییس، حسین طبیب نیز دستگیر شد. اما حسین طبیب عضو «انجمن» نبود. وی تنها از دوستان نزدیک و همشاگردی رییس بود.

«... خردادماه ۱۳۲۵ امتحانات تمام شده بود و محصلین شبانه‌روزی در شرف رفتن بودند. عصر یکی از روزها، روزنامه اطلاعات نوشت: «علی‌رضا رییس» دانش‌آموز دبیرستان البرز در منزل خود بر اثر انفجار بمب کشته شده است و اضافه کرده بود که خودش مشغول ساختن نارنجک و بمب دستی بود. از طرف دستگاه‌های امنیتی برای تحقیقات به منزل آن مرحوم مراجعه می‌نمایند که همراه آنان آقای کریم کشاورز (برادر فریدون کشاورز از بنیان‌گذاران حزب توده‌ی ایران) نیز حضور داشت. وی به محض دیدن نارنجک‌ها، اظهار می‌کند این از همان نارنجک‌هایی است که به منازل آقایان دکتر رادمنش و دکتر کشاورز

انداخته بودند.

مأمورین به والدین مرحوم رییس تأکید می‌کنند اگر کسی مراجعه کرد، آن‌ها را در جریان قرار دهند. روزی جوانی مراجعه کرده اظهار می‌کند من امانتی پیش علی رضا داشتم. جوان را معطل می‌کنند و جریان را به شهربانی خبر می‌دهند. مأمورین فوراً مراجعه کرده، شروع به سؤال و جواب می‌کنند. بالاخره معلوم می‌شود از یاران و دوستان علی رضا است و می‌گویند در لوله بخاری تعدادی از این‌ها هست. گویا از لوله بخاری، ۷۵ عدد نارنجک و بمب دستی بیرون می‌آورند. صورت مجلسی تهیه کرده و آن‌ها را با خود می‌برند.^{۴۵} با کشته شدن علی رضا رییس و به دست آمدن سرنخ‌هایی از فعالیت انجمن، مأموران برای بازداشت فعالان طراز اول شاخه‌ی نظامی انجمن دست‌اندرکار شدند:

«... تقریباً تمام محصلین شبانه‌روزی به جز تعداد اندکی رفته بودند. عصر که در دفترم نشسته بودم. دربان دبیرستان مرحوم سبحان‌فر اطلاع داد که سه نفر از شهربانی آمده و با شما کار دارند. گفتم بفرستید دفتر. آقایان مزبور، عبارت بودند از یک افسر ارتش، یک افسر و یک کارآگاه شهربانی. آنان گفتند مأموریت داریم که یکی از محصلین شما به نام علی نقی عالیخانی را جلب نماییم. پس از سؤال و جواب معلوم شد موضوع مربوط به کشته شدن علی رضا رییس است. من جریان را تلفنی به آقای دکتر مجتهدی اطلاع دادم. ایشان گفتند به آقایان بگویید، ما هیچ محصلی را تحویل نمی‌دهیم. ما فقط می‌توانیم محصل را تحویل پدر و مادر یا نماینده‌ی قانونی او بدهیم و شما از ایشان تحویل بگیرید. آن‌ها قبول کردند. شبانه‌روزی دبیرستان البرز هنگام عقد قرارداد، اولیاء را موظف می‌کرد تا شخصی را در تهران به عنوان نماینده معرفی نمایند. جریان را تلفنی به نماینده‌ی عالیخانی اطلاع دادم. آمد و او را تحویل گرفت. در خارج از محوطه‌ی دبیرستان، وی را توقیف و به شهربانی بردند. عصر روز بعد به شبانه‌روزی آمده و اطاق و کمد او را بازرسی کردند. تعدادی نارنجک، گرد سیانور و یک لیست، به نام لیست خاکستری به دست آمد. در آن لیست تعدادی از افراد چپ و راست به علت خیانت به ایران محکوم شده بودند. مثلاً در مقابل اسم سید ضیاء‌الدین طباطبایی، نام دکتر رادمنش و دکتر کشاورز قرار داشت. باری این‌ها را صورت جلسه کرده و در کیفی قرار داده و اطرافش را مهر و موم کردند و بنده را هم وادار کردند صورت جلسه را امضا کنم. فردا بنده را به اداره آگاهی خواستند و توضیح خواستند. من گفتم در شبانه‌روزی وظیفه داشتیم محصلین درس بخوانند و آلودگی اخلاقی نداشته باشند. از مغز و طرز تفکر آنان خبر نداشتیم و بازرسی کمد و جیب آنان هم از لحاظ اخلاقی و تربیتی صحیح نبود. لازم است تأکید کنم که انگیزه‌ی این دانش‌آموزان فقط احساسات پاک و وطن پرستی بود

و بس. یکی از آن‌ها در کلاس سوم دبیرستان تحصیل می‌کرد و زیاد احساساتی بود. روزی نصیحتی کردم، گفت: استاد، شما نمی‌دانید این اجانب و اجنبی پرستان چه خیانتی کرده و می‌کنند. پدرم در چهار راه سید علی مغازه خواربار فروشی دارد. روزی دو نفر سرباز روس مراجعه کردند و پس از خوردن، خواستند بروند، پدرم پول مطالبه کرد، «سالدات» ها، چارپایه را بلند کرده و بر سر پدر من کوبیدند و مغازه را هم به کلی به هم ریختند. آنوقت شما مرا نصیحت می‌کنید. من و امثال من باید انتقام بگیریم.

این یک نمونه از آن جوانان پاک سرشت بود که انگیزه‌شان فقط ایران دوستی بود و بس. من، به عنوان یک شاهد حاضرم سوگند یاد کنم که انگیزه‌شان فقط احساسات پاک وطنی و ملی بود و بس...»^{۴۶}

بخش ششم

«مکتب پان ایرانیسم»

هنگامی که علی رضا رییس کشته شد، گسیختگی ژرفی در کار انجمن پدید آمد. عده‌ای را دستگیر کردند و گروهی نیز مخفی شدند. اما رفته رفته دوستان همدیگر را باز یافته و به گرد هم آمدند. در آن زمان، آنان به این بحث پرداختند که آیا اصولاً چنین مبارزه‌ای می‌توانست موفق باشد؟ انداختن نارنجکی به این جا و آن جا، می‌توانست کارساز باشد؟ آیا با این نارنجک‌ها می‌توان هیأت فاسد حاکمه و همه بیگانگان و بیگانه‌پرستان را ساقط کرد؟ حتا در صورت موفقیت، بعد چه می‌شود؟ ما چه چیزی را می‌توانیم جانشین کنیم؟ با کدام اندیشه، با کدام جهان بینی، با کدام مانیفست؟ چگونه می‌خواهیم کشور را اداره کنیم و برای مسایل گوناگون آن چه راه حلی داریم؟

آنان با این برداشت، دیگر به دنبال مبارزه‌ی مسلحانه نرفتند. آنان به این نتیجه رسیدند که اگر آن مبارزه پیروز هم می‌شد، در حقیقت شاخه‌ی نظامی بود که پیروز می‌شد، نه شاخه سیاسی. شاخه‌ی نظامی همیشه به دنبال راه‌حل‌های نظامی است، نه سیاسی. شاخه نظامی، تنها مبارزه‌ی مسلحانه و تخریب را می‌شناخت و اگر حاکم می‌شد، در آن صورت شاخه سیاسی، حرفی برای گفتن نداشت. همان گونه که تا چندی پیش در «اولستر» (ایرلند) حرف اول را شاخه نظامی می‌زد و در «باسک» (اسپانیا) هنوز هم، شاخه‌ی سیاسی حرف زیادی برای گفتن ندارد.

رایزنی‌ها و گرد هم آیی‌های افراد دو شاخه‌ی انجمن با گروه‌های دیگری از جوانان میهن‌پرست، تا شهریور ماه ۱۳۲۶ به درازا کشید. آنان به این نتیجه رسیدند که اگر بخواهند دست به فعالیت سیاسی بزنند و این فعالیت سیاسی ماندگار و اثربخش باشد، می‌بایست بر پایه یک ایدئولوژی منسجم، دکترین و مانیفست، استوار باشد.

تاسیس حزب آسان است، ولی پس از آن چه باید کرد؟ به اعضا و مردم چه باید گفت و چه راهی را باید نشان داد؟ مهم‌تر این که چه کسانی و با چه دانش لازم باید این نهاد را اداره

کنند؟

با توجه به این تفکرات، آنان به این نتیجه رسیدند که بهترین شکلی را که می‌توان برای این کار برگزید، ایجاد یک سازمان فکری است. ایجاد یک مکتب و یا یک دبستان است. این دبستان یا مکتب، می‌تواند بدون این که وارد جریان‌های سیاسی روز گردد، بدون این‌که دغدغه‌ی درگیری‌های سیاسی روز را داشته باشد، کادرهای لازم را برای اداره‌ی یک حزب بزرگ آینده، تربیت کند. افزون بر آن، می‌بایست درباره‌ی اندیشه، آرمان، ایدئولوژی و دکتترین، در محیطی آرام، بدون درگیری و آلوده شدن در جنجال‌های سیاسی روز، بحث و بررسی شود.

حزب‌های بزرگ آن زمان، چه آن‌هایی که هنوز سرپا بودند و چه آن‌هایی که از صحنه‌ی تاریخ حذف و محو شده بودند، مانند حزب کمونیست شوروی و حزب نازی در آلمان، دارای مدرسه حزبی بودند. در این مدرسه عناصر موردنیاز اداره‌ی حزب تربیت می‌شدند. حزب‌های بزرگ دارای پژوهشکده هستند که در آن، بر روی اندیشه و آرمان حزب کار شده و حاصل پژوهش‌ها به صورت یک جریان مداوم، به صورت نوشتار و گفتار، در اختیار مردم، اجتماع و جهان قرار می‌گیرد.

شایان توجه است که در آن زمان تعدادی جوان در سنین سال‌های اول دانشگاه و آخر دبیرستان که برخی از آنان جرأت مبارزه‌ی مسلحانه را هم داشته و آن را تجربه هم کرده بودند، به جای این که در لحظه‌ی نخست دست به ایجاد یک حزب بزنند، مانند احزابی که در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی آن روز ایران، چون قارچ از زمین می‌رویدند و به همان سرعت نیز از بین می‌رفتند، «مکتب» را بنیان گذاردند. نامی را که برای مکتب برگزیدند، نامی بود که در سطح جهان نیز می‌توانست درون مایه‌ی مکتب یا دبستان را به همگان بشناساند. آن‌ها، نام «پان ایرانیسم» را برگزیدند.

چنان که اشاره شد، هنگام بنیان‌گذاری مکتب، فرمان رییس میان آن جمع دست به دست می‌شد و همگان بر روی نام مکتب یعنی پان ایرانیسم اتفاق نظر داشتند.

واژه‌ی «پان ایرانیسم» برای نخستین بار در سال ۱۳۰۶، توسط دکتر محمود افشاریزدی وارد فرهنگ واژگان سیاسی ایران شد. سپس وی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، طی مقاله‌ای پیرامون پان ایرانیسم یا اتحاد ایرانیان که در پاسخ مقاله‌ی انجمن کابل (در افغانستان) نوشته شده بود، پان ایرانیسم را در جایگاه یک تفکر بسیط سیاسی-اجتماعی بررسی کرد. در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، چهره‌ی فرهنگی پان ایرانیسم را مورد بررسی قرار داد و نظرات خود را این زمینه طی مقاله‌ای در مجله‌ی آینده، ارائه نمود.

بدون تردید، بنیان‌گذاران مکتب، نام پان ایرانیسم را از نوشته‌ی دکتر محمود افشار یزدی، برگرفته بودند. اما از آن جا که از توجیه‌های جامع و مانع وی پیرامون وجه سیاسی- اجتماعی پان ایرانیسم، سخنی در میان نیست، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که بنیان‌گذاران از مقاله‌ی دکتر محمود افشار یزدی در پاسخ به مقاله‌ی انجمن کابل مربوط به سال ۱۳۱۱ خورشیدی، بی‌خبر بودند و شگفت آن که با وی دیدار نکرده و گفتگویی نداشتند.

بنیان‌گذاران مکتب، اندیشیدند که مکتب برای تربیت کادرهای لازم برای اداره‌ی یک حزب فراگیر، نیاز به یک مانیفست یا بیان‌نامه دارد که بتواند اصول عقاید مکتب را به صورت کوتاه برای همگان بیان دارد. افزون بر آن، باید مکتب دارای جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکترین باشد. یعنی این که چگونه باید آرمان پان ایرانیسم را در اجتماع پیاده کرد. جوانان آن روز، پیش از آن که نام پان ایرانیسم را بر این دبستان یا مکتب بگذارند، مطالعات وسیعی پیرامون تاریخ یک صد و اندی سال پیش ایران آغاز کرده بودند. آنان به این نتیجه رسیدند که ایران از سال ۱۱۹۲ خورشیدی (۱۸۱۳ میلادی)، دچار یک رشته تجزیه شده است و شگفتا که به دنبال هر تجزیه، باقی مانده‌ی سرزمین، نام «ایران» را حفظ کرده است.

با توجه به این مسایل، بنیان‌گذاران «مکتب» به این نتیجه رسیدند که آن چه به نام «ایران» نامیده می‌شود، «ایران» نیست. باید ایران را در مفهوم واقعی آن به هم میهنان خود بشناسانیم. دلیل ضعف و ناتوانی واحدی که امروز به عنوان ایران از آن نام می‌برند، واحدی که امروز به نام افغانستان از آن نام می‌برند، واحدی که امروز به نام قفقاز زیر چنگ روس‌ها افتاده، دلیل ضعف و ناتوانی مناطقی که آن‌ها را به نام جعلی «ترکستان روس» می‌نامند، این است که از یک دیگر جدا افتاده‌اند. پس راه نجات، رسیدن به وحدت و یگانگی است. بدین‌سان، دریافتند که نام پان ایرانیسم که از سوی دکتر محمود افشار یزدی به کار رفته، همان چیزی است که با این اندیشه منطبق است. از این روی نام «پان ایرانیسم» را برای مکتب برگزیدند.

در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم منتشر شد. در این کتاب، مانیفست یا بیان‌نامه‌ی مکتب نیز منتشر گردید:

پیامی است به پرچمداران فرهنگ و تمدن دیرین جهان، پیامی است به نیروی روان‌بخش جهان فردا.

به تو ای کسی که خود را ایرانی می‌دانی ولی ایران را نمی‌شناسی، به تو که

میهن بزرگت به نیرنگ دشمنان تجزیه گشته است.

به تو ای فرزند رشید میهن که در مرز و بوم جدا افتاده‌ی قفقاز، روزهای اسارت را سپری می‌سازی و دور از هم میهنان، جور بیگانگان را متحمل می‌شوی. به تو ای ایرانی که در شهرهای پرافتخار و تاریخی مام میهن، بخارا و سمرقند به سر می‌بری و حلقه‌ی عبودیت حکومتی ستم‌گر را بر حلقوم خود استوار می‌بینی.

به تو ای هم میهن، که زندان جدایی را به نیرنگ، وطن تو افغانستان نامیده‌اند.

به تو ای کرد دلیر، ای فرزند دل‌بند میهن که بر پراکندگی برادران خود میان کشورهای پوشالی با حسرت و ندامت می‌نگری و ایران بزرگ را در تجزیه‌ی خونین و سیاه مشاهده می‌کنی.

به تو ای ایرانی جای گرفته در بحرین که سال‌هاست با عمال تجزیه‌ی ایران مردانه به جنگ پرداخته‌ای.

به تو، ای ایرانی که دور از فلات، دور از سرزمین جاوید و مقدس میهن، میان ملل دیگر، ایام تیره و پراندوهی را سپری می‌سازی.

آری، به شما ای ایرانیان، ای پرچمداران فرهنگ جاویدان جهان، این پیام بنیاد مکتب پان ایرانیسم است.

بر این بنیاد مکتبی ساز گشته که راهنمای نجات ایرانیان از فترت و تجزیه است. این مکتب، ایران و ایرانی را به ایرانی و جهان می‌شناساند.

نهضت ما تنها بیداری از خواب غفلت نیست بلکه برانگیختن نیروی نجات دهنده‌ایست که برای ایرانیان به صورت پان ایرانیسم و برای جهانیان به صورت ناسیونالیسم آگاه به جنبش در می‌آید.

این پیام، بنیاد استوار زندگی شایسته ملت بزرگ ایران است، بنیاد خانواده‌ی آینده، حکومت آینده و جامعه‌ی آینده، بنیاد زیست سرافراز، در ایران سرفراز فرداست...

بدین سان، مکتب در قالب یک سازمان نیمه بسته آغاز به کار و یارگیری کرد. یارگیری دقیق و گزینشی بود. سعی مکتب در این بود که با پرهیز از درگیر شدن در جریان‌های سیاسی روز در محیطی آرام، ایده‌تولوژی را تدوین کند و در زمینه‌ی آرمان‌شناسی و دکترین پان ایرانیسم تلاش نماید. از سوی دیگر با گزینش دقیق افراد و تعلیم آن‌ها،

کادرهای موردنیاز برای مبارزه‌ی آشکار و گسترده‌ی فردا را آماده کند. در این مرحله از سوی مکتب پان ایرانیسم، هفته‌نامه ساسانی به عنوان ارگان غیررسمی مکتب منتشر شد. هفته‌نامه‌ی مزبور گرچه ناشر افکار مکتب بود، اما عنوان «ارگان مکتب» را نداشت.

چنان‌که اشاره گردید، در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب «بنیاد مکتب پان ایرانیسم» منتشر شد. «بنیاد»، در برگیرنده جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکترین پان ایرانیسم بود. پیشگامان مکتب، از آغاز می‌دانستند که یک حزب سیاسی به مفهوم واقعی آن، نیازمند ایده‌تولوژی، آرمان‌شناسی و دکترین است. یعنی افزون بر جهان‌بینی، هم هدف‌ها را باید روشن کرد و راه رسیدن به هدف‌ها را نیز نشان داد. در صورتی که یک جریان سیاسی فاقد جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکترین باشد، در رده‌ی حزب‌هایی قرار می‌گیرد که در اثر جریان‌های روز، به صورت موسمی شکل گرفته و در نخستین برخورد ایده‌تولوژیک، از صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محو می‌شوند. بنیان‌گذاران مکتب، اندیشه‌ی ناسیونالیسم را به عنوان پایگاه فلسفی و جهان‌بینی مکتب برگزیدند. منتهی با یک برداشت علمی از مکتب مزبور. در بنیاد مکتب پان ایرانیسم نیز با روشنی به این مسأله اشاره شده است که «فرق ناسیونالیسم پیش از ما و بعد از ما، فرق خواب و بیداری است».

تا آن زمان، برداشت از اندیشه‌ی ناسیونالیسم عبارت بود از نوعی میهن‌پرستی یا علاقه به آب و خاک و دره و بیلاق، بدون مبانی فکری منسجم و علمی. بیش‌تر سخن بر سر این بود که ما چون میهن‌مان را دوست داریم، شهرمان را دوست داریم، پس ما ناسیونالیست هستیم. در صورتی که بنیان‌گذاران مکتب پان ایرانیسم، ناسیونالیسم را در قالب علمی آن مطرح کردند:

ما برای شناخت خردترین موجودات ذره‌بینی، علم را به کار می‌گیریم، تا بتوانیم محیط زندگانی آرمانی و مطلوب آن‌ها را درک کرده و امکانات زیست بهتر و بقای آن‌ها را دریابیم. سپس شناخته‌های خود را طبقه‌بندی کرده و قانون‌مند می‌کنیم. حال چگونه است درباره‌ی ملت که عالی‌ترین نوع حیات می‌باشد، به راحتی از کنار آن می‌گذریم.

بدین‌سان، بنیان‌گذاران مکتب به این نتیجه رسیدند که باید به ناسیونالیسم از دیدگاه یک علم نگاه کرد. علمی که در آن شرایط لازم، آرمانی و مطلوب حیات ملت مورد شناخت قرار می‌گیرد. علمی که وسیله‌ی آن می‌توان شرایط بقاء، دوام و سرفرازی ملت را شناخت. این چیزی است که آن را به نام ناسیونالیسم علمی یا علم ناسیونالیسم نامیدند. بدین‌سان، از دوران مکتب بر روی این مفاهیم کار شد تا این که سال‌های بعد، شادروان

دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، آن را در نوشتار کوتاهی تحت عنوان ناسیونالیسم چون یک علم، به صورت دقیق بیان کرد.

بر همین اصل در بنیاد اشاره شده بود که آن چه که ما درباره‌ی ناسیونالیسم می‌گوییم و آن چه که پیش از ما می‌گفتند، **فرق خواب است و بیداری**. زیرا اندیشه‌ی ناسیونالیسم در مکتب پان ایرانیسم، بر پایه‌ی علم مورد بررسی قرار گرفت. آنان معتقد بودند که اگر ما می‌خواهیم ملت خود را بشناسیم، ملت ما اگر می‌خواهد که زندگی شایسته داشته باشد، ملت ما اگر می‌خواهد مراحل پیشرفت و بهروزی را طی کند، می‌بایست دانشی را که بر آن حاکم است، شناخته و مبانی آن را به صورت دقیق بیان کرده و به آن عمل شود.

در سال ۱۳۳۰ خورشیدی، مبارزات ملت ایران برای ملی کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور، وارد مراحل حساس‌تری شد. از این رو، اعضای مکتب پان ایرانیسم نیز پس از بررسی‌های بسیار، تصمیم گرفتند که برای نیروبخشیدن به این مبارزات به صحنه‌ی علنی و باز مبارزات سیاسی - اجتماعی گام گذارند. گرچه نظر برخی اعضا بر این بود که وظایف مکتب در بارور کردن هرچه بیشتر اندیشه و تربیت کادرهای لازم، پایان نگرفته و هنوز کارهای انجام نشده‌ی بسیاری باقی است.

در دوران کوتاه مکتب را که کمابیش چهارسال بود، تعداد زیاد عناصر آرمان خواه و صاحب فکر و اندیشه تربیت گردیدند و کار ژرفی که بر روی اندیشه و مبانی آرمان‌شناسی و دکترین پان ایرانیسم به انجام رسید. با توجه به زمان کوتاه، می‌توان به بزرگی کاری که انجام شد پی برد.

برای آگاهی هم میهنان، پیشگامان و کوشندگان مکتب پان ایرانیسم (بر پایه‌ی الفبا) نام

برده می‌شوند:

آشتی (هوشمند)، آق بیاتی (منوچهر)، ابوالهدی (جلال)، ارژنگی (آذر)،
 ارژنگی (اکرم)، ارژنگی (مهین)، اشرف (احمد)، اعزازی (بانو...)،
 افسرپور (عبدالله)، امیدی (پرویز)، امین صالحی (محمد)، انقطاع (ناصر)،
 باوند (شهربانو)، بختیاری نژاد اصفهانی (قدرت الله)، بهره‌مند (مهدی)،
 بهزادی (امیرقاسم)، پروین (داریوش)، پروین (شاهپور)، پزشک‌پور (محسن)،
 پسیان (جلال)، پور تراب (هادی)، پیشداد (امیرحسین)، تجدد (حسین)،
 تعاون (همايون)، تقی‌زاده (جواد)، توکلی کبریت ساز (تقی)، تهرانی (حسین)،

تیمسار (منوچهر)، حسابی (حسن)، حقدادی (اسدالله)، حیرانی (مظفر)،
 خان مصدق (حسین)، خان نخجوان (خسرو)، خدابخشی (...)، خزاعی (کریم‌علی)
 خزعل (بانو...)، خطیر (علاءالدین)، خطیر (کازم)، ذوالفقاری (...)،
 روح‌بخش خالق‌دوست (عباس)، رضوی (عباس)، روحانی (جواد)،
 زرشکی (محمدعلی)، زنوزی (...)، سالور (کامران)، سالور (مهرداد)،
 سپانلو (فرید)، سرخوش (پیروش)، سرخوش (مهوش)، سرشار (احمد)،
 سعادت‌نژاد (احمد)، سلحشور (...)، سندوزی (امیراسماعیل)،
 سورتیجی (فخرالدین)، شاکری (خسرو)، شاکری (علی)، شاکرین (محمود)،
 شمس توفیقی (پرویز)، صارم کلالی (حسن علی)، صدیق (منوچهر)،
 صدیقی (مهدی)، صدری (...)، ظفری (اردشیر)، ظفری (ایرج)،
 طالع یزدی (هوشنگ)، طبیب (حسین)، عالی خانی (علی نقی)،
 عالی خانی (باقر)، عاملی تهرانی (محمدرضا)، عسکرکاشی (ناصر)،
 علی زاده خامنه‌ای (حسین)، علوی (مهدی)، غفوری غروی (حسن)،
 فریور (اسماعیل)، فروهر (داریوش)، قاسمی (رحمت‌الله)، قیصری (...)،
 کامبخش (حسن)، کامیار گیلانی (بهمن)، کمالی (منوچهر)، کیانوری (مرتضی)،
 کیانوری (مجتبی)، لشگری (علی محمد)، لشگری (عباس)، لشگری (محمد)،
 لطفی (علی)، مجلسی (محمد) محیط (بهزاد)، معدلت (محمدعلی)،
 معصومی (محمد حسین)، مقدسی (محمد)، ملکی (منوچهر)، منشی (...)،
 مهرداد (محمد)، نادری (عزت‌الله)، نطاق (باقر)، نطاق (جواد)، نکیسا (پرویز)،
 ورجاوند (پرویز)، هاشمی‌نژاد [بنی عزیزی] علی اصغر و...

سال ۱۳۳۰ خورشیدی، سال غلیان احساسات مردم ایران و سال اوج‌گیری مبارزات
 ملت ایران به پیشگامی رادمرد بزرگ تاریخ ایران، شادروان دکتر محمد مصدق برای ملی
 کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور بود. در آن زمان، بیش از سه سال از فعالیت مکتب پان
 ایرانیسم می‌گذشت.

ایرانی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اجرای سیاست موازنه مثبت، کشور را به دام
 استعمار کشانده، منابع کشور به غارت رفته و کشور دچار فلاکت و ادبار گردیده است. حال

مردی از میان آنان سر برآورده بود که با توجه به شکل بندی و قطب بندی قدرت‌های جهانی و... معتقد بود که می‌بایست موازنه را میان دو قدرت نیرومند حاضر در منطقه یعنی شرق و غرب به صورت منفی حفظ کرد. پایه‌های سیاست موازنه مثبت بر این اصل استوار بود که هرچه روس‌ها طلب می‌کردند، ناچار نظیر آن را به انگلیس‌ها واگذار می‌کردند. هرگاه انگلیس‌ها امتیازی طلب می‌کردند، امتیازی هم برای روس‌ها قائل می‌شدند.

شادروان دکتر محمد مصدق گفت: ما موازنه را حفظ می‌کنیم. ما روابط یک سان با شرق و غرب برقرار می‌کنیم، اما به صورت منفی. از این رو، شرکت نفت جنوب که برای انگلستان حکومتی بود در درون حکومت ایران و نیز شرکت شیلات شمال که آن هم پایگاه مؤثری برای روس‌ها به شمار می‌رفت، می‌بایست ملی شده و به صاحب اصلی آن یعنی ملت ایران بازگردانده شوند.

مکتب پان ایرانیسم در برابر تصمیم سختی قرار گرفته بود. برخی معتقد بودند که می‌بایست از مرحله‌ی مکتب گذر کرده و وارد مرحله‌ی حزب شد و با بسیج وسیع نیروهای ملی‌گرا، به گونه‌ی گسترده در این مبارزه ایفای نقش کرد. برخی اعتقاد داشتند که هنوز مکتب به آن مرحله نرسیده است و باید چند سالی صرف تعلیم و تربیت کادرهای اداره‌کننده‌ی حزب فراگیر آینده گردد. اما اوج‌گیری مبارزات مردم، اثر زیاد و نیرومندی بر روی اعضای مکتب در راستای حضور فعال‌تر در صحنه‌های مبارزه داشت. در نتیجه افراد مکتب تصمیم گرفتند که پای به مرحله‌ی مبارزات حزبی گذارند.^{۴۷}

سرانجام، به ترتیب از بطن مکتب، سه حزب مبارز، صاحب ایدئولوژی، صاحب فکر، صاحب کادرهای تربیت شده و صاحب سازمان، پای به عرصه‌ی مبارزات اجتماعی گذارد. احزاب سه گانه مزبور عبارت بودند از: حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، سازمان پان ایرانیست (یا پرچمداران پان ایرانیسم) و سپس حزب پان ایرانیست.^{۴۸} این نکته شایان توجه است که در مدت کمابیش چهارسال، یعنی از میانه‌های سال ۱۳۲۶ تا میانه‌های سال ۱۳۳۰، مکتب توانسته بود آن تعداد کادر تربیت کند که هیچ یک از سه حزبی که از بطن آن متولد شدند، از نظر نیرو، کادر، عناصر اندیشمند و... در رویارویی فکری با اندیشه‌های مخالف، کم نیاوردند.

از یاد نبریم که بار اصلی و سنگین مبارزه عظیم ملی شدن نفت در سرتاسر کشور را سه سازمان مزبور بر دوش کشیدند. این سه سازمان بودند که توانستند، ترور حزب توده را در خیابان‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه، در کارخانه‌ها و اداره‌ها در هم شکسته و در این فرآیند حزب‌های دیگر مانند حزب زحمتکشان ملت ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و...،

توانستند در صحنه‌ی مبارزات اجتماعی و سیاسی ایران حضور یابند. پان ایرانیست‌ها، توانستند فضایی ایجاد کنند که احزابی مانند حزب ایران بتوانند، پرچم‌های خود را در جریان تظاهرات به میدان بهارستان بیاورند.

اگر پان ایرانیست‌ها نبودند و نمی‌توانستند برابر ترور سازمان یافته حزب توده بایستند، برابر نیروهای تعلیم دیده حزب توده برای رزم‌های خیابانی، مقاومت کنند و نمی‌توانستند ایده‌ثولوژی را با ایده‌ثولوژی پاسخ بدهند، بدون تردید مبارزه ملی شدن نفت از آن گستردگی برخوردار نمی‌گردید.

سهم بزرگ پان ایرانیست‌ها در آن مبارزه این بود که توانستند به سلطه‌ی حزب توده بر خیابان‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه، کارخانه‌ها و... پایان داده و به مردم عادی، به مردم کوچک و بازار، به دانش‌آموزان، به دانش‌جویان، به کارگران، اصناف و دیگران امکان دادند تا با حضور خود در کنار صفوف ملیون، مبارزه را یاری کرده و گسترش دهند. این پان ایرانیست‌ها بودند که توانستند برابر اندیشه مارکسیسم، اندیشه ناسیونالیسم را به نسل جوان و روشنفکران ایران ارائه نمایند.

حاصل کار مکتب در عرض چهارسال، عبارت بود از یک کار ژرف بر روی ایده‌ثولوژی. حاصل آن عبارت بود از تنظیم دکترین پان ایرانیسم و تربیت کادرهای ارزشمند و تعلیم‌دیده‌ای که توان سازمان‌دهی و اداره‌ی سه حزب صاحب اندیشه‌ی آن روزگار را داشتند.

بخش هفتم

بنیاد مکتب پان ایرانیسم

پیامی است:

پیامی است به پرچمداران فرهنگ و تمدن دیرین جهان، پیامی است به نیروی روان بخش جهان فردا.

به تو، ای کسی که خود را ایرانی می دانی ولی ایران را نمی شناسی. به تو که میهن بزرگت به نیرنگ دشمنان تجزیه گشته است.

به تو، ای فرزند رشید میهن که در مرز و بوم دور افتاده ی قفقاز، روزهای اسارت را سپری می سازی و جدا از هم میهنان، جور بیگانگان را متحمل می شوی.

به تو، ای ایرانی که در شهرهای پرافتخار و تاریخی مام میهن، بخارا و سمرقند به سر میبری و حلقه ی عبودیت حکومتی ستمگر را بر حلقوم خود استوار می بینی.

به تو، ای هم میهن، که زندان جدایی را به نیرنگ، وطن تو افغانستان نامیده اند.

به تو ای کرد دلیر، ای فرزند دل بند میهن که بر پراکندگی برادران خود میان کشورهای پوشالی با حسرت و ندامت می نگری و ایران بزرگ را در تجزیه ی خونین و سیاه مشاهده می کنی.

به تو، ای ایرانی جای گرفته در بحرین که سال هاست با عمال تجزیه‌ی ایران مردانه به جنگ پرداخته‌ای.

به تو، ای ایرانی که دور از فلات، دور از سرزمین جاوید و مقدس میهن، میان ملل دیگر، ایام تیره و پر اندوهی راسپری می‌سازی.

آری، به شما ای ایرانیان، ای پرچمداران فرهنگ جاوید جهان.

این پیام بنیاد مکتب پان ایرانیسم است:

بر این بنیاد، مکتبی ساز گشته که راهنمای نجات ایرانیان از فترت و تجزیه است. این مکتب ایران و ایرانی را به ایرانی و جهان می‌شناساند. نهضت ما تنها بیداری از خواب غفلت نیست بلکه برانگیختن نیروی نجات دهنده‌ای است که برای ایرانیان به صورت پان ایرانیسم و برای جهانیان به صورت ناسیونالیسم آگاه به جنبش در می‌آید.

این پیام: بنیاد استوار زندگی شایسته‌ی ملت بزرگ ایران است، بنیاد خانواده‌ی آینده، حکومت آینده و جامعه‌ی آینده. بنیاد زیست سرفراز، در ایران سرفراز فردا است.

ایرانی بیدار شو

چرخ نهضت مقدس پان ایرانیسم به گردش در آمد.
روزهای نبرد میان مرگ و زندگی، بین تاریکی و روشنایی آغاز شد.
این نبرد خونین ادامه دارد...
ادامه دارد...
تا روز پیروزی ملت ایران.

بخش اول: پان ایرانیسم

بند اول - پایه‌های اندیشه‌ی نهضت

مکتب ما قبل از هرچیز وظیفه‌ی خود می‌داند که اصول فکری نهضت را ابراز نماید. تعیین اصول فکری، گام نخستین در راه مبارزه با هرگونه انحراف است. اینک به چهار مبحث زیر از اصول فکری خود اشاره می‌کنیم:

- ۱- اصول منطق
- ۲- قدم به تاریخ و اجتماع
- ۳- منطقی پدیده‌های اجتماع
- ۴- مبانی پان ایرانیسم

۱- اصول منطق

منطق ما، پایان حیات منطق کلاسیک را که استوار بر مفاهیم جامد و مطلق است اعلام می‌دارد.

منطق ما، تفکر را از تعمیم نادرست منطق‌های جزئی، اختصاصی و ذهنی، خلاصی می‌بخشد.

منطق ما، استوار بر دو اصل است:

- ۱- اصل همبستگی:
- مفهوم هر موضوع، در قبال موضوعات دیگر آشکار می‌شود.
- ۲- اصل شناخت علمی:
- مفهوم هرکلمه، فقط در جایگاه علمی خود قابل شناختن است.

۲- قدم به تاریخ و اجتماع

جستجوی مفهوم ملت در صحنه‌ی تاریخ و اجتماع، دروازه‌ی مکتب ماست.

ملت در تاریخ

علم تاریخ، ملت را به عنوان یک مقوله می‌شناسد.

ملت یک مقوله‌ی تاریخی قایم به خود می‌باشد.

تاریخ ملت، واحد تاریخ عمومیت.

ملت، عنصر غالب و مؤثر مکتب ناسیونالیسم تاریخی است. تعریف‌های کلاسیک ملت، مطرود و تعریف ملت به نحو جامد و با منطق قدیم میسر نیست. مکتب ناسیونالیسم تاریخی، مکتب بررسی مباحث تاریخ، با منظور کردن عامل نیاز ملی است. به عبارت دیگر: مکتب ناسیونالیسم، یعنی مکتب اصالت ملت.

حیات مکتب ناسیونالیسم تاریخی، با شناسایی تاریخ آغاز شده است. هیچ مکتبی، مبتکر آن نیست، فقط مکتب ما مبتکر شناختن آگاهانه‌ی آن است.

فرق مکتب ناسیونالیسم پیش از ما و پس از ما، فرق خواب و بیداری است.

مکتب ناسیونالیسم تاریخی، مکتب شایسته‌ی آرمان خواهی ملت هاست. مکتب ما، یعنی مکتب ناسیونالیسم، تنها راهنمای هر جنبش ملی است.

ملت در جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی، از علوم راهنماست. در جامعه‌شناسی، وضع گذشته، وضع آینده را معلوم نمی‌کند بلکه وضع بعدی مفسر وقایع وضع قبلی است.

فینالیته، اصل قوانین جامعه‌شناسی است.

آرمانشناسی و آرمانخواهی ملت در حیات آینده‌ی او مؤثر است.

مبحث ملت در جامعه‌شناسی، شناختن مراحل گوناگون حیات ملل و درک تشابهات آن‌هاست.

جامعه‌شناسی، مفهوم ملت را از مکتب ناسیونالیسم تاریخی می‌گیرد. ناسیونالیسم اجتماعی، بررسی حیات اجتماعات بشری با منظور کردن عامل نیاز ملی است. ناسیونالیسم اجتماعی، مکتب شایسته برای راهنمایی افکار و عقاید اجتماعی است.

ناسیونالیسم اجتماعی، مشخص شدن عنصر اندیشه‌ی سوسیالیسم در واحد ملی است.

ملیت

علم ملیت، بررسی نقش عوامل اجتماعی و تاریخی در حیات ملل است. «ملیت»، علم به صفات و مشخصات ملت است.

علم ملیت، حس ملیت نیست. بلکه حس ملیت، مبحثی از علم ملیت است.

مکتب ناسیونالیسم

مکتب ناسیونالیسم، مکتب فلسفه‌ی تاریخ و اجتماع و محور دستگاه فلسفی ناسیونالیسم است.

درک آگاهانه‌ی ناسیونالیسم تاریخی و اجتماعی، ویژه‌ی مکتب ماست.

۳- منطق پدیده‌های اجتماع

پدیده‌های اجتماع، تابع دو قانون زیر است:

۱- قانون گسترش:

پدیده‌ها، بر حسب استعداد نهادی و پرورده‌ی افراد و محیط، گسترده می‌شوند.

۲- قانون گزینش:

از میان پدیده‌ها، آن‌ها که متناسب با واقعیت است، گزیده می‌شوند. گزینش پدیده‌های مفید، تابع نیاز ملی است.

نهضت‌ها و مکتب‌های پیروز ملت‌ها، گزینش جریانی از جریان‌ها و عقیده‌ای از عقاید گسترده‌ی زمان، بر طبق نیاز ملی است.

آرمان‌شناسی نهضت پیروز، وسیله‌ی درک نیاز ملی است. آرمان خواهی جنبش ملی، سبب گزینش وسایل پیروزی است.

۴- مبانی پان ایرانیسم

مکتب ناسیونالیسم، گزیده‌ی نیاز ملی است.

احکام مکتب ناسیونالیسم در مورد ملت ایران، زاینده‌ی تاریخ ما و حاوی آرمان ملی ما

و راهبر اجتماع ماست.

**ملت ایران در حال فترت و تجزیه، نیازمند وحدت است.
اجتماع ایران اسیر افکار ضعیف و نیازمند اندیشه‌های ملی است.**

این است حکم مکتب ناسیونالیسم، در مورد ملت ایران و این است مبانی نهضت تاریخی و اجتماعی ایران، یعنی «پان ایرانیسم»:

پان ایرانیسم، نیاز ملت ایران در هنگام فترت و تجزیه است.
به عبارت دیگر، اندیشه‌ی پان ایرانیسم، حاوی آرمان و دکترین پان ایرانیسم است.
آرمان پان ایرانیسم، متکی بر ناسیونالیسم تاریخی است. دکترین پان ایرانیسم، متکی بر ناسیونالیسم اجتماعی است.

ناسیونالیسم جهان بینی ما است.

بند دوم - آرمان پان ایرانیسم

آرمان پان ایرانیسم، زندگی آینده‌ی ایرانیان در میهن بزرگ خود می‌باشد. شناسایی آرمان پان ایرانیسم، با حل دو مسأله‌ی اصلی زیر آشکار می‌شود:

۱- میهن ایرانیان کجاست

۲- ایرانیان چه کسانی هستند

میهن حقیقی ایرانیان را، تنها با مطالعه‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران می‌توان شناخت. میهن ایرانیان را قراردادهای یکصد و پنجاه‌ساله‌ی اخیر معلوم نمی‌کند بلکه به استناد دو اصل زیر تعیین می‌شود:

۱- سکونت تبار ایرانی

۲- مالکیت تاریخی

به عبارت دیگر، میهن ایرانیان، ایران قبل از تجزیه و فترت است. باتکای شناسایی میهن ایرانیان و تاریخ ملت ایران، ایرانیان را می‌توان شناخت.

ملت، رشته ناگسستنی نسل‌های گذشته، حال و آینده است.

ایرانیان کنونی حلقه‌ای از همان زنجیر گسست‌ناپذیر می‌باشند که به شهادت تاریخ ما، سرنوشتشان دنباله‌ی سرگذشت ملت ایران است.

با دانستن این دو مسأله، می‌توان دریافت که ملت ایران چه می‌خواهد:

ملت ایران میهن بزرگ و شایسته خود را می‌خواهد.

ندای نهضت ما، پایان خواب و فترت تاریخی ملت ایران را اعلام می‌دارد. مردم ایران، جویای راه نجات هستند و دشمنان تاکنون سبب گمراهی آن‌ها شده‌اند. این ندا از اعماق تاریخ ایران برخاسته است:

نجات شما در ایجاد ایران بزرگ است.

این راهنمایی تاریخ جهان به ملت کهنسال ایران است :
ایران بزرگ آرمان بزرگ می خواهد.

این حکم تاریخ ما، بر ملت ماست :

فلات ایران از آن ایرانیان است و قدرت ملت ایران، بسته به وحدت فلات.

پس، این است خواست و نیاز ملت ایران :

فلات ایران به زیر یک پرچم

اینست هدف نهایی ملت ایران:

ایران سرفراز در جهان

جهان به ایران سرافراز

بند سوم - بخشی از دکت‌رین پان ایرانیسم

دکت‌رین پان ایرانیسم، کاربرد علم و اندیشه برای وصول به آرمان پان ایرانیسم است. دکت‌رین پان ایرانیسم، راه‌حل کلیه‌ی مشکلاتی است که در راه وصول به آرمان بزرگ ما وجود دارد. اینک به پنج نکته‌ی اساسی از دکت‌رین پان ایرانیسم، اشاره می‌کنیم:

۱- زندگی و اخلاق

۲- فرهنگ نوین ملی

۳- خانواده

۴- حکومت

۵- اصول سیاسی

۱- زندگی و اخلاق

● زندگی

فرهنگ عمیق ملت ایران و تأثیر فناپذیر نیاز ملی در حیات فرد، مفهوم زنده بودن را از زندگی جدا می‌کند. زنده بودن تظاهر قوانین زیست در اندام یک موجود است. زندگی، احراز شخصیت وابسته به ملت و جای‌گزینی در حلقه‌های ارتباطی حیات ملی است. زندگی، پرورده شدن با سنن و فرهنگ یک ملت و موثر شدن در آینده‌ی آنست. شخصیت فرد، وابسته به ملت است. نفوذ بیگانگان، ملت ایران را از زندگی شایسته‌ی خود دور کرده و می‌کند. تقلید از بیگانگان، دور شدن از خواست ملی و راه‌بندگی است. نهضت ما، ندا می‌دهد:

**زندگی زنده بودن نیست، زنده بودن زندگی می‌خواهد،
زندگی بندگی نمی‌باشد.**

● شخصیت

شخصیت وابسته به آرمان و اندیشه است.
آرمان بزرگ، موجد شخصیت عالی است.

● **اخلاق**

اخلاق، گزینشی از اعمال گسترده‌ی اجتماع، بر طبق نیاز ملی است.

شخصیت آرمان خواه، مظهر اخلاق است.

اخلاق، دستور زندگی و آرمان‌خواهی است. اخلاق دستور کارهایی است که افراد را شایسته‌ی وصول به آرمان ملت می‌سازد.

● **مبانی اخلاق**

مبانی اخلاق، افکار قوی و اندیشه‌های ملی است. اخلاق ملی از اندیشه‌های ضعیف میراست.

در محیط عمل، حکومت ملی مسئول ایجاد محیط اخلاقی است، نه تعالیم اخلاقی.

خانواده، کانون جاوید اخلاق ملی است.

● **۲- فرهنگ نوین ملی**● **فرهنگ چیست؟**

فرهنگ محصول نیروی خلاقه‌ی ملت است.

فرهنگ به منزله‌ی روح کالبد ملت است.

قدرت حیاتی هر ملت، بسته به نفوذ و سلطه‌ی فرهنگ ملی اوست. نجات عناصر فرهنگ ملی از انحطاط، نجات ملت از انحراف است.

اندیشه‌های ضعیف، موجد ایران بزرگ نخواهد بود.

● **فرهنگ نوین ملی**

فرهنگ ملی، عامل پرورش نیروی خلاقه‌ی نسل است.

هر نسلی باید ثمره‌ی کوشش نسل‌های پیشین را بگیرد و بر آن بیفزاید. اینک ما چه

می‌گیریم و بر آن چه می‌افزائیم؟

فرهنگ ملت بزرگ ایران، نمی‌تواند ریزه‌خوار تمدن بیگانگان باشد. نهضت ما، به این راه

انحرافی خاتمه خواهد داد و فرهنگ نوین ملی را پدید می‌آورد. این ندای نهضت ما است:

برای ما، فرهنگ ملی ما.

نهیضت ما بر پا سازنده‌ی سنن و آداب ملی است.

ملت ایران بر شالوده‌ی فرهنگ انسانی خود، پرچمدار فرهنگ نوین جهان است.

این است نقش جهانی ملت ما.

● نظری به فرهنگ

اینک به پاره‌ای از نکات فرهنگ نوین اشاره می‌کنیم:

- آموزش و پرورش: هدف آموزش و پرورش، کمک به نیروی خلاقه‌ی ملت خواهد بود.
- آموزش، برای تسخیر افکار و اندیشه‌ها با فرهنگ ملی است.
- پرورش تن و جان، به منظور شایستگی افراد برای وصول به آرمان‌های ملی است.
- پرورش، از آغوش مادر و دامان خانواده بر طبق نیاز ملی آغاز می‌شود. دبستان و دبیرستان، کانون آموزش فرهنگ ملی، آشنایی با نیاز ملی و برآزندگی با وضع ملی است.
- آموزش برین و عالی، برای گسترش عناصر فرهنگی است. دانشگاه بر خلاف امروز، مرکز تعلیمات و تحقیقات آکادمیک خواهد بود.

● ادبیات گذشته

ادبیات گذشته ما، منبع سرشار فرهنگ ایران است. ادبیات گذشته، وسیله‌ی پرورش ذوق ملت ما است. گذشت از ادبیات ایران میسر نیست. ملت ایران، روح خود را نمی‌کشد.

● هنر نوین

هنر نوین، ترکیبی از دو جریان زیرین است.

الف - عصر حاضر، عصر گسترش مکاتب هنری برای ایران است.

گزینش هر مکتب هنری خطا و ممانعت از هر مکتبی بی جا است. برای هنرمندان در دوره‌ی گسترش، باید انتخاب هر شیوه‌ی هنری تابع ذوق و سلیقه‌ی شخصی باشد. بحث در فلسفه‌ی هنر، مبحث آکادمیک است. آن چه باید در اجتماع مقابله کند، هنر است نه فلسفه‌ی هنر. زیرا باید دانست آن چه قابل بحث است، هنر نیست بلکه فلسفه‌ی هنر است. فلسفه‌ی هنر، تعبیری است بر هنر و از آن جداست.

ب - ایران در آستانه‌ی یک گزینش هنری است.

هنر، گزیده‌ی متناسب با حیات پرافتخار آینده‌ی ملت ما خواهد بود. هنر، گزیده و ساخته و پرداخته‌ی فرهنگ ملی، یعنی تظاهر یک روح پرورده به فرهنگ ملی، یک روح سرافراز و آرمان خواه، در کالبد مظاهر هنر است.

حفظ آثار هنر ملی و محلی موجود، بخشی از وظیفه فرهنگی است و این ذخیره تاریخی، سرمایه‌ی هنر شکوهمند و پر عظمت فرداست.

هنر ملت نیز مانند ملت، دوبار بوجود نمی‌آید بلکه تجدید حیات می‌کند.

این پایان مباحث فرهنگ نوین ملی نیست بلکه نمونه‌ای از آنست.

۳- خانواده

دکترین پان ایرانیسم درباره‌ی خانواده، دو بحث زیرین را پیش می‌کشد:

الف - خانواده چیست؟

ب - خانواده‌ی آینده

الف - خانواده چیست؟

خانواده، پدیده‌ای است اجتماعی که وظیفه‌ی اصلی آن، حفظ ملت و عنصر تشکیل دهنده‌ی آن فرد است. خانواده، عامل حفظ نسل و صفات شایسته‌ی آنست. خانواده وسیله‌ی حفظ ثمره‌ی کوشش‌های فکری و ذوقی و عملی نسل هاست. خانواده، عامل تکوین و بسط موازین سنتی و اخلاقی است. حفظ نسل و صفات شایسته‌ی آن، حفظ ثمره‌ی کوشش‌ها و ایجاد موازین سنتی و اخلاقی، وسایل اصلی بقای ملت است. صفات ذاتی فرد، برای تشکیل خانواده کافی است. فرد برای تشکیل خانواده، محتاج به تعلیم نبوده است. خانواده، زاینده‌ی غرایز و صفات اصیل فرد، بر طبق نیاز ملی است.

درک مفهوم خانواده با منطق ناسیونالیسم، نجات خانواده

از نفوذ افکار ضعیف است.

ب - خانواده‌ی آینده

مفهوم خانواده تغییرناپذیر است. خانواده‌ی آینده، راه حقیقی خود را تغییر نمی‌دهد

بلکه بدان آگاه می‌شود. در اجتماع فردا، خانواده کورکورانه سیر نمی‌کند و حیات آن تابع حیات اقتصادی و افکار محیط خارج نخواهد بود. بلکه قوانین اجتماعی به خاطر امکان ایفای نقش خانواده، تنظیم می‌شوند و حفظ موازین خانواده، ملاک درستی و نادرستی افکار و عقاید اجتماعی خواهد بود.

خانواده‌ی آینده، وسیله‌ی مؤثر تربیت نسل فردا است. تربیت نسل فردا، به خاطر حفظ صفات عالی و نابودی صفات ناپاب و مضر است. تربیت نسل فردا، به خاطر امکان ابراز استعدادهای نهادی است.

خانواده‌ی آینده، کانون پر شور عشق به میهن و مکتب آموزش فرهنگ ملی است. خانواده، منشأ موازین سنتی و اخلاقی جامعه فرداست.

فرد، سلول پیکر ملت و خانواده واحد آنست.

دکترین پان ایرانیسم راه خانواده را روشن می‌کند:

خانواده، واحد نیرومند اجتماع

۴- حکومت

حکومت، دستگاه صلاحیت دار رهبری ملت است

حکومت، مسئول رهبری ملت، به سوی آرمان اوست.

قدرت حکومت، ناشی از اراده و آرمان خواهی ملت است. حکومت در جامعه‌ی بی آرمان، بخت آزمایشی اغراض و امیال فردی است.

نقش حکومت، تنظیم استعداد افراد و ایجاد دستگاه کارآمد، برای خدمت به ملت است. حکومت ملی، از آرمان ملت جدا نیست. عنصر مورد توجه او، تمام ملت است، نه بخشی از آن. از این رو، دیگر حکومت و دولت نمی‌تواند از ملت جدا باشد.

برنامه‌های ما:

مرسوم است که برنامه‌ی حکومت‌ها را بپرسند. برنامه‌ی حکومت نمی‌تواند خالی از مطالعه‌ی شرایط موجود باشد. برنامه‌ی حکومت، نباید از دور تنظیم شود. قدر مسلم، برنامه‌ی حکومت می‌باید بر طبق مفاد دکترین پان ایرانیسم و متکی بر خواست و نیاز ملت باشد. اما، چگونگی اجرای آن و جزئیات عمل، تابع شرایط زمان و مکان خواهد بود. ورق‌های سیاه از برنامه و طرح، جواب مشکلات را در شرایط گوناگون نمی‌دهد بلکه

افراد آرمان‌خواه و مطلع هستند که برنامه‌های مناسب را تحت هر شرایطی طرح و اجرا می‌کنند.

برنامه‌ی امروز ما، تربیت مسئولان و مجریان حکومت آرمان‌خواه آینده است.

۵- اصول سیاسی

سیاست، راه ملت به سوی آرمان او و برای ایفای نقش تاریخی اوست.

**اجرای هر سیاستی، جز سیاست «همه ایرانی»،
غضب حق حاکمیت ملت ایران است.**

اینک، اصول سیاست داخلی و خارجی پان ایرانیسم:

اصول سیاست داخلی

سیاست داخلی، برای بسط و تحکیم اندیشه‌های ناسیونالیسم ملت بزرگ ایران است.

سیاست داخلی، اجرای مفاد دکترین پان ایرانیسم است.

اصول سیاست خارجی

سیاست خارجی ایران بزرگ، مانند تمام ملت‌های زنده، مبتنی بر حفظ موجودیت و وحدت ملی و دفاع از تیره‌های قومی و فرهنگی و مذهبی وابسته به ملت ایران است.

بخش دوم: مکتب مبارزه‌ی ملی

مکتب مبارزه‌ی ملی، راهنمای تهیه‌ی مقدمات اجرای دکتترین پان ایرانیسم است.

مکتب مبارزه ملی، زاییده‌ی هنگام فترت و تجزیه است.

مکتب مبارزه ملی، مباحث چهارگانه خود را طرح می‌کند:

۱- مبارزه، وسیله‌ی چه عناصری است؟

۲- مبارزه، در چه جبهه‌هایی است؟

۳- دستگاه رهبری، بر چه پایه‌ای استوار است؟

۴- مبارزه، چگونه خواهد بود؟

یکم - مبارزه، وسیله‌ی چه عناصری است؟

مبارزه برای کلیه‌ی افراد، یک وظیفه‌ی مقدم اجتماعی است. نهضت نباید اجازه دهد صفوف آن را افرادی که در پدید آوردن پلیدی‌ها شریک‌اند، تشکیل دهند. نهضت نباید اجازه دهد افراد به سبب عدم آشنایی از وظیفه‌ی ملی خود دور مانند.

جوانان، عناصر فعال مبارزه خواهند بود.

جوانان، باید متکی به آرمان ملی باشند و آن چه را که زاییده‌ی ضعف ملت ایران در نتیجه‌ی توطئه‌های استعماری و اندیشه‌های ضد ملی است، یک جا نابود کنند.

مکتب مبارزه‌ی ملی، نخستین شعار خود را اعلام می‌دارد:

جوانان ایران بزرگ، با ما به پیش

ایمان به مبانی مبارزه‌ی ملی، باید به وسیله‌ی جوانان در خانواده‌ها مستقر شود و این روش فناپذیر کردن مبارزه است.

هر خانواده‌ی آرمان خواه، سنگر استوار پیروزی است.

دوم - مبارزه در چه جبهه‌هایی است

شرط لازم ورود به جبهه، شناختن دشمن است.

چگونه ممکن است در شناختن دشمن اشتباه کرد ولی با او مبارزه نمود؟ آیا خیانت نیست که دشمنان ملی، دوستان متفق قلمداد شوند؟

هر عاملی که با اندیشه‌ی ملی، با آرمان پان ایرانیسم و با مکتب مبارز ملی و وحدت خواه بستیزد، دشمن ملت ایران است. مکتب ما، دشمنان ایران را معرفی می‌کند...

نخست باید از یک اشتباه خواب آور بیرون آمد. حقوق افراد باید مبتنی بر حفظ مصالح ملت پایه‌گذاری شود، یعنی برتر از حق افراد، مصلحت ملت مورد توجه است.

حقوق بین‌المللی، نمی‌تواند پایه‌ای جز حفظ حقوق ملت‌ها داشته باشد و برتر از حقوق ملت‌ها، حقی نیست. هر ملت بیدار، وظیفه‌ای جز حفظ منافع و مصالح خویش ندارد. هر ملتی که نخواهد این مفهوم را درک کند، حیات خود را بازبچه‌ی دست استعمارگران ساخته است.

دشمنی در نهاد هر استعمارگر مستتر است.

استعمارگر، هنگامی دشمن نخواهد بود که قادر به انجام آن نباشد.

مکتب مبارزه‌ی ملی، باید جبهه‌های استعمارگر را بشناسد. انحراف افراد، بر اثر نفوذ استعمار، جبهه‌ی داخلی مبارزه را پدید می‌آورد. پایان نفوذ استعمار، پایان زندگی خائنان و عناصر ضد ملی است.

سوم - دستگاه رهبری بر چه پایه‌ای استوار است؟

دستگاه رهبری جمع متشکل آرمان‌خواهانی است که ملت را به وسیله‌ی یک نهضت نیرومند اجتماعی، به سوی انجام رسالت‌های ملی و جهانی او می‌برند. اینک می‌پرسیم:

۱- تشکیلات این دستگاه باید چگونه باشد؟

۲- رهبری با توجه به چیست؟

۳- شیوه و روش دستگاه چیست؟

۴- دستگاه چگونه توسعه می‌یابد؟

۱- تشکیلات این دستگاه باید چگونه باشد؟

تشکیلات دستگاه رهبری، باید متکی بر اصول ثابتی باشد. اصول تشکیلاتی، خود

بخشی از دکترین است. هر سازمان صحیح، استوار بر این اصول خواهد بود. اصول تشکیلاتی چهار است:

الف - اصل مسئولیت

مسئول هر کار، باید مشخص و معین باشد. حدود مسئولیت معلوم و مشخص و مسئولیت نسبت به نتیجه‌ی کار خواهد بود.

ب - اصل استفاده از آرای همه

استفاده از آرای همه برای یافتن راهی است که وصول به آرمان ملی را سهل کند. استفاده از آرای همه در مورد کلیات است. استفاده از آرای همه فقط در محیط متجانس، با برخورداری از فرصت مناسب میسر است.

پ - اصل پیوستگی امور

امور تشکیلات نباید گسسته باشد. تشکیلات تابع برنامه است، نه افراد. اصل پیوستگی و حسن انجام امور، تغییر تدریجی مقامات انتخابی و تخصص مقامات مسئول را ایجاد می‌کند.

ت - اصل همکاری قوا

نیروهای هر تشکیلات ناشی از هر قدرتی که باشند، به خاطر مقصود برتری پدید آمده‌اند. قوانین باید همکاری آن‌ها را تضمین کند. اعمال اصول تشکیلاتی در قوانین و مقررات، فن تشکیلات است.

۲- رهبری با توجه به چیست؟

تنظیم و اجرای برنامه‌هایی برای رهبری، یعنی وصول به هدف به وسیله‌ی تعیین و اجرای شیوه و روش. تعیین شیوه و روش، متکی است بر وضع موقع‌شناسی.

موقع‌شناسی چیست؟

موقع‌شناسی، درک نسبت تشکیلات به جریان‌های موجود در جنبش ملی است.

جریان‌های یک جنبش ملی چیست؟

جنبش ملی، ترکیب سه جریان زیر است:

- نهضت اجتماعی

یعنی انتشار آرمان ملی در میان مردم، یعنی تبدیل الهام تاریخ به آرمان مردم.

- مکتب نهضت

یعنی، جریان تدوین و توسعه دکترین نهضت در شئون مختلف.

- حزب

مجموع کوشش‌های تشکیلاتی و سازمانی برای ایجاد جریان توسعه و کسب قدرت کافی برای اعمال کامل دکترین نهضت است. تعیین وضع موقع‌شناسی وظیفه بزرگ دستگاه رهبری است. سازمان آرمان خواه پان ایرانیست از آغوش نهضت پدید آمده و در قلب آن خواهد ماند. سازمان آرمان خواه، پرچمدار مکتب نهضت خواهد بود. سازمان آرمان خواه نطفه‌ی یک حزب نیرومند را در بر خواهد داشت.

این است موقعیت کنونی سازمان آرمان خواه پان ایرانیست. بنابراین، چنین سازمانی نمی‌تواند وظیفه‌ی خود را در مورد توسعه‌ی افکار و عقاید فراموش کند. نمی‌تواند رشته‌ی هدایت عناصر آرمان خواه را از دست بدهد. نباید اجازه دهد دکترین نهضت از مبانی استوار مکتب ناسیونالیسم منحرف گردد.

۳- شیوه و روش دستگاه چیست؟

هیچ فردی حق ورود به دستگاه رهبری را ندارد، مگر با دو شرط:

- ایمان کامل نسبت به آرمان و اندیشه‌های نهضت پان ایرانیسم.

- اطاعت از مقررات و قانون‌های تشکیلاتی.

چنین دستگاهی نباید تابع سلیقه‌های خصوصی افراد باشد بلکه باید تابع کلی آن باشد.

سازمان برای افراد نیست بلکه افراد برای سازمان هستند.

چنین سازمانی، دیگر جای ایجاد ایمان نخواهد بود بلکه کانون فعالیت تجمع کسانی است که ایمان کامل دارند. نقش انضباطی باید تنها کسانی را در سازمان باقی بگذارد که بتوانند از تمام نیروی خود به نفع آن استفاده کنند.

یکسان کردن مفاد تبلیغاتی از بزرگ‌ترین وظایف دستگاه رهبری است.

تبلیغات، متکی بر آرمان‌شناسی خواهد بود.

۴- دستگاه چگونه توسعه می‌یابد؟

نخستین نقش چنین سازمانی، باید توسعه‌ی اندیشه‌های نهضت و ایجاد پیروانی باشد که بتوانند به دستگاه رهبری وارد شوند. در مراحل نخستین، باید هر مبارزه فقط به خاطر اجرای نقش نخستین باشد. سازمان، باید افراد خود را از میان پیروان واجد شرایط انتخاب کند و تشکیلات خود را توسعه دهد.

بند چهارم - مبارزه چگونه خواهد بود؟

در این جا، از شیوه کلی مبارزه و شیوه تبلیغات و نظریه‌ی اجتماعی و پاره‌ای دستورات عملی یاد می‌کنیم:

- شیوه کلی

شیوه کلی، چگونگی سنجش عقاید، ابراز عقاید و منظور از ابراز آن‌ها را آشکار می‌کند. ملاک صحت افکار و عقاید ما، انطباق با دکترین پان ایرانیسم است، نه افکار ضعیف و گمراه. فردپرستی و مظاهر آن، ساخته‌ی دشمنان ما است. مبانی فردپرستی که پایه‌ی کلیه‌ی افکار ضعیف است، نمی‌تواند موجد اندیشه‌های نجات بخش گردد.

ابراز عقاید، باید متناسب با فهم مردم باشد، نه مطابق میل آن‌ها. در هنگام فترت، میل و سلیقه‌ی افراد، پرورده‌ی تعلیمات پست فردپرستی است. منظور از ابراز عقاید، پدید آوردن نهضت اجتماعی است که ملت را به سوی نقش تاریخی او هدایت کند. پس این است شیوه‌ی کلی ما:

از فکر نهضت، با فهم مردم، برای ملت

- شیوه‌ی تبلیغات

تبلیغات، مثبت، صریح و ساده خواهد بود. تبلیغات وسیله‌ی حلاجی عقاید گوناگون و تعیین ارزش آن‌ها نیست، تبلیغات برای توسعه‌ی سریع یک اندیشه نجات بخش است. تبلیغات برای مشخص و محدود کردن ارزش‌ها و قضاوت‌های اجتماعی است. تبلیغات مثبت، یعنی تشریح اندیشه‌ی یک نهضت، از راه‌های مختلف. تبلیغات صریح، یعنی ابراز حقایق، بدون کوچکترین ملاحظه. در تبلیغات صریح، دشمن هرگز دوست متفق نخواهد بود. در تبلیغات صریح، مراعات نزاکت سیاسی بر شناساندن حدود میهن و هم میهنان مقدم نخواهد بود. تبلیغات صریح، همیشه از این شعار متابعت می‌کند:

درک حقیقت، گفتن حقیقت، پیروی از حقیقت

تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات در هر محیط مطابق با معلومات عمومی افراد حاضر. تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات مبتنی بر اسناد صحیح و غیرقابل بحث. تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات با دلایل روشن و آشکار.

- نظریه‌ی اجتماعی

نظریه‌ی اجتماعی یک سازمان مبارز، عبارت است از پاسخ به پرسش زیر: راه آزادی و یگانگی ملت و راه سرفراز کدام است؟

وحدت ملت ایران، راه سرفرازی است.

مفاسد دستگاه‌های کنونی، صرف نظر از پیدایش هیات حاکمه، معلول تجزیه‌ی ایران است.

نهضت پان ایرانیسم، تنها وسیله‌ی نجات ملت ایران است.

قدرت اجتماع، درخواستن یک آرمان بزرگ تظاهر می‌کند. این نظریه‌ی اجتماعی، با شهادت تاریخ ما و تاریخ ملل جهان، بر ما آشکار گشته است.

نجات شما، در ایجاد ایران بزرگ یگانه است.

ایران بزرگ، آرمان بزرگ می‌خواهد.

اگر بپرسند، سازمان از چه تشکیلاتی می‌تواند کمک بگیرد و با چه دستگاهی می‌تواند موافقت داشته باشد، باید صریح‌ترین جوابها را بشنوند، یعنی:

مخالف با کلیه‌ی دستگاه‌های فاسد

این است ندای نهضت پان ایرانیسم

سازمان هر علامت و نشانی که داشته باشد، باید نشانی گویا از این حقیقت انکارناپذیر باشد.

بخش هشتم

فراگشت تاریخی اندیشه پان ایرانیسم

روز پانزدهم شهریورماه ۱۳۲۶ خورشیدی، مکتب پان ایرانیسم در شهر تهران بنیان‌گذاری شد. گرچه در درون مکتب، بحث بر سر یگانگی و همگرایی با سرزمین‌های جدا شده داغ بود، اما الگوی ویژه‌ای برای این کار وجود نداشت.

در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم، منتشر گردید. در کتاب «بنیاد» نیز الگوی ویژه‌ای در این زمینه ارائه نگردید. در کتاب مزبور، تنها در این زمینه، شعار «فلات ایران به زیر یک پرچم»، به چشم می‌خورد.

در سال بنیان‌گذاری مکتب پان ایرانیسم، از تحمیل قرارداد گلستان که در حقیقت آغاز فراگشت تجزیه بود، یکصد و سی و چهار سال می‌گذشت. در این فرآیند، در دوران دراز جدایی‌ها، تغییرات شگرفی بر پایه‌ی قراردادهای پنج‌گانه^{۴۹} و نیز جدایی‌های خارج از قراردادهای رسمی، در این منطقه به وقوع پیوسته بود. بر پایه‌ی قرارداد مودت در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۸ خورشیدی)، سرزمین‌های اشغالی از سوی امپراتوری روسیه، چونان میراثی خونین به نظام شوروی منتقل گردیده بود. بخش‌های جدا شده از مکران و بلوچستان که امپراتوری انگلستان آن را به نام «بلوچستان انگلیس» نام‌گذاری کرده بود، به عنوان هدیه از سوی امپراتوری مزبور به حکومت جدیدالولاده پاکستان، واگذار شده بود. از سوی دیگر، به دنبال قرارداد پاریس، در سرزمین افغانستان حکومت جدیدی در قالب پادشاهی، به روی کار آمده بود.

افزون بر آن، روس‌های سرخ در سرزمین قفقاز و خوارزم و فرارود، مرزبندی‌هایی به وجود آورده بودند. آنان، خط مردمان مسلمان سرزمین‌های اشغالی را تغییر داده و راهی را که روسیه‌ی تزاری برای محدود کردن و حتا از میان برداشتن موقع زبان فارسی به عنوان زبان ارتباطی و فرهنگی مردم آن سامان‌ها پیش گرفته بودند، با حدت و شدت بیشتر و به گونه‌ای سازمان یافته، پی گرفتند. بلشویک‌ها، گروه‌هایی را که هنوز در محاوره به فارسی یا

نیم‌زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند، زیر سلطه‌ی دیگران قرار دادند. با توجه به ژرفا و بزرگی مسأله، کوشش اعضای مکتب پان ایرانیسم و نیز احزاب سه‌گانه برخاسته از دل مکتب، متوجه این امر بود که اجازه ندهند یاد و خاطره جدایی‌ها از حافظه‌ی مردم و ملت ایران، زدوده شود. اما چنان که اشاره شد، مکتب و احزاب سه‌گانه، الگوی ویژه‌ای برای رسیدن به یگانگی و هم‌گرایی نداشتند. تنها در این زمینه می‌توان به شعار راهبردی «فلات ایران به زیر یک پرچم» اشاره کرد.

واژه فلات (پشته) ایران، از دو جهت برگزیده شده بود. نخست از جهت آن که یک نام شناخته شده‌ی بین‌المللی بود و دو دیگر آن که این «پشته»، کمابیش سرزمین‌هایی را که در اثر قراردادهای تجزیه از یکدیگر جدا افتاده بودند، پوشش می‌داد. در شعار راهبردی مکتب پان ایرانیسم، به نوع و تعلق «پرچم»، اشاره‌ای وجود ندارد. این امر، نمایانگر آن است که مراد از «یک پرچم»، پرچم یگانگی و همگرایی است و نه پرچم کشوری ویژه.

اعضای مکتب پان ایرانیسم و حزب‌های سه‌گانه، بر این اعتقاد بودند که «وحدت»، امری است خواستنی و نه تحمیلی. یعنی، «وحدت»، بر پایه‌ی کشش دو جانبه بنا شده است. «وحدت»، تحمیل کردنی نیست. یگانگی و همگرایی از مقوله‌ی کشش و جذب، مهر و محبت است. از همان مقوله‌ای که «باباطاهر» عارف بزرگ ایرانی از آن به عنوان «مهربانی دوسویه»، یاد می‌کند.^{۵۰}

با فروپاشی اتحاد شوروی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی (۴ دی ماه ۱۳۷۰ خورشیدی)، منطقه‌ی قفقاز و آسیای میانه، دستخوش تغییرات شگرفی گردید. در شمال و شمال شرقی ایران، هشت جمهوری، سر برآوردند. سه جمهوری در منطقه قفقاز و پنج جمهوری در سرزمین‌های خوارزم و فرارود^{۵۱} جمهوری‌های مزبور، کمابیش بر پهنه‌ای قرار داشتند که در قالب قراردادهای گلستان، ترکمان‌چای و آخال، از یک دیگر جدا شده بودند. گرچه هنگام بنیان‌گذاری مکتب پان ایرانیسم، الگوی شناخته شده‌ای در سطح جهان برای یگانگی و همگرایی وجود نداشت، اما به هنگام فروپاشی اتحاد شوروی، الگوی بسیار موفق و قابل قبولی از نظر بین‌المللی، موجود بود. الگوی مزبور، عبارت بود از «اتحادیه اروپا».

چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشورهای فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ که در نبرد به پیروزی رسیده بودند، دست دوستی به سوی آلمان یعنی تنها بازنده‌ی مطلق جنگ دراز کردند. آلمان در فاصله‌ی ۲۵ سال (۱۹۳۹-۱۹۱۴)، دوبار اروپا و بخش‌های بزرگی از جهان را به کام جنگ و ویرانی کشانیده و هر دو بار هم، بازنده شده بود.

بدین سان در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰ خورشیدی)، نخستین سنگ بنای «اتحادیه‌ی اروپا»، در قالب قرارداد ذغال و فولاد (اتحادیه‌ی معدنی) ۵۲ گذارده شد. اروپایی‌ها، سرانجام بر پایه تفکری منطقی و معطوف کردن دید خود به آینده، بر دشمنی، کینه و نفرت‌های چند صدساله پیروز شدند و با توجه به ضرورت زمان در چند مرحله و با صبر و شکیبایی، تحمل و تسامح، اتحادیه‌ی اروپا را برپا کردند. بدین سان در اتحادیه‌ی اروپا که از انگلستان تا یونان را در برمی‌گیرد، در کنار پرچم‌های ملی کشورهای عضو، پرچم اتحادیه در اهتزاز است. بدین سان می‌توان گفت که کشورهای مزبور، «زیر یک پرچم»، قرار گرفته‌اند: به زیر پرچم اتحاد که نمایانگر شوق، جذب و شور یگانگی و همگرایی است. از سوی دیگر، جهانی که امروزه در آن زندگی می‌کنیم، جهان اتحادیه‌های قاره‌ای یا قاره‌گونه است. در کنار اتحادیه‌ی اروپا، اتحادیه‌ی نفتا (در آمریکای شمالی)، اتحادیه کشورهای آفریقایی، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا، اتحادیه عرب و در روزهای اخیر زمزمه‌ی ایجاد بازار مشترک قاره آمریکا (شمال، جنوب و مرکز) و... از مظاهر آشکار آن‌اند. در این میان، در منطقه‌ی خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز، سرزمین‌هایی وجود دارند که از زمان‌های ناشناخته تاریخ، دارای تبار مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک و نیز هم‌گرایی و هم‌خانمانی با یکدیگر بوده‌اند. از این رو، امروز در دوران اتحادیه‌های قاره‌ای و قاره‌گونه، کشورهای مزبور مناسب‌ترین بستر را برای هم‌گرایی و هم‌دلی و هم‌کاری در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... دارا می‌باشند. بدین سان، ما و دیگر هم‌خانمانان مان در منطقه‌ی قفقاز، آسیای میانه و خاورمیانه، حق داریم و می‌بایست که بتوانیم بر پایه‌ی الگوی اتحادیه‌ی اروپا، اقدام به یگانگی و هم‌گرایی نماییم.

کشورهای آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان، افغانستان و ایران می‌توانند (و باید) با توجه به الگوی اتحادیه اروپا، یعنی حفظ مرزهای دولتی، حکومت، پرچم ملی و... «اتحادیه‌ی ویژه‌ی خود را تأسیس نمایند. البته، درهای این اتحادیه در مراحل بعدی به روی دیگر کشورهای منطقه و به ویژه پاکستان، بحرین و... باز خواهد بود.

از یاد نبریم که دکتر محمود افشار یزدی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی یعنی نزدیک به هفتاد سال پیش، اصول این اتحادیه را به روشنی بیان کرده بود. اگر امروز از الگوی اتحادیه‌ی اروپا، سخن می‌گوییم، برای آن است که الگوی مزبور، توانسته است در صحنه‌ی سیاست جهانی با موفقیت امر «وحدت» را به سرانجام برساند.

دکتر محمود افشار یزدی، نزدیک به هفتاد سال پیش درباره‌ی وحدت تیره‌ها و مردمان ایرانی‌نژاد و ایرانی تبار معتقد بود که لازم نیست. تمام طوایف ایرانی نژاد... تشکیل یک وحدت سیاسی، یعنی یک دولت بدهند. این عقیده را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت.

دکتر محمود افشار یزدی با صراحت به الگویی اشاره می‌کند که بر همان پایه «اتحادیه‌ی اروپا» شکل گرفت: «... وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی، اشتراک در احساسات و آمال آینده است. این چند عامل مهم، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل کم اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی، ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران، به چند قسمت تقسیم شده [باشد]...».

«... وحدت ایرانی، آن طور که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت درآیند، یا به لفظ دیگر، تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد.»

پی‌نوشت‌ها

۱- دکتر محمود افشار یزدی می‌گوید: «... من از همان ایام تحصیل و معاشرت با عثمانی‌ها، کاملاً به افکار پان‌تورانیست و ضد ایرانی آن‌ها پی‌بردم و می‌توانم بگویم که پان‌ایرانیسم را من از پان‌تورانیسم آموختم...» (مجله آینده- شماره مسلسل ۳۳ سال ۲۴- ص ۴۵۵)

۲- پتر، در ده سالگی (۱۶۸۲ میلادی / ۱۰۶۱ خورشیدی) بر تخت پادشاهی روسیه نشست. وی در درازای چند دهه توانست اقوام گوناگون و نژادهای مختلف آن پهنه‌ی سرد و یخ‌بسته را مطیع خود کند. وی کمابیش در سال ۱۷۱۰ میلادی (۱۰۸۹ خورشیدی)، اصول سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی خود را زیر نام «وصیت‌نامه» (یا منشور پتر) تنظیم کرد. اصول مزبور تا فروپاشی نظام شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی)، استخوان‌بندی «سیاست تهاجم و گسترش ارضی» حکومت‌های گوناگون روسیه را تشکیل می‌داد.

بند ۹ منشور پتر مربوط به ایران است. در بند مزبور می‌خوانیم:

... باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند تا همیشه در میانشان جنگ باشد اگر چه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با سنی دارند از هر لشکر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آن‌ها بهترین وسیله است با این همه بر شما واجب است که همواره به هر وسیله که می‌توانید دوگانگی را در میانشان سخت‌تر کنید و نگذارید با هم هم‌آهنگ شوند. چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می‌کند دو چیز است. یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیون بر ملل مسلمان و این‌که ایشان مانع‌اند تا مسلمانان با اروپا درآمیزند تا چشمشان باز شود و در کار خود چاره‌جویی کنند. همین بس خواهد بود که به زودی نام آن‌ها از آسیا برافتد و تمدن و فرهنگ عیسوی به دست پادشاهان دولت جوان روسیه، سیل‌وار آن کشورها را فراگیرد. چنان چه برتری و استیلای روحانیون ما بود که در این مدت روسیه را در پست‌ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد تا من به هزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آن‌ها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا به نماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران روز به روز تهی‌دست‌تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید در پی آن بود که ایران روبه‌ویرانی رود تا بدین وسیله به هندوستان نزدیک شوید و چنان باید آن را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی‌دردسر آن را از پای درآورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان برساند. اما

مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی‌جان کرد. گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است همین که نوک نیشتر استیلای روس به آن رگ برسد فوراً خون ضعف از دل ایران برون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد. هر قدر ممکن شود، خود را به خلیج فارس برسانید و هرگاه به آن جا دست یافتید هر قدر پول که به وسیله انگلستان به دست می‌آید می‌توان مستقیم از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است تا می‌توانید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و حیوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیک‌تر شوید اما تانی را نباید از دست داد و باید از شتابکاری خودداری کرد.

(ماخذ: تزارها و تزارها - دکتر ه. خشایار - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۵۸)

۳- کمپانی هند شرقی، در آغاز به عنوان یک شرکت بازرگانی پای به شبه قاره‌ی هند گذارد. سپس با پشتیبانی دولت بریتانیا، دست به اقدام‌های نظامی و لشگرکشی به مناطق گوناگون هند زد. سرانجام، روز دوم اوت ۱۸۵۸ میلادی (یازدهم مرداد ۱۲۳۷ خورشیدی) کمپانی مزبور همی حقوق خود را به دولت بریتانیا واگذار کرد و روز اول ژانویه ۱۸۷۷ (دوازدهم دی ماه ۱۲۵۵ خورشیدی) دولت مزبور، هندوستان را به عنوان مستعمره‌ی بریتانیا اعلام نمود.

۴- خشایار، دکتر ه. - تزارها و تزارها - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۵۸ - ص ۱۹

۵- ایران ویج یا ایران ویژه یا بنگاه ایرانیان که بر پایه‌ی عقیده‌ی غالب، سرزمین‌های خوارزم و حوضه‌ی رودخانه‌های سیر دریا، (سیحون) و آمودریا (جیحون) را دربرمی‌گیرد.

۶- تزارها و تزارها - ص ۷۳ - ۷۲

۷- همان - ص ۱۹

۸- گرکانی، منشور - رقابت روسیه و انگلیس در ایران - مؤسسه مطبوعاتی عطایی - چاپ

نخست - تهران ۱۳۶۸ - ص ۸۰

۹- همان

۱۰- همان منبع - ص ۸۱

۱۱- همان

۱۲- پیش از خردادماه ۱۲۹۷ خورشیدی (مه ۱۹۱۸ میلادی)، نام آذربایجان و آذری در منطقه قفقاز، کاربرد نداشت. بیش از اسلام نام این ناحیه آلبانیا یا آلبانیای قفقاز بود. پس از اسلام، رفته رفته نام آران جای آلبانیا را گرفت. روس‌ها پس از استیلای قفقاز، به تحقیر، ساکنان نژاده و والاتبار سرزمین اران (آران) یا آلبانیای قفقاز را «تاتارهای قفقاز» نامیدند. این اصطلاح در دوران استیلای روسیه‌ی تزاری بر قفقاز - چه در نوشته‌های روسیان و چه در نوشته‌های اروپاییان - برای مردم

ایران به کار گرفته می‌شد. در درازای تاریخ، از عهد اساطیری، مراد از «آذربایجان» (آذربادگان، آذربایگان و...)، یکی از استان‌های مهم ایران بود که در جنوب رود ارس قرار داشته و دارد. به دنبال فروپاشی امپراتوری روسیه، مردمان قفقاز با هویت تاریخی خود به پا خاستند. مردم ایران نیز در پی نامی برای سرزمین خود بودند تا از ننگ «تاتار» بودن برهند. از این روی برای زنده کردن پیوندهای دیرین دیرپا، متوجه سرزمین مادر شدند و در این راستا، از میان مناطق نام‌آور ایران، چونان خراسان، فارس و... آنان نام آذربایجان را که نزدیک‌ترین استان به آنان بود، بر سرزمین خود نهادند.

۱۳- نصرت الدوله فیروز - مجموعه‌ی مکاتبات، اسناد و ...، سند شماره ۶۱ - ص ۱۶۸-۱۶۶

۱۴- همان - سند شماره ۶۲ - ص ۱۶۸ و ۱۶۹

نصرت‌الدوله در یادداشت رسمی که راجع به دعاوی اراضی ایران تسلیم لرد کرزن نمود و متن کامل آن در پیوست سند شماره‌ی ۱۴۰ اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا- جلد اول ص ۲۱۵ - ۲۱۴ آمده، خط مرزی جدید میان ایران و قفقاز را چنین ترسیم کرده بود:

این خط از آزارات بزرگ شروع شده و از خط‌الرأس کوهستان‌های مرزی چنان رد خواهد شد که ناحیه‌ی شارور در آن سوی مرز ایران قرار گیرد. سپس در امتداد قله‌های دارآلاگوز (آلاگوز تنگ) و قراباغ [قرداباغ؟] پیش خواهد رفت به نحوی که سرتاسر حوضه‌ی رود ارس منضم به خاک ایران گردد. خط مرزی جدید سپس از دهکده آفتالوکه آغاز می‌شود که دشت مقابل است به خط مستقیم متوجه دهکده قراقویون (میش سیاه) خواهد شد که در ملتقای رودخانه‌های گر و ارس قرار دارد و امتداد این رودخانه را تا مصب آن در دریای خزر دنبال خواهد کرد. (استعمار انگلیس در ماوراء قفقاز ۱۹۲۱-۱۹۱۸- حبیب‌الله کمالی- تهران ۱۳۶۷- زیرنویس ص ۲۲۰)

۱۵- کمالی، حبیب‌الله - استعمار انگلیس در ماورای قفقاز (۱۹۲۱-۱۹۱۸) - برپایه‌ی اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا- مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه- چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۲۱۹

۱۶- بهار، محمدتقی - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه (دو جلد)- چاپ

سوم- انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳-۱۳۷۵- جلد نخست- ص ۲۶

۱۷- تزارها و تزارها- ص ۱۹

۱۸- تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۳۵۸

این بیانیه وسیله‌ی علی‌قلی‌خان مشاورالملک در اسفند ۱۲۹۸ خورشیدی (فوریه ۱۹۱۹ میلادی) در پاریس آماده شده و به چاپ رسید. متن انگلیسی این لایحه نیز موجود است. عنوان فرانسه‌ی آن عبارت است از:

Requete adresse par le Gouvernement persan, a la Conference des Perliminaires de paix a Paris afin d'être admis a y participer, Paris, Fevrier 1919.

۱۹- همان - ص ۳۵۹

این مساله را روس‌ها، پس از گذشت سال‌ها، در دیدار قوام‌السلطنه از مسکو دوباره مطرح کردند: «... ژنرال‌یسم [استالین] با اشاره به کتابی که در برابرش بود گفت: بعد از جنگ اول بین‌المللی هیأت اعزامی ایران در پاریس تقاضاهایی بر ضد منافع شوروی [!؟] کرد و نشان داد که سیاست دولت ایران در آن وقت، نسبت به ما خصمانه بوده است...»

(از سخنان قوام‌السلطنه در مجلس شورای ملی، پیرامون گزارش سفر به مسکو)

«... چنان‌که در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس پاریس، یادداشتی از سوی دولت ایران به زمامداری مصمصام‌السلطنه، به امضای مشاورالملک وزیر امور خارجه‌ی وقت تسلیم گردید و تقاضا شده بود که آذربایجان شوروی [!؟] با شهرهای بادکوبه و ترکمنستان شوروی با شهرهای عشق‌آباد و مرو و ایروان و غیره به ایران واگذار گردد...»

(از پاسخ وزارت امور خارجه‌ی شوروی به یادداشت دوم ایران - ۹ اسفند ۱۳۲۴ / ۲۸ فوریه ۱۹۶۴)

۲۰- تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۳۶۱

۲۱- مجله آینده - شماره ۸ نمره مسلسل ۲۰ - دی ماه ۱۳۰۶ - ص ۵۶۴

۲۲- این مقاله که در پاسخ‌نامه‌ی انجمن ادبی کابل زیر عنوان «ایران و افغانستان» نگاشته شده بود، نخست در روزنامه‌ی شفق سرخ (روز ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۱۱ خورشیدی) به چاپ رسید و سپس در شماره‌ی ده مجله‌ی کابل (سال دوم - مورخ اول حمل ۱۳۱۲ - اول فروردین ۱۳۱۲) چاپ گردید.

۲۳- همان منبع

۲۴- همان منبع

۲۵- همان منبع

۲۶- همان منبع

۲۷- همان منبع

۲۸- همان منبع

۲۹- همان منبع

۳۰- قلمرو زبان فارسی (افغانستان - ایران - تاجیکستان) - مجله‌ی آینده - نمره مسلسل ۳۲ -

جلد سوم - شماره ۸ - ۱۳۲۴ خورشیدی

۳۱- به نظر می‌رسد که تنظیم‌کننده‌ی فرمان رییس، علی نقی عالی‌خانی است. از آن جا که این

واژه برگرفته از نوشته‌های دکتر محمود افشار یزدی بود، به همان شیوه «پان ایرانیزم» نقل شده. در حالی که بعد از آن در نوشته‌های «مکتب»، از واژه‌ی مزبور به صورت «پان ایرانیسم» استفاده شده است.

۳۲- کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم، در فرجامین روزهای سال ۱۳۵۷، از سوی شورای معاونان حزب پان ایرانیست، مرکب از آقایان: دکتر هوشنگ طالع، دکتر عباس روح‌بخش، مهندس پرویز ظفری و دکتر حسن کیان‌زاد، با نظرخواهی‌ها که به عمل آمده بود، مورد ویرایش قرار گرفت و در شمارگان زیاد منتشر شد. سپس در پانزدهم شهریور ماه ۱۳۷۵، به دلیل نایاب شدن نسخه‌های آن، کتاب مزبور با همان ویرایش از سوی هیأت اجرایی موقت حزب پان ایرانیست، تجدید چاپ و منتشر شد.

۳۳- DUDEN (Deutsches Universal Wotersbuch)

۳۴- Manfred G.Schmidt, Woerterbuch zur politik

۳۵- در تابستان سال ۱۳۸۰ خورشیدی، کنفرانس سران وحدت آفریقا، تصمیم گرفت که سازمان مزبور به اتحادیه‌ی آفریقا تغییر نام داده و با الگوبرداری از اتحادیه‌ی اروپا، این اتحادیه نیز دارای پارلمان، پول واحد و... گردد.

۳۶- مطالب مربوط به جنبش وحدت آفریقا با نگاه به سری کتاب‌های تاریخ جهان از انتشارات Polez نوشته شده است.

۳۷- زرگر، علی اصغر - تاریخ روابط ایران و انگلیس در زمان رضا شاه - تهران - ص ۴۹

۳۸- بیات، کاوه - فصلنامه گفتگو، شماره ۱۷ - پاییز ۱۳۷۶ - ص ۲۰-۷

۳۹- همایون کاتوزیان - محمدعلی - تاریخ اقتصاد سیاسی ایران - ص ۱۸۷

۴۰- بهنود، مسعود - آدینه، شماره ۸۱-۸۰، خردادماه ۱۳۷۲ - ص ۲۹

۴۱- امیرخسروی، بابک - آدینه، شماره ۸۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۷ - ص ۷۲

۴۲- رحیمی، مصطفی - نگاه - تهران ۱۳۵۷ - ص ۱۸۲

۴۳- بر پایه‌ی قرارداد مزبور، ایران به سه منطقه تقسیم شد. شمال ایران در منطقه‌ی نفوذ روسیه و بخش‌های غربی و جنوبی ایران در منطقه‌ی نفوذ بریتانیا قرار گرفت. حاکمیت دولت ایران، محدود به مناطق باقی مانده شد. هنگامی که این قرارداد وسیله‌ی مأموران سیاسی روس و انگلیس به آگاهی دولت ایران رسانیده شد، مردم ایران بپا خاستند، جراید به شدت واکنش نشان دادند و نمایندگان مجلس شورای ملی آن را کان لم یکن اعلام کردند.

۴۴- این گروه کسانی بودند که بر اثر خدمات فراوان به منافع نامشروع بریتانیا در ایران، از

سوی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، نشان خدمت دریافت کرده بودند. در نتیجه این گروه از

امتیازات ویژه حتا در خاک بریتانیا برخوردار بودند.

۴۵- از سخنان آقای میراسدالله موسوی ماکویی، رییس وقت شبانه‌روزی و نظامت سیکل دوم دبیرستان البرز - هشتم خردادماه ۱۳۷۸ - در همایش دانش جویان و دانش‌آموختگان ملی ایران (ایران پاد) به انگیزه‌ی سالگرد شهادت علی رضا رییس در تهران.

۴۶- همان

۴۷- در پایان سال ۱۳۲۷، داریوش فروهر همراه با تنی چند از جمله حسن علی صارم کلالی و جواد تنی زاده از مکتب پان ایرانیسم جدا شد و حزب نبرد ایران را بنیان نهاد. پس از چندی هفته نامه‌ی آپادانا به عنوان ارگان حزب نبرد ایران انتشار پیدا کرد. سپس در میانه‌های سال ۱۳۳۱، از ائتلاف حزب نبرد ایران با گروه زیادی از افراد مکتب پان ایرانیسم، حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم) شکل گرفت. هم زمان با این اقدام، آن گروه از افراد مکتب پان ایرانیسم که با این کار موافق نبودند، سازمان پان ایرانیست را بنیان گزارند. ارگان نشریاتی حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، هفته‌نامه‌ی «ابرمرد» بود. سازمان پان ایرانیست، هفته‌نامه‌ی «پرچمدار» را به عنوان ارگان سازمان منتشر می‌کرد.

در اواخر سال ۱۳۳۰، میان مؤتلفین حزب ملت ایران «بر بنیاد پان ایرانیسم» شکاف پیش آمد. بدین سان، دو گروه از هم جدا شدند. گروه حزب نبرد ایران در حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم) باقی ماندند و گروه دیگر، حزب پان ایرانیست را بنیاد نهادند. حزب پان ایرانیست، هفته‌نامه‌ی «ندای پان ایرانیسم» را ارگان نشریاتی خود قرار داد. از دیگر نشریات حزب مزبور، می‌توان از جوانان پان ایرانیست و ندای خون (چاپ مشهد)، نام برد.

هم چنین پان ایرانیست‌ها و دیگر گروه‌های ملی‌گرا با همکاری یکدیگر تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هفته‌نامه‌های «دانش‌آموز» و «داد و بیداد» را که یک نشریه‌ی طنز سیاسی بود، منتشر کردند. در سال ۱۳۳۸، حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم)، پسوند «بر بنیاد پان ایرانیسم» را از نام حزب حذف کرد.

۴۸- حزب ملت ایران، هنوز به فعالیت ادامه می‌دهد.

فعالیت حزب پان ایرانیست نیز بدون وقفه ادامه دارد. پس از ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲، مرکز ثقل فعالیت‌های این حزب به خارج از کشور منتقل شد. دانش جویان وابسته به حزب مزبور در خارج از کشور فعالیت چشم‌گیری داشتند و سال‌ها نشریه‌ی «ناسیونالیسم» را منتشر می‌کردند. با بازگشت دانش جویان مزبور، فعالیت‌های حزب پان ایرانیست در ایران افزایش یافت و دوباره کوشش‌ها در قالب یک حزب فعال سیاسی پی‌گیری شد.

فعالیت حزب پان ایرانیست از تابستان ۱۳۵۹ به خارج از کشور منتقل شد. سپس از سال

۱۳۷۰ خورشیدی، فعالیت در داخل کشور در قالب هواداران پان ایرانیسم، هیات اجرایی موقت و سپس هیات اجرایی حزب پان ایرانیست پی گرفته شد. روز ۲۹ اسفند ۱۳۷۹ (برابر با پنجاهمین سالروز ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر کشور)، هیات اجرایی حزب پان ایرانیست، همگام با تعدادی سازمان‌های دیگر، تشکل جدیدی به نام «اجتماع برای وحدت» را اعلام کرد. بدین سان، فعالیت‌های مکتب پان ایرانیسم، حزب پان ایرانیست، هواداران پان ایرانیسم، هیات اجرایی موقت و هیات اجرایی حزب پان ایرانیست، در قالب «اجتماع برای وحدت»، ادامه دارد. البته همان گونه که اشاره شد، هیات اجرایی حزب پان ایرانیست دارای استقلال تشکیلاتی بوده و فعالیت ویژه‌ی خود را نیز حفظ کرده است.

سازمان پان ایرانیست تا سال‌ها پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعال بود. اما چند سالی است که دارای فعالیت سازمانی نیست.

۴۹- قرارداد گلستان (۱۱۹۲ خورشیدی / ۱۸۱۳ میلادی)، قرارداد ترکمان‌چای (۱۲۰۶ خورشیدی / ۱۸۲۸ میلادی) قرارداد پاریس (۱۲۳۵ خورشیدی / ۱۸۵۷ میلادی) تحدید حدود مکران و بلوچستان (۱۲۵۰ خورشیدی / ۱۸۷۱ میلادی) و قرارداد آخال (۱۲۹۰ خورشیدی / ۱۸۸۱ میلادی)
۵۰- چه خوش بی مهربانی، هر دو سر بی که یک سر مهربانی، در دسر بی

(باباطاهر)

۵۱- جمهوری‌های مزبور عبارتند از: آذربایجان (اران)، ارمنستان و گرجستان (در منطقه‌ی قفقاز) و ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان (در منطقه‌ی خوارزم و فرارود).

پیوست شماره یک قرارداد گلستان

اعلیحضرت قضا قدرت، خورشید رایت، پادشاه جم جاه و امپراتوری عالی دستگاه ممالک بالاستقلال کل ممالک ایمپریه روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه ممالک بالاستحقاق ممالک شاهانه ایران به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای متعلقین دارند رفع و دفع عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب و به استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را در بین الطرفین راغب می‌باشند به احسن‌الوجه رأی علیتین قرار گرفته و در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک روسیه به عالیجاه معلی جایگاه جنرال لیوتنان سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غروزی و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکر سفاین بحر خزر صاحب حمایل الکساندر نویسکی و حمایل مرتبه اولین آنای مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورکی صاحب نشان و شمشیر طلاالمرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکولای ریتشچوف اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت قدر قدرت و الاربت پادشاه اعظم مالک کل ممالک ایران هم عالیجاه، معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بوده‌اند عمده‌الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران و از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور در مرتبه دوم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع یراق میرزا ابوالحسن خان را در این کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ، ملاقات و جمعیت نموده‌اند، بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالح مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی الابد مقبول و

منصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول - بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین روسیه و ایران بود به موجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدید فیما بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت، پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود.

فصل دوم - چون پیش‌تر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکو او پرزندیم باشد یعنی طرفین در هر موضوع حالی که الی قرارداد مصالحه بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین‌نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده، کماکان در ضبط اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آن جا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدین لورا تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوه‌های طرف راست و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوه‌های پنبک الی گوشه محال شوره گل از بالای کوه برفدار آنداگوز گذشته از سر حد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آریه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایت خوانین‌نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکته، و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص می‌سازند آن را نیز معلوم و تعیین ساخته آن چه در حال تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اسطاطسکو او پرزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آن چه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و هم‌چنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق اسطاطسکو او پرزندیم رضا خواهند داد.

فصل سوم - اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه اعظم کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتبت امپراطور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه به عوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران و ولایات قراباغ گنجه که الان موسوم به یلی سابط پول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باشی و گروزیه و منگریل و آبخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحالیه بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقاز الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌داند.

فصل چهارم - اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به جهت اثبات این معنی بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران رایت استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهد، و ملاحظه نمایند، لہذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند تا از خارج کسی ننواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به اعانت و امداد دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم - کشتی‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می‌نمایند به دستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آن‌ها بشود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستور العمل سابق ماذون خواهند بود که برای معانیه روانه ساحل روسیه شوند به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در بحر خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازت داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم - تمام اسرایی که در جنگ‌ها گرفته شده‌اند یا این‌که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان و یا هر مذهب دیگر باشند الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده و هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبور داده و به قراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آن‌ها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند، اسرای جانبین را باز یافت خواهند کرد و اذن به کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند و آنان که سبب تقصیر و یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواستہ باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم - علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور دارالسلطنه جانبین می‌شوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و سجل نمایند و به دستور سابق وکلای که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمه نخواهد داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده به احوال ایشان هیچ‌گونه زحمت نرسیده بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضای ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم - در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی، تجار به خصوص به ثبوت این‌که دوست رعایا و ارباب معاملات متعلق به دولت علیه روسیه یا تجار متعلق به دولت بهیه ایران می‌باشند و از دولت خود یا از سرحد داران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعه آن‌ها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از امکانه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند و به معرض بیع رسانند و یا معاوضه با مال و اشیاء دیگری نمایند اگر در میان ارباب معاملات به خصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد به موجب عادت مأوفه به نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل نباشد به نزد حاکم آن‌جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای ایشان را مشخص و معلوم کرده خود یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته و نگذارند تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید

شود و ارباب تجار طرف ممالک روسیه که وارد به ممالک ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگر با تنخواه و اموال خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر هم‌چنین از طرف دولت علیه روسیه نیز درباره اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهان که دوست روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاک و اموال او در ایران بماند چون ما يعرف او از مال رعایای متعلقه به دولت است لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و دیگر اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان که این معنی در میان ممالک روسیه و نیز در ممالک پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هر که باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم - باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آن‌جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد و هم‌چنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و اختراعات چیزی از تجار روسیه باشر و شلتاق مطالبه نشود. به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک روسیه می‌برند و یا بیرون بیاورند به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم - بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شده که اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از اعضای گمرک از مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمه اعضای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش می‌نمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم - بعد از تصدیق و خط گذاردن در این شرط نامچه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید به خصوص بالمره ترک قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهد کرد این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختوم گردید و مبادله با یکدیگر شده است می‌بایست از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران

به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدوقه می‌باید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد. تحریراً فی معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایت قره‌باغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال ۱۲۲۸ هجریه و تاریخ دوازدهم ماه اوکد مبر سنه ۱۸۱۳ [۲ آبان ۱۱۹۲ خورشیدی برابر با ۲۴ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی].

پیوست شماره دو

قرارداد ترکمن‌چای

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایی داده و مجدداً روابط قدیمی حسن همجواری و مودت را مابین مملکتین به وسیله صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد بر پایه و بنائی محکم استوار دارند لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از این قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پسکوویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام، فرمانده اردوی قفقازیه، کفیل امور غیرنظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه رییس قوه بحریه دریای خزر، دارای نشان الکساندر نوسکی مکمل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل بالماس و سنت ولادیمیر از درجه اول و سنت ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر مرصع و دیگری طلاکه روی آن این طور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکف کنسیه دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراتور دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس

از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا.

وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمن‌چای اجلاس کرده و اختیارنامه‌های خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند:

فصل اول - از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی‌الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمه طرفین معظمین که به سعادت امروز به اختتام رسید

تعهدات عهدنامه گلستان را باطل می‌دارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامه مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیه مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادی که راجع به حکومت و اداره خانات فوق‌الذکر است منتها شش ماه از امضای این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - دولتین معظمتین متعاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیکترین راه به قله کوه آغری کوچک است شروع شده به قله مزبوره رسیده و از آنجا به سرچشمه‌ی رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می‌آیند پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعه عباس‌آباد می‌رسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاچ یعنی سه ورست و نیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می‌شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز به طور دقیق تخطیط خواهد شد از محلی که طرف شرقی این خط متصل به رود ارس می‌شود خط سرحدی مجرای رود مزبور را الی گذاریدی بلوک متابعت می‌کند و خاک ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاچ یعنی بیست و یک ورست در طول مجرای ارس امتداد می‌یابد بعد از وصول به این محل خط سرحدی جلگه مغان را به طور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالها رود خواهد آمد که در سه آقاچی یعنی بیست و یک ورست پایین‌تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالها رود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن ممتد و از سرچشمه مزبور الی قله تپه‌های جگیر می‌رسد به طوری که تمام آب‌هائی که جریانشان به طرف ایران است تعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین به واسطه تیزه کوهها محدود می‌شود لهذا مقرر است که

دامنه این کوه‌ها که به سمت دریای خزر تمایل دارد متعلق به دولت روس بوده و دامنه آن طرف کوه‌ها اختصاص به ایران خواهد داشت.

از تیزه تپه‌های جگیر خط سرحدی کوه‌هایی را که فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و به قله کمر قوئی می‌رسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوه‌های مزبور است در اینجا تحدید حدود می‌نماید به همان قسم که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قله‌های جگیر ذکر شد. پس از آن خط سرحد از قله کمر قوئی تیزه کوه‌هایی که بلوک زوند را از ارشق جدا می‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیج است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد و از این قرار بلوک زوند به استثنای قسمتی که در آن طرف قله کوه‌های مزبور است متعلق به روسیه خواهد بود. از محلی که حدود بلوک ولکیج است خط سرحد بین‌الدولتین قله کوه کلوپوتی و قله سلسله عمده کوه‌هایی که از بلوک ولکیج می‌گذرد متابعت نموده و به سرچشمه شمالی رودخانه موسوم به آستارا می‌رسد و اینجا هم مسأله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد. از آن جا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را به اتمام می‌رساند.

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود و از طرف وارث و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می‌نماید که ممالک و جزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزه جبال قفقاز و دریای خزر است و هم‌چنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشد.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهایی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهایی مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون منات نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود که کانه لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل

روسیه محض اینکه نیت دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارند مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می‌شوند که از امروز شخص عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتي روس مثل سابق حق خواهند داشت که به طور آزاد در دریای خزر و امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت و سفاین تجارتي ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم به آن‌ها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آن‌هایی که بیرق نظامی روس دارند از قدیم‌الایام بالاتفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی‌ها خواهد بود به طوری که غیر از دولت روس دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم - چون منظور اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر می‌دارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژدافرهایی که خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه به جهت اقامت دایمی به دربار یکدیگر فرستاده می‌شوند و به فراخور مقام خود موافق‌شان و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین‌الدولتین و نیز برحسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علیهذا در باب تشریفات که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتي، مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح می‌دانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در یک مقاله‌نامه‌ای علیحده به طور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاله‌نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و به این عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روس حق می‌دهد که کمافی‌السابق هر جاکه به جهت منافع تجارتي لازم باشد به آن‌جا قنصل و وکیل تجارتي بفرستد و متعهد می‌شوند که این قونسول و وکلای تجارتي را که من تبع هر یک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و

احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنها است بهره‌مند سازد و اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می‌دهد که رفتار بمثل را درباره قونسول و وکلای تجارتهی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مأمورین یا قونسول‌های روس وزیر مختار یا شارژدافری که در دربار دولت علیه ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتاً کفایت کار او را به هر کس صلاح داند برگردان خواهد کرد.

فصل یازدهم - پس از حصول صلح به امور و دعاوی اتباع طرفین که به واسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه جانبین دارند بالتمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمین معاهدین نظر به منافع اتباع خود متفق‌الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی‌الیهم بتوانند آنها را به طور دلخواه به مبیاعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور کل روسیه تا حدی که این شرط راجع به خود اوست حسین‌خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن‌خان و کریم‌خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی می‌دارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و هم‌چنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد خواهند شد.

بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد، مومی‌الیهم را به طرف عباس‌آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهایی که از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام به اوطان ایشان مأمور شده‌اند، تسلیم خواهند کرد. درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آنها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند که آتی وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراری‌ها و ترانس فوژهایی را*
 که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها با تابعین و هم‌وطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می‌شود لهذا محض دفع جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد می‌شود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصی که الحال یا بعدها به اسم مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود از یک طرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که به واسطه رود جهریق و دریاچه ارومی و رود جق‌تور و رود قزل‌اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می‌شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده می‌دهد که در خانات قزاق و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای ایرانی را نگذارد و سکنا نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر درباره اشخاصی که طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیگها و روسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان و تابعین قدیم آنها می‌شود و اما در خصوص نفوس عامه مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که به ممالک یکدیگر رفته یا در آتیه بروند آزاد هستند که در هر جایی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطه حکومت و اقتدار آن درآمده‌اند صلاح داند توطن و سکنی نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه‌الحال و اتباع دولت علیه را از تشدید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که به سلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد لهذا درباره‌ی تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان عفوی کامل و رحمتی شامل مبذول می‌دارند به طوری که هیچیک از این اشخاص چه به جهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبور از ایشان به ظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این از امروز مهلتی یکساله به آنها داده می‌شود تا این که به طور آزاد از ممالک ایران با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را به خارج حمل نموده و به فروش برسانند بدون این که دولت علیه ایران یا کارگزاران محلی اندک ممانعتی

*- کسی که از اردوی خود به اردوی دشمن رفته باشد.

نموده و از اموال و اشیایی که فروخته یا به خارج حمل می‌شود حقوق و مرسوم‌ی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیرمنقوله به مومی‌الیهم پنج ساله مهلت داده می‌شود که اموال مزبوره را به فروش برسانند یا به طور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند. کسانی که در این مدت یکساله مجرم به جنحه و جنایت (کریم) و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلاً به تمام نقاط اعلام و حکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهارماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد. به تاریخ دهم ماه فیورال سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری [اول اسفند ماه ۱۲۰۶ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی] در ترکمان‌چای تحریر شد.

پیوست شماره سه پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده از ایران، در اثر قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای

الف - در منطقه‌ی کنونی قفقاز که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۳۷۰ خورشیدی، به صورت جمهوری‌های مستقل سر برآوردند:

| | | |
|--------------|--------|-------------------------|
| کیلومتر مربع | ۸۶۶۰۰ | (جمهوری آذربایجان) اران |
| = | ۲۹۸۰۰ | جمهوری ارمنستان |
| = | ۶۹۷۰۰ | جمهوری گرجستان |
| کیلومتر مربع | ۱۸۶۱۰۰ | جمع |

ب - سرزمین‌هایی که به صورت واحدهای جدا، بخشی از جمهوری فدراتیو روسیه

می‌باشند:

| | | |
|--------------|--------|-----------------------|
| کیلومتر مربع | ۵۰۳۰۰ | داغستان |
| = | ۸۰۰۰ | اوستی شمالی |
| = | ۱۵۷۰۰ | چچن‌ستان |
| = | ۳۶۰۰ | انیگوش‌ستان |
| = | | کاباردین (قاباردین) - |
| = | ۱۲۵۰۰ | بالکارستان |
| کیلومتر مربع | ۷۷۶۰۰ | جمع |
| کیلومتر مربع | ۲۷۶۲۰۰ | جمع کل قفقاز |

بخش‌های کوچک دیگری نیز دستخوش تغییراتی شده‌اند که در این محاسبه منظور نشده‌اند. توضیح آنکه، ایالت خودمختار کوراباغ (قره‌باغ) کوهستانی و ایالت خودمختار نخجوان، در داخل خاک جمهوری آذربایجان و ایالت‌های خودمختار اوستی (اوسطی) جنوبی، آبخازستان و اوشارستان، در داخل خاک جمهوری گرجستان قرار دارند.

پیوست شماره چهار قرارداد صلح پاریس

متن عهدنامه‌ی صلح که در روز ۴ مارس ۱۸۵۷ میلادی (۱۳ اسفندماه ۱۲۳۵ خورشیدی) میان ایران و انگلیس در شهر پاریس، بسته شد. تصدیق نامه‌های مربوط به این قرارداد، روز ۲ مه ۱۸۵۷ میلادی (۱۲ اردیبهشت ماه ۱۲۳۶ خورشیدی)، مبادله شدند.

به نام خداوند بخشنده مهربان

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون، سلطان معظم، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و علیا حضرت ملکه ممالک مجتمعه‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه و از صمیم قلب مایلند که بر صدمات جنگی که مغایر و منافی میل و نیت دوستانه ایشان است نهایتی داده و روابط مودت قدیمه را به وسیله‌ی صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد مجدداً بر پایه و اساسی محکم استوار نمایند برای وصول این مقصود وکلای مختار خود را از قرار ذیل معین داشتند:

از طرف علیا حضرت ملکه‌ی مجتمعه‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند، شرافت مآب «هنری ریچارد چارلز بارون کاولی»^۱ از اعظام ممالک مجتمعه‌ی و از اعضای دارالشورای مخصوص سلطنتی، دارای نشان پرافتخار حمام^۲ از درجه‌ی اول و سفیرکبیر فوق‌العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه و غیره و از طرف اعلیحضرت شاه ایران جناب جلالت مآب، «مقرب‌الخاقان فرخ‌خان امین‌الملک» سفیرکبیر دولت علیه ایران دارای تمثال همایونی و حمایل آبی و کمر مرصع و غیره.

پس از آن که مشارالیه‌ها اختیار نامه‌های خود را فی‌مابین آرایه و مبادله نموده و آن را مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند.

فصل اول - از روز مبادله تصدیق نامجات همین عهدنامه مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند و نیز مابین اخلاف و

ممالک و رعایای طرفین، مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم - از آن جایی که به سعادت و میمنت مابین اعلیٰ حضرتین معظمتین صلح برقرار گردید به موجب این فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه خاک ایران را به شرایط ذیل تخلیه نمایند.

فصل سوم - دولتین معظمتین معاهدتین شرط می‌نمایند که تمام اسرابی که در مدت جنگ از طرفین دستگیر شده‌اند فوراً رها نمایند.

فصل چهارم - اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می‌نمایند که به مجرد مبادلهٔ تصدیق نامجات این عهدنامه فوراً عفونامه‌ی کاملی اعلام نموده و به موجب آن تمام رعایای ایران را که به واسطهٔ مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیس به هر نوعی که متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود معفو دارند به طوری که هیچ کس از هر طبقه‌ای که بوده باشد مورد هیچ‌گونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.

فصل پنجم - به علاوه اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که اقدامات فوری به عمل آورند برای این که از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان عساکر و مأمورین ایران را که فعلاً در آن جاها هستند بیرون آورند این تخلیه در ظرف سه ماه از تاریخ مبادلهٔ تصدیق نامجات عهدنامه‌ی حاضر صورت پیدا خواهد نمود.

فصل ششم - اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می‌فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف‌نظر نموده و به هیچ‌وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ‌گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که متباعد از هرگونه مداخله در امورات داخلهٔ افغانستان احتراز کنند و قول می‌دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات برنیایند. در صورتی که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسد دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه به کار نبرد. مگر آن که اهتمامات دوستانه مثمر ثمری نشود.

از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می‌کند که در تمام مواقع نفوذ خود را نسبت به ممالک افغانستان به کار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبور، یا یکی از آن‌ها هیچ‌گونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود. هرگاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات به دولت انگلیس مراجعه نمود دولت مشارالیه نهایت سعی و کوشش را خواهد کرد

که این‌گونه اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم - هرگاه از طرف یکی از ممالک مزبور هی فوق به حدود ایران تجاوزی شد چنان‌چه استرضای شایسته به عمل نیامد دولت ایران حق خواهد داشت که اقدامات نظامی برای منع و سیاست متهاجمین به کار برد. ولی صریحاً مقرر است که هر قدر از قوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوز نمود به مجرد این‌که به مقصود نایل گردید به خاک خود مراجعت خواهد کرد و نیز مقرر است که دولت ایران نباید حق فوق‌الذکر را وسیله قرار داده و شهر یا قصبه‌ای از ممالک مزبور، را دایماً تصرف یا به ممالک خود منضم نماید.

فصل هشتم - دولت ایران تعهد می‌کند که فوراً پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، تمام اسرایی را که در مدت عملیات جنگی عساکر ایران در افغانستان دستگیر شده‌اند بدون اخذ فدیة آزاد نماید و تمام افغانه که به طور گرووی یا به دلایل پولیتیکی در هر نقطه از نقاط ایران توقیف شده باشند به همان‌گونه آزاد خواهند شد مشروط بر این‌که افغان‌ها هم بدون اخذ فدیة هر محبوس و اسیر ایرانی را که در ید قدرت آن‌ها باشد آزاد کنند در صورت لزوم دولتین معاهدتین مأمور به جهت اجرای مدلول این فصل معین خواهد شد.

فصل نهم - طرفین معاهدتین تعهد می‌کنند که در نصب و استقرار قنسول جنرال‌ها و قنسول‌ها و ویس قنسول‌ها و وکلای قنسول‌گری هر یک از آن‌ها در خاک دیگری حالت دول کاملاً‌الوداد را داشته و چنان‌چه نسبت به اتباع و تجارت دول کاملاً‌الوداد منظور است از هر جهت همان‌طور با رعایا و تجار یک دیگر نیز رفتار نمایند.

فصل دهم - به مجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه سفارت انگلیس به تهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول می‌نماید که سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمین امروز در نوشته جداگانه امضا نموده‌اند بپذیرد.

فصل یازدهم - دولت ایران تعهد نماید که به اتفاق مأموری که سفارت انگلیس معین می‌کند به دعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطع می‌کند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به تهران مأموری معین نماید. و نیز تعهد می‌نماید که هر یک از این دعاوی که به تصدیق مأمورین رسیده باشد در ظرف مدتی که بیش از یک سال از تاریخ صدور حکم نباشد در یک دفعه یا به اقساط تأدیه نمایند. هر تبعه‌ی ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از تهران در تحت حمایت انگلیس بوده و از آن به بعد ترک آن را نموده‌اند دعاوی و ادعایی با دولت علیه

داشته باشند مأمورین مزبور به آن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد.

فصل دوازدهم - به استثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی‌الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنسول‌ها ویس قنسول یا وکلای قنسول‌گری نباشند صرف‌نظر خواهد نمود مشروط بر این‌که چنین حقی به هیچ یک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچ یک از این‌ها هم‌چنین حقی را معمول ندارند ولیکن در این مورد مثل سایر موارد دولت انگلیس لازم دارد و دولت ایران هم تعهد می‌کند که همان امتیازات و معافیات و احترام و توجهی که در ایران نسبت به سایر دول خارجه‌ی کامله‌الوداد و نوکرها و رعایای آن‌ها داده شده و معمول است همان امتیازات و معافیات و احترام و توجه نیز درباره‌ی دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن داده شده و منظور شود.

فصل سیزدهم - دولتین معظمتین معاهدتین قراردادی را که به تاریخ ماه اوت ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع تجارت برده‌فروشی در خلیج فارس منعقد داشته‌اند به موجب همین فصل تجدید می‌نمایند و علاوه بر آن تعهد می‌نمایند که قرار مزبور را بعد از انقضای مدت آن یعنی بعد از ماه اوت ۱۸۶۲ برای مدت ده سال دیگر هم در حال ایقابگذارند و از این تاریخ به بعد هم تا یکی از طرفین معاهدتین در خصوص بطلان آن به دیگری اعلامی ننماید قرارداد مذکور به قوت خود باقی خواهد ماند و اثر اعلام هم یک سال پس از تاریخ آن صورت واقع خواهد پذیرفت.

فصل چهاردهم - بلافاصله پس از مبادله‌ی تصدیق نامجات این عهدنامه عساکر انگلیس از هرگونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد می‌نماید به محض این‌که شرایط راجع به تخلیه‌ی هرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه به پذیرفتن سفارت انگلیس در تهران کاملاً به موقع اجرا گذاشته شد عساکر خود را بدون تأخیر از تمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه به ایران بردارد و دولت انگلیس متعهد می‌شود که در ظرف این مدت سرکردگان عساکر او عمداً هیچ اقدامی ننماید که سبب ضعف اطاعت اتباع ایران نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران بشود زیرا که بالعکس دولت انگلیس جداً مایل است که این اطاعت را مستحکم نماید و دولت انگلیس متعهد می‌شود رعایای ایران را از زحمت حضور عساکر انگلیس حتی‌الامکان محفوظ دارد و متقبل می‌شود که نظارت‌خانه‌ی نظامی انگلیس قیمت آذوقه‌ای را که برای عساکر مزبور لازم می‌شود به نرخ عادلانه‌ی بازار به محض تسلیم آن ادا نماید و دولت ایران هم تعهد نموده و به مأمورین خود

حکم خواهد داد که در تهیه‌ی آذوقه معاونت و همراهی نمایند.
 فصل پانزدهم - این عهدنامه تصدیق شده و در بغداد در ظرف سه ماه و در صورت
 امکان زودتر تصدیق نامجات مبادله خواهد گردید. علی‌هذا وکلای مختار طرفین این
 عهدنامه را امضا کرده و به مهر خود ممهور داشتند.
 به تاریخ چهارم ماه مارس سنه‌ی ۱۸۵۷ [۱۳ اسفند ۱۳۳۵ خورشیدی] به چهار نسخه
 نوشته شد.

امضاء: امین‌الملک امضاء: کاولی

1- Henry Richard Charles Cowley.

2- The order of Bath.

پیوست شماره پنج قرارنامه‌ی «آخال»

این قرارنامه مابین دولتین ایران و روس در باب تعیین حدود در طرف شرقی بحر خزر در طهران به تاریخ ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۴ دسامبر ۱۸۸۱ میلادی) منعقد و تصدیق‌نامه‌جات در ۲۳-۱۱ فوریه ۱۸۸۲ میلادی [۲۲ بهمن تا ۴ اسفند ۱۲۶۰ خورشیدی] مبادله گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه لازم دیدند که در طرف شرقی بحر خزر سرحد ممالک خود را از روی دقت معین کرده و موجبات آسودگی و امنیت آن جاها را فراهم نمایند چنین صلاح دیدند که روی حصول این مقصود قراردادی منعقد دارند معهداً وزراء مختار خود را از این قرار معین داشتند.

از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران سعیدخان مؤتمن الممالک وزیر امور خارجه و از طرف اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه ایوان زینوویف [Ivan Zinvoiv] وزیرمختار و ایلچی مخصوص در دربار دولت علیه وزراء مختار مزبور از این‌که اختیار نام‌های خود را مبادله نموده و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند در فصول ذیل متفق‌الرأی شدند.

فصل اول - در طرف شرقی بحر خزر سرحد بین الممالک ایران و روس از قرار تفصیل ذیل خواهد بود از خلیج حسینقلی الی چات سرحد بین الدولتین به مجرای رود اترک است از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قلل سلسله کوه‌های سنکوداغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال به طرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور می‌رسد. از این جا در سمت شمال قلل کوه‌هایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است متوجه شده و در سمت شرقی قلل کوه‌های مزبور را متابعت کرده و بعد به طرف بستر رودخانه سومبار حرکت و در ملتقای رود مزبور با نهر آج آقایان فرود می‌آید. از

این نقطه اخیر به طرف شرقی بستر رود سومبار خط سرحد محسوب می‌شود الی خرابه‌های مسجد دادیانه الی قلل کوه کوپت داغ خط سرحدی راهی است که به درون ممتد است پس از آن خط سرحدی در امتداد قلل مزبور به سوی جنوب شرقی حرکت می‌کند ولی نرسیده به انتهای تنگه گرماب به طرف جنوب برگشته و از سر کوه‌هایی که فاصل دره سومبار و سر چشمه‌ی گرماب است گذشته و بعد متوجه به سوی جنوب شرقی شده از قلل کوه‌های میزنو و چوب بست عبور کرده راهی را که در گرماب به رباط می‌رود در محلی ملاقات می‌کند که در یک ورستی شمال رباط است چون به این محل رسید خط سرحدی از قلل کوه‌ها الی قلل کوه دالانچه کشیده شده پس از آن از شمال قلعه خیرآباد گذشته و در سمت شمال شرقی الی حدود گوگگتل ممتد شده و از حدود گوگگتل به در بند رود فیروزه متوجه و در بند مزبور را در شمال ده فیروزه تقاطع می‌کند و از این‌جا در سمت جنوب شرقی متوجه به قلل کوه‌هایی می‌شود که از طرف جنوب وصل به دره است که راه عشق‌آباد و فیروزه از آن عبور می‌کند و پس از آن که قلل کوه‌های مزبور را الی اقصی نقطه شرقی متابعت نمود خط سرحدی به شمالی‌ترین قلعه کوه اسلام گذشته و در سمت جنوب شرقی این کوه‌ها را طی کرده و بعد شمال قریه‌ی کلته‌چنار را دور زده به محل اتصال کوه‌های زیرکوه و قزل‌داغ می‌رسد، از این‌جا خط سرحد در سمت جنوب شرقی از قلل سلسله زیر کوه کشیده می‌شود تا این‌که بدره رود بابادورماز برسد بعد از وصول به این محل به طرف شمال حرکت کرده و در راهی که از کاورس الی لطف‌آباد ممتد است به جلگه می‌رسد به طوری که قلعه بابادورماز در شرق این خط واقع شود.

فصل دوم - چون در فصل اول این قرارداد نقاط عمده خط سرحدی بین متصرفات ایران و روس معین شده است طرفین معاهدین کمیسرهای مخصوص مأمور خواهند نمود که خط سرحد را در محل به طور صحیح ترسیم کرده و علامات را نصب نمایند زمان و محل ملاقات کمیسرهای مزبور را طرفین معاهدین بالاتفاق معین خواهند نمود.

فصل سوم - چون قلعات گرماب و قلقلاب واقع در دره‌ی رودی که آبش اراضی ماوراء بحر خزر را مشروب می‌کند در شمال خطی واقع است که به موجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است دولت ایران متعهد می‌شود که قلاع مزبور را در ظرف یکسال از تاریخ مبادله این قراردادنامه تخلیه کند ولی دولت علیه حق خواهد داشت که در ظرف مدت مزبوره سکنه گرماب و قلقلاب را به مملکت خود مهاجرت دهد از طرف دیگر دولت روس متقبل می‌شود که در نقاط مزبوره استحکامات بنا نکرده و خانواده ترکمنی در آن‌جا سکنا ندهد.

فصل چهارم - چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی رود وانهاری که ایالت ماوراء بحر خزر متصله به سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است دولت علیه متعهد می‌شود که به هیچ وجه نگذارد که از منبع الی محل خروج از خاک ایران در امتداد رود وانهار مزبوره قراء جدیدی تأسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلاً در خاک ایران مزروع است بیش از آن مقداری که لازم است نگذارد آب استعمال کنند.

محض این‌که این شرط به طور صحیح اجرا و بدون تعطیل و تعلل رعایت شود دولت ایران متقبل می‌شود که به قدر لزوم مأمورین صحیح برای این امر معین کند و به کسانی که از مدلول آن تخلف می‌ورزند سیاست سخت دهد.

فصل پنجم - محض ترقی و پیشرفت مناسبات تجارتي مابین ایالت ماوراء بحر خزر و ایالت خراسان طرفین معاهدین متقبل می‌شوند که در باب ساختن راه‌های عرابه‌رو که برای مراودات تجارت بین ایالات مذکوره مناسب بوده باشد حتی الامکان زودتر فیما بین قراری دهند که مستلزم نفع جانبین باشد.

فصل ششم - دولت ایران متعهد می‌شود که در تمام امتداد سرحد استرآباد و خراسان اخراج هر نوع اسلحه و آلات جنگی را از مملکت ایران به طور سخت ممنوع دارد و نیز تدبیرات لازمه را به عمل آورده نگذارد که به تراکمه که در خاک ایران ساکن هستند اسلحه برسد کارگذاران سرحدی دولت علیه درباره اشخاص که از طرف روسیه مأموریت منع خروج اسلحه از حدود ایران دارند کمال مساعدت و همراهی را منظور خواهند داشت. دولت روس هم متقبل می‌شود که نگذارد اسلحه و آلات جنگی از روسیه به تراکمه که در خاک ایران متوقفند برسد.

فصل هفتم - محض مراقبت اجرای شرایط این قرارداد و برای مواظبت حرکات و رفتار تراکمه که مجاور ایران هستند دولت روس حق خواهد داشت که به نقاط سرحد ایران مأمور معین کند. مأمورین مزبور در مسایلی که راجع به حفظ انتظام و آسودگی صفحات مجاور متصرفات دولتین است واسطه بین کارگذاران طرفین خواهد بود.

فصل هشتم - تمام تعهدات و شرایط مندرجه عهدنامه‌جات و قرارنامه‌هایی که مابین طرفین معظمین منعقد شده است به قوه خود باقی خواهد ماند.

فصل نهم - این قرارنامه که به دو نسخه نوشته شد و به امضاء و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روس خواهد رسید و تصدیق نامجات در ظرف چهارماه و حتی الامکان زودتر در تهران

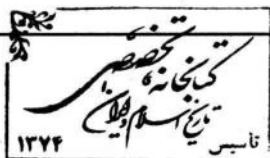
مابین وزراء مختار طرفین مبادله خواهد شد.

در طهران ۹ دسامبر مسیحیه ۱۸۸۱ [۱۴ دسامبر میلادی] مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹

[۲۳ آذر ۱۲۶۰ خورشیدی]

امضا: میرزاسعیدخان

امضا: ذی نویف



پیوست شماره شش

پهنه‌ی سرزمین‌های جداشده در شرق ایران زمین

| | |
|-------------------------------|-------------------------------------------|
| ۶۲۵۲۲۵ کیلومترمربع | ۱- افغانستان* |
| ۳۵۰۰۰۰ کیلومترمربع | ۲- بخش‌هایی از مکران و بلوچستان |
| ۹۷۵۲۲۵ کیلومترمربع | جمع |
| ۳- سرزمین‌های خوارزم و فرارود | |
| ۴۸۸۱۰۰ کیلومترمربع | الف - ترکمنستان |
| ۴۴۷۱۰۰ کیلومترمربع | ب - ازبکستان |
| ۱۴۱۳۰۰ کیلومترمربع | پ - تاجیکستان |
| ۱۰۰۰۰۰ کیلومترمربع | ت - بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قزاقستان |
| ۵۰۰۰۰۰ کیلومترمربع | ث - بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قرقیزستان |
| ۱۱۸۶۵۰۰ کیلومترمربع | جمع سرزمین‌های خوارزم و فرارود |
| ۲۱۶۱۷۲۵ کیلومترمربع | جمع کل سرزمین‌های خاوری |

* بخش اصلی سیستان یا پهنه‌ای برابر ۱۲۵۰۰۰ کیلومترمربع از خاک ایران کنونی منتزع و ضمیمه‌ی قلمرو افغانستان گردیده است.

پیوست شماره هفت

حقوق از دست رفته

حق استرداد اراضی

بخش‌هایی از ادعای تاریخی ملت ایران که در اواخر اسفند ماه ۱۲۹۸ خورشیدی (مارس ۱۹۱۹ میلادی) از سوی هیأت اعزامی ایران به انجمن صلح و رسای، چاپ و در اختیار شرکت‌کنندگان و مطبوعات قرار داده شد.

ایران از ممالکی است که سرحدات طبیعی دارد و چون به دوره‌ی تاریخ این مملکت که هرگاه مبدأ آن را فقط از سیروس [کورش] بگیریم بیست و پنج قرن می‌شود، رجوع نماییم می‌بینیم غالب اوقات دول مختلفه که در ایران تشکیل شده، به سرحدات طبیعی خود رسیده و شامل ممالک واقعه بین نهر جیحون و جبال قفقاز و رودهای دجله و فرات و خلیج فارس بوده است. همیشه اوقات سکنه‌ی این ناحیه، به‌طور اکثر، ایرانی‌نژاد بوده‌اند و دولت‌هایی که در این ممالک وجود داشته، دولت ایرانی محسوب شده‌اند و هر زمان که بعضی از ممالک مزبوره از تصرف ایرانی‌ها خارج شده، موقتی بوده و باز بالاخره ایرانی‌ها اراضی خود را متصرف شده‌اند. چنان‌که از دول معظمه قدیمه ایرانی صرف‌نظر کنیم و اگر به عصر جدید نیز رجوع کنیم، می‌بینیم در دولت صفویه و نادری و حتی در ابتدای دولت قاجاریه، یعنی در مائه شانزدهم و هفدهم و هیجدهم، دولت ایران حدود طبیعی خود را دارا بوده و اراضی خود را در مقابل متعدیان و تجاوزکاران حفظ و مدافعه نموده است.

در اوایل مائه نوزدهم، دولت ایران به واسطه‌ی طول مدت انقلابات داخلی و کشمکش‌های خارجی، بالنسبه ضعف پیدا کرده و اتفاقاً در همین وقت همسایه‌های او برحسب پیشامدهای تاریخ، عظمت و قدرت یافتند و به این واسطه به اراضی اصلی ایران دست تعدی دراز کردند و دولت ایران نتوانست مثل سابق حقوق خود را مدافعه نماید. بنابراین مقداری از ممالک ایرانی‌ها از دست ایشان خارج شده، به تصرف همسایگان درآمد. تعدیات مهم ارضی که به خاک ایران شده، در طرف شمال و شمال شرقی، از جانب

دولت روس و در سمت مغرب از ناحیه‌ی دولت عثمانی بوده است. تجاوزات روسیه ابتدا از طرف قفقاز شروع شده و بعد از دو جنگ که با دولت ایران کرده، در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ [۱۱۹۲] و ۱۲۰۶ خورشیدی]، قسمت مهمی از خاک ایران را از آن دولت منتزع ساخته است و بعد از آن از ضعفی که به واسطه‌ی این جنگ‌ها و محاربات عثمانی عارض دولت ایران شده بود، استفاده کرده و از طرف ماوراء بحر خزر نیز بنای تجاوزات را گذاشته، تدریجاً به طرف جنوب پیش آمده و بالاخره دولت ایران برای اینکه حدی به تجاوزات دولت متجاوز قرار دهد، در ۱۸۸۱ [میلادی، ۱۲۶۰ خورشیدی]، راضی شد که با آن دولت در آن ناحیه تعیین حدود بنماید و در نتیجه این عمل، مقدار زیادی از اراضی، یعنی ناحیه بین رود جیحون و رود اترک، از تصرف ایران خارج گردید.

گذشته از اینکه انتزاع اراضی مذکوره از تصرف دولت ایران، فی‌نفسه تعدی و ظلم بود، در ضمن تعیین حدود و انعقاد قراردادهای سرحدی و بعد از آن نیز از طرف دولت روسیه، جفاکاری‌های بسیار نسبت به ایران واقع شده است. چنان‌که در سمت قفقاز، بعد از آنکه سرحد ایران و روس را رود ارس قرار دادند، در قسمت شرقی آن ناحیه، از این حد طبیعی تجاوز کرده، قسمتی از اراضی جنوب رود ارس را به موجب یک خط سرحدی موهوم بی‌مأخذی تصرف نمودند و به این وسیله مقدار کلی از ناحیه‌ی مغان و طالش را که قسمت مهم آن در تحت تملک ایران بود بی‌جهت به خود اختصاص دادند و سکنه‌ای را که ناچار با یکدیگر روابط خاص و رفت و آمد دائمی داشتند، به واسطه‌ی یک تقسیم مصنوعی، از یکدیگر جدا کردند و برای خود و همچنین دولت ایران اسباب دردسر دائمی فراهم آوردند. و نیز به واسطه‌ی اینکه در آن ناحیه سرحد طبیعی موجود نبود، همواره وسیله برای تجاوز به دست می‌آوردند و تعدیات خود را خاتمه نمی‌دادند.

در سواحل بحر خزر و سرحدات خراسان نیز همین شیوه را مرعی می‌داشتند و در آن ناحیه، علاوه بر تجاوزات سرحدی، قراردادهای غریب و عجیب به دولت ایران تحمیل کرده‌اند که ظلم بودن آن ظاهر و آشکار است. چنان‌که رعایای ایران را در بعضی از نواحی مجاور سرحدی از شرب آب نهرهایی که سرچشمه آن‌ها در خاک ایران است و بعدها وارد خاک روس می‌شود، ممنوع داشته و برای اینکه آب آن نهرها تماماً به خاک روس برود، ایرانی‌ها را ملزم ساخته‌اند که زراعت و آبادی خود را توسعه ندهند و به همین جهت بسیاری از آبادی‌های آن نواحی خراب و بایر شده است.

تعدیات دولت عثمانی، از طرف مغرب، به خاک ایران نیز کمتر از روس نبوده و قسمت

بزرگی از ولایاتی را که حقا جزء خاک ایران محسوب می‌شود، آن دولت تملک نموده و در قرون اخیره همواره در مسایل سرحدی با دولت ایران تنازع کرده و هر قدر دولت ایران در این موضوع بردباری و موافقت به خرج داده، دست از تعدی برنداشته، حتی اینکه بعد از عهدنامه‌ی آخری ارض‌روم در سنه ۱۸۴۷ [۱۲۲۶ خورشیدی] که دولت ایران در مقابل مزاحمتی که عثمانی به محمره [خرمشهر] می‌کرد، ناحیه‌ی سلیمانیه را به آن دولت واگذار کرد، باز در تعیین خط سرحدی ناسازگاری نموده، روابط خود را با ایران کدر می‌ساخت، چنان‌که در ۱۹۰۷ به بهانه دعاوی سرحدی به خاک ایران تجاوز کرده، قسمتی از اراضی متنازع فیها را اشغال نمود و فقط در سنه ۱۹۱۴ م [۱۲۹۳ خورشیدی] آنها را تخلیه کرد. در آن موقع هم قسمتی از اراضی مزبوره را که برای عشایر ایرانی محل بیلاق بود، به تصرف خود نگاه داشت.

از بیان اجمالی فوق ظاهر می‌شود که دولت ایران، از حیث مسایل ارضی، نسبت به دولتین روس و عثمانی مظلوم واقع شده و در این موقع که مقرر شده است تعدیات وارده به دول و محل مرتفع شود و جبران گردد و ممالکی که در تحت دولتین مزبورترین واقع شده بودند، مجزی شده، برحسب مناسبات عادلانه، مقررات جدیده اختیار نمایند، دولت ایران، به نام حقانیت و عدالت، تقاضا دارد که ممالک مغصوبه‌ی او اعاده شود و سرحداتی برای او تعیین گردد که موافق قوانین حق و طبیعت بوده و طوری باشد که ایران به سهولت معرض تعرض و تجاوز همسایگان مقتدر واقع نشود.

به‌طور خلاصه دعاوی ارضی دولت ایران از این قرار است:

۱- در سمت شمال شرقی، ولایت ماوراء بحر خزر که همیشه جزء ممالک ایران بوده، بلکه یکی از مراکز ایرانیت محسوب می‌شود و بسیاری از رجال بزرگ ایران، از شعرا و ادبا و علما و حکما از این ناحیه برخاسته و زبان ایرانی در این محل و حتی در سمرقند و بخارا انتشار دارد و امروزه هم سکنه‌ی آن، گذشته از اینکه کلیتاً مسلمان و با سایر سکنه‌ی ایران هم‌مذهب و بسیاری از آنها ایرانی (گرد و تاجیک و مهاجرین ایرانی) می‌باشند و قسمت مهمی از ایشان ترکمن و از همان قبایلی هستند که جمع کثیری از آنها امروز در استرآباد مسکن دارند و روابط سکنه‌ی ولایت ماوراء بحر خزر با ایرانی‌ها و ایران خیلی محکم است و حتی در ایام اخیره که انقلاب روسیه در متصرفات آن دولت تولید اغتشاش نمود، سکنه‌ی ماوراء بحر خزر، مخصوصاً اهالی سرخس و ترکمن‌های روس که گرفتار قتل و غارت بلشویک‌ها شدند. از دولت ایران استمداد و تقاضای معاودت به وطن اصل نمودند و دولت ایران تقاضای آنها را پذیرفته، به ایشان امداد نمود و از تجاوزات بلشویک‌ها جلوگیری

و از آن‌ها محافظت کرد.

۲- در طرف شمال، ولایاتی که در نتیجه جنگ‌های روسیه از دست ایران گرفته و آن عبارت از باکو و دربند و شیروان و شکی و شماخی و گنجه و قره‌باغ و نخجوان و ایروان است و این ولایات به دلایل عدیده، موضوع ادعای دولت ایران می‌باشند، به واسطه این‌که جزء خاک ایران بوده و سکنه‌ی آن‌جا به‌طور اکثر مسلمان و بسیاری از آنها ایرانی‌نژاد و ایرانی‌الاصل می‌باشند و مناسبات تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و تجارتي و مذهبی و تمدنی داشته، از هر حیث اقتضا دارد که به وطن اصلی معاودت نمایند. به‌علاوه از سکنه آن‌جا در همین ایام اخیر، از دولت ایران تقاضای سرپرستی و اظهار میل به معاودت به وطن اصلی را نموده‌اند.

۳- در طرف مغرب، قسمتی از کردستان، که در تصرف دولت عثمانی بوده است. کردستان مملکتی است که سکنه‌ی آن یکی از اقوام ایرانی‌نژاد و ایرانی‌زبان می‌باشند. ناحیه‌ی مزبوره، بین ایران و عثمانی منقسم شده و قسمت عثمانی عبارت است اولاً از ناحیه سلیمانیه که بنا به معاهده ارض روم مذکور در فوق از ایران منتزع شده و عدالت مقتضی است که به ایران رد شود، ثانیاً سوابق کردستان که مناسبات نژادی و لسانی و مذهبی و غیره آن را به ایران مربوط می‌سازد و طبیعی است که در تحت این دولت قرار گیرد، خاصه آن‌که علما و اعیان‌گردد هم تقاضای ملحق شدن به ایران کرده‌اند.

۴- مناسبات اماکن متبرکه بین‌النهرین با ایران، بسیار و ظاهر و آشکار است. جمع کثیری از سکنه‌ی آن اماکن، که عبارت از کربلا و نجف و کاظمین و سامره می‌باشند، ایرانی یا ایرانی‌الاصل هستند و این ولایات مرکز مذهب تشیع است که مذهب رسمی و عمومی ایرانیان و محل اقامت علمای ایران و روحانیون شیعه می‌باشند و زیارتگاه شیعه است و هر سال چندین هزار نفر ایرانی و شیعه آنجا زیارت می‌روند و درواقع آبادی بین‌النهرین از جهت زائرین و معتکفین ایرانی و کسب تجارت آن ناحیه، اعم در دست ایرانیان است و به این واسطه دولت ایران در اداره‌ی امور آن ناحیه، کاملاً ذی‌نفع است و تقاضا دارد که در موقع تعیین مقدرات بین‌النهرین، منافع مادی و معنوی او در آن‌جا محفوظ شود.

مأخذ: نصرت‌الدوله - مجموعه‌ی مکاتبات، اسناد، خاطرات

عنوان اصلی به فرانسه عبارت است از:

Revendication de la perse devant la conference de perliminaires de paix a paris, Droit au restitution territoriales.

پیوست شماره هشت

قرارداد مودت یا ۱۹۲۱

چون دولت ایران از یک طرف و دولت جمهوری اتحاد اشتراکی شوروی روسیه از طرف دیگر نهایت درجه مایل بودند که روابط محکم و حسن هم‌جواری و برابری در آتیه مابین ملتین ایران و روس برقرار باشد، لهذا مصمم شدند که داخل مذاکره در این باب شده و برای این مقصود اشخاص ذیل را وکلای مختار خود نمودند. از طرف دولت ایران علیقلی خان مشاور الممالک، از طرف دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه گئورگی و اسیلیویچ چیچرین و لومیخائیلویچ کاراخان. وکلای مختار مزبور پس از ارائه اعتبارنامه‌های خود که موافق قاعده و ترتیبات مقتضیه بوده، در آنچه ذیلاً ذکر می‌شود توافق نظر حاصل نمودند:

فصل اول - دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه‌های خود راجع به میانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسلات ۱۴ یانوار [ژانویه] ۱۹۱۸ و ۲۶ ایون [ژوئن] ۱۹۱۹ یک مرتبه دیگر رسماً اعلان می‌نماید که از سیاست جابرانه‌ای که دولت‌های مستعمراتی روسیه که به اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرتگون شدند نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند، قطعاً صرف نظر می‌نماید. نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به این که ملت ایران مستقل و سعادت‌مند شده و بتواند آزادانه در دارایی خود تصرفات لازمه را بنماید، دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهایی را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می‌نمود، ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می‌نماید.

فصل دوم - دولت شوروی روسیه از سیاست دولت‌های روسیه تزاری که بدون رضایت ملل آسیا و به بهانه‌ی تأمین استقلال ملل مزبوره با سایر ممالک اروپا در باب مشرق معاهداتی منعقد می‌نمودند که بالنتیجه منجر به استملاک آن می‌گردید اظهار تنفر می‌نماید. این سیاست جنایتکارانه را که نه تنها استقلال ممالک آسیا را منهدم می‌نمود بلکه ملل زنده مشرق را طعمه حرس غارتگران اروپایی و تعدیات مرتب آن‌ها قرار می‌داد، دولت شوروی روسیه بدون هیچ شرطی نفی می‌نماید. نظر به آنچه گفته شد و مطابق اصول

مذکوره در فصل اول و چهارم این معاهده دولت شوروی روسیه استنکاف خود را از مشارکت در هر نوع اقدامی که منجر به تضعیف و محفوظ نماندن سیادت ایران می‌شود، اعلان نموده و کلیه معاهدات و قراردادهایی را که دولت سابق روسیه با ممالک ثالثی به ضرر ایران و راجع به آن منعقد نموده است، ملغی و از درجه اعتبار ساقط می‌داند.

فصل سوم - دولتین معظمتین متعاهدتین رضایت می‌دهند که سرحد مابین ایران و روسیه را مطابق تعیین کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ تصدیق و رعایت نمایند ضمناً به واسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره سیاست غاصبانه‌ی دولت تزاری سابق روسیه دارد، از انتفاع از جزایر عاشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد (گرگان) ایران واقع می‌باشد صرف‌نظر کرده و همچنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است، به ایران مسترد می‌دارد. دولت ایران از طرف خود رضایت می‌دهد که شهر سرخس معروف به سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاور آن، که منتهی به رودخانه سرخس می‌شود که در تصرف روسیه باقی بماند.

طرفین معظمتین متعاهدتین با حقوق مساوی از رودخانه اترک و سایر رودخانه‌ها و آب‌های سرحدی بهره‌مند خواهند شد و ضمناً برای تنظیم قطعی مسأله انتفاع از آب‌های سرحدی و برای کلیه مسایل متنازع فیهای سرحدی و ارضی یک کمیسیون مرکب از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد.

فصل چهارم - با تصدیق این‌که هر یک از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بلامانع و آزادانه حل نماید، هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرف‌نظر کرده و جدا خودداری خواهند نمود.

فصل پنجم - طرفین معظمتین متعاهدتین تقبل می‌نمایند که:

۱- از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات «گروپ‌ها» به هر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص مزبوره مبارز با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد، در خاک خود ممانعت نمایند. و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قوای مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند.

۲- به کلیه ممالک و یا تشکیلات، قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهده معظم باشد، نباید اجازه داده شود که به خاک هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین، تمام آن‌چه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند.

۳- با تمام وسایل که به آن دسترس باشد از توقف قشون و یا قوای مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتی که احتمال برود توقف قوای مزبوره باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهده معظم دیگر می‌شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم - طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کرده‌اند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه و یا متحدین آنرا تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا این‌که برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

فصل هفتم - نظر به این‌که ملاحظات مذکوره در فصل شش می‌توانند هم‌چنین در باب امنیت در بحر خزر مورد پیدا نمایند، لهذا طرفین معظمتین متعاهدتین موافق هستند که اگر در جزء افراد بحریه ایران اتباع دولت ثالثی باشند که از بودن خود در بحریه ایران برای تعقیب مقاصد خصمانه نسبت به روسیه استفاده نمایند دولت شوروی روسیه حق خواهد داشت که انفصال عناصر مضره مزبوره را از دولت ایران بخواهد.

فصل هشتم - دولت شوروی روسیه انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می‌نمود و به دولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول می‌داد، اعلان می‌نماید. بنابراین دولت شوروی روسیه از هر نوع حقوق خود نسبت به قروضی که دولت تزاری به ایران داده است، صرف نظر کرده و این گونه استقراض‌ها را نسخ شده و غیرقابل تأدیه می‌شمارد، هم‌چنین دولت شوروی روسیه از تمام تقاضاهای راجع به انتفاع از عواید مملکتی ایران که وثیقه استقراض‌های مذکوره بودند صرف نظر می‌نماید.

فصل نهم - دولت شوروی روسیه نظر به اعلان نفی سیاست مستعمراتی سرمایه‌داری که باعث بدبختی‌ها و خونریزی‌های بی‌شمار بوده و می‌باشد از انتفاع از کارهای اقتصادی روسیه تزاری که قصد از آن‌ها اسارت اقتصادی ایران بود صرف نظر می‌نماید.

بنابراین دولت شوروی روسیه تمام نقدینه و اشیای قیمتی و کلیه مطالب و بدهی بانک استقراضی ایران را و هم‌چنین کلیه دارایی منقول و غیرمنقول بانک مزبور را در خاک ایران به ملکیت کامل ملت ایران واگذار می‌نماید.

توضیح آن‌که در شهرهایی که مقرر است قنسول‌گری‌های روسیه تأسیس شوند و در آن‌جاها خانه‌های متعلقه به بانک استقراضی ایران وجود داشته و مطابق همین فصل ۹ منتقل به دولت ایران می‌شود، دولت ایران رضایت می‌دهد که یکی از خانه‌ها را مجاناً برای استفاده، مطابق انتخاب دولت شوروی روسیه برای محل قنسول‌گری روسیه واگذار نماید.

فصل دهم - دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راه‌ها و کشیدن خطوط تلگرافی در ممالک غیر برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می‌دهد، نفی کرده و مایل است که وسایل مراودات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد به اختیار خود ملت ایران واگذارده شود و ضمناً هم به قدر امکان خسارات وارده به ایران به واسطه قشون دولت تزاری جبران شود، لهذا دولت شوروی مؤسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می‌نماید:

الف - راه‌های شوسه از انزلی به تهران و از قزوین به همدان با تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق به راه‌های مذکوره.

ب - خطوط راه‌آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان به دریاچه ارومیه با تمام ابنیه و وسایل نقلیه و متعلقات دیگر.

ت - اسکله‌ها و انبارهای مال‌التجاره و کشتی‌های بخاری و کرجی‌ها و کلیه وسایل نقلیه در دریاچه ارومی با تمام متعلقات آن‌ها.

ث - تمام خطوط تلگرافی و تلفنی با تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه که در حدود ایران به توسط دولت سابق تزاری ساخته شده است.

ج - بندر انزلی (پرت) با انبارهای مال‌التجاره و کارخانه چراغ برق و سایر ابنیه.

فصل یازدهم - نظر به این‌که مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه‌ی منعقد در ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمان‌چای که فصل ۸ آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود، از درجه اعتبار ساقط است. مع هذا طرفین معظمتین متعاهدتین رضایت می‌دهند که از زمان امضای این معاهده هر دو بالسویه حق کشتی‌رانی آزاد را در زیر بیرق‌های خود در بحر خزر داشته باشند.

فصل دوازدهم - دولت شوروی روسیه پس از آن‌که رسماً از استفاده از فواید اقتصادی که مبتنی بر تفوق نظامی بوده صرف‌نظر نموده اعلان می‌نماید که علاوه بر آنچه در فصول نه و ده ذکر شد سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عنفاً برای خود اتباع خود از دولت ایران گرفته بود، از درجه اعتبار ساقط می‌باشند. دولت شوروی روسیه از زمان امضای این

عهدنامه، تمام امتیازات مذکوره را اعم از آن که به موقع اجراء گذارده شده باشند و یا گذارده نشده باشند و تمام اراضی را که به واسطه آن امتیازات تحصیل شده‌اند به دولت ایران که نماینده ملت ایران است واگذار می‌نماید. از اراضی و مایملکی که در ایران متعلق به دولت تزاری سابق بوده، محوطه سفارت روس در تهران و در زرگنده با تمام ابنیه و اثاثیه موجوده در آن‌ها و همچنین محوطه‌ها و ابنیه و اثاثیه جنرال قنصل‌گری‌ها و ویس قنصل‌گری‌های سابق روسیه در ایران در تصرف روسیه باقی می‌ماند. توضیح آن که دولت شوروی روسیه از حق اداره کردن قریه‌ی زرگنده که متعلق به دولت سابق تزاری بود، صرف‌نظر می‌نماید.

فصل سیزدهم - دولت ایران از طرف خود وعده می‌دهد که امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است، به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالثی واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد.

فصل چهاردهم - با تصدیق اهمیت شیلات سواحل بحر خزر برای اعاشه روسیه، دولت ایران پس از انقضای اعتبار قانونی تقبلات فعلی خود نسبت به شیلات مزبور حاضر است که با اداره ارزاق جمهوریت اتحادی اشتراکی شوروی روسیه قراردادی در باب صید ماهی با شرایط خاصی که تا آن زمان معین خواهد شد، منعقد نماید. همچنین دولت ایران حاضر است که با دولت شوروی روسیه داخل مطالعه وسایلی که حالیه نیز تا رسیدن موقع شرایط مذکوره در فوق امکان رساندن مواد شیلات مزبوره را به روسیه در نظر ادارات ارزاق جمهوری اشتراکی روسیه تأمین بنماید، بشود.

فصل پانزدهم - دولت شوروی روسیه نظر به اصول اعلام شده خود در باب آزادی عقاید مذهبی مایل است به تبلیغات مذهبی که مقصود باطنی از آن اعمال نفوذ سیاسی در توده مردم و کمک به دسایس سبعاثه تزاری بوده در ممالک اسلامی خاتمه دهد. بنابراین دولت شوروی روسیه انحلال تمام هیأت‌های روحانی را که دولت سابق تزاری در ایران تأسیس کرده بود، اعلان می‌نماید و اقدام خواهد نمود که بعدها از روسیه به ایران این گونه هیأت‌ها اعزام نشوند. دولت شوروی روسیه اراضی و ابنیه و دارایی هیأت ارتودکس را در ارومیه و همچنین تمام دارایی سایر مؤسسات سنخ هیأت مزبوره را بلاعوض به ملکیت دایمی ملت ایران که دولت ایران نماینده آن است واگذار می‌نمایند. دولت ایران اراضی و ابنیه و دارایی مزبور را به مصرف ساختن مدارس و سایر مؤسسات معارفی خواهد رساند.

فصل شانزدهم - نظر به مندرجات مراسله دولت شوروی به تاریخ ۲۵ ایون [ژوئن] ۱۹۱۹ راجع به ابطال قضاوت قونسول‌ها، اتباع روسیه ساکن ایران و همچنین اتباع ایران

ساکن روسیه از تاریخ امضای این معاهده دارای حقوق مساوی با سکنه محلی بوده و محکوم قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و به تمام کارهای قضایی آن‌ها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد.

فصل هفدهم - اتباع ایران در روسیه و همچنین اتباع روسیه در ایران از خدمت نظامی و تأدیه هر نوع مالیات نظامی یا عوارض نظامی معاف هستند.

فصل هیجدهم - اتباع ایران در روسیه و اتباع روسیه در ایران در آزادی مسافرت در داخله مملکت دارای حقوقی می‌باشند که به اتباع دول کامله‌الوداد به غیر از دول متحده با روسیه واگذار می‌شود.

فصل نوزدهم - طرفین معظمتین و متعاهدتین در مدت قلیلی پس از امضای این عهدنامه اقدام در تجدید روابط تجارتي خواهند نمود. وسایل تنظیم واردات و صادرات مال التجاره و تأدیه قیمت آن و همچنین طرز دریافت و میزان حق گمرکی که از طرف ایران بر مال التجاره روس تعلق می‌گیرد مطابق قرارداد خاص تجارتي که به وسیله‌ی کمیسیون خاص از نمایندگان طرفین تشکیل خواهد شد، معین خواهد گردید.

فصل بیستم - طرفین معظمتین متعاهدتین متقابلاً به همدیگر حق ترانزیت می‌دهند که از طریق ایران و یا طریق روسیه به ممالک مال التجاره حمل نمایند. ضمناً بر مال التجاره حمل شده، عوارض و بیش از آنچه از مال التجاره دول کامله‌الوداد غیر از ممالک متحده یا جمهوری اتحادیه شوروی روسیه اخذ می‌شود، نباید تعلق بگیرد.

فصل بیست و یکم - طرفین معظمتین متعاهدتین در اقل مدت پس از امضای این عهدنامه، اقدام در استقرار روابط تلگرافی و پستی مابین ایران و روسیه خواهند نمود و شرایط روابط مذکوره در قرارداد خاص پستی و تلگرافی معین خواهد شد.

فصل بیست و دوم - برای تثبیت روابط ودادیه هم‌جواری و تهیه موجبات درک حسن نیت همدیگر که پس از امضای این عهدنامه فیما بین برقرار می‌شود، هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین در پایتخت طرف مقابل نماینده مختار خواهند داشت که چه در ایران و چه در روسیه دارای حق مصونیت خارج از مملکت (اکستری نوریالته) و سایر امتیازات مطابق قوانین بین‌المللی و عادات و همچنین قواعد مقررات جاریه در مملکتین، نسبت به نمایندگان سیاسی خواهند بود.

فصل بیست و سوم - طرفین معظمتین متعاهدتین به نیت توسعه روابط مملکتین متقابلاً در نقاطی که به رضایت طرفین معین خواهد شد، تأسیس قنسول‌گری‌های خواهند نمود. حقوق و صلاحیت قنسول‌ها در قرارداد مخصوصی که بلا تأخیر پس از امضای این

عهدنامه منعقد خواهد شد و همچنین مطابق قواعد و مقررات جاریه در هر دو مملکت نسبت به قنسول‌ها معین خواهد شد.

فصل بیست و چهارم - این عهدنامه باید در ظرف سه ماه تصدیق شود. مبادله تصدیق‌نامه در شهر تهران حتی‌الامکان در مدت قلیلی به عمل خواهد آمد.

فصل بیست و پنجم - این عهدنامه به زبان فارسی و روسی در دو نسخه اصلی نوشته شده و در موقع تفسیر آن هر دو نسخه معتبر می‌باشد.

فصل بیست و ششم - این عهدنامه فوراً پس از امضاء دارای اعتبار خواهد شد. برای تصدیق آنچه گفته شد، امضاءکنندگان ذیل این عهدنامه را امضاء کرده و با امهار خود ممهور نمودند.

در شهر مسکو در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۷ اسفند ماه ۱۲۹۹ خورشیدی] تحریر شد.

امضاء: گئورگی چیچرین. ل. کاراخان. مشاورالممالک.

پیوست شماره ۵ نه ایران و افغانستان

آقای مدیر محترم انجمن ادبی کابل

نامه گرامی و شش شماره از سال دوم مجله نفیس «کابل» را که ارسال فرموده بودید رسید. کمال تشکر را از این لطف دارم. تأسیس انجمن ادبی و طلوع مجله شریفه را که ناشر افکار آنست صمیمانه تبریک گرفته دوام و توفیق هر دو را آرزومندم. در قبال تقاضائی که فرموده‌اید شرح ذیل را نوشته تقدیم می‌کنم.

یک روح باور بفرمائید که اینجانب افغانستان را تقریباً به اندازه ایران دوست در دو بدن می‌دارم و معتقدم که ایرانی و افغانی هرچند سیاست تشکیل دو دولت مستقل می‌دهیم ولی در حقیقت یک ملتیم در قالب دو مملکت و یک روحیم در دو بدن. همانطور که شما در مراسله خود اشاره کرده‌اید «بالاخص در حالی که شرکت نژاد و زبان و تاریخ ادبی افغانستان و فارس را بهم آمیخته، امروزه حساسین مملکتین باید معناً دست بدست هم داده و برای پیش بردن زبان فارسی در ممالک آسیای وسطی سعی ورزند». شما در ضمن عبارت جامع خود یک نکته را ناگفته گذاشته‌اید و آن وحدت تاریخ سیاسی دو کشور است تا پایان شاهنشاهی نادرشاه افشار که از آن پس رشته وحدت سیاسی ما به وسیله تشکیل دو دولت مستقل از هم گسیخته شد. من بر خلاف تصور بعضی به این گسیختگی اهمیتی نمی‌نهم و این دو گانگی سیاسی را در وحدت حقیقی فیما بین مؤثر نمی‌شمارم. زیرا همانطور که بودن افغانستان و ایران در دو طریقه مذهبی تأثیر مخالفی در وحدت نژاد و زبان آن‌ها ندارد همین طور از اینکه دارای دو دولت یعنی دارای دو اداره مستقل سیاسی هستند تغییری در یگانگی آن‌ها از جهات دیگر نمی‌دهد. من اصلاً این مقاله را در همین زمینه می‌نویسم و تقاضا دارم نویسندگان محترم افغانستان هم نظرهای خود را بنگارند.

علاوه بر اینکه شما این حقیقت مسلم را در عبارت خود مسکوت گذاشته‌اید در خلال

سطور مجله کابل نیز مشاهده می‌شود نویسندگان محترم آن مجله ساعیند تاریخ سیاسی و ادبی ایران و افغانستان را که تا انقراض شاهنشاهی نادرشاه کاملاً بهم آمیخته و یکی است از هم جداکنند. اینکار به نظر من نه صحیح است و نه لازم، نه مفید است و نه قابل قبول.

در صفحه (۶۰) و بعد (شماره ۱۳) مجله نوشته شده: «در دوره اسلام به علاوه سلسله مشهور سامانیان بلخ، خانواده‌های شاهنشاهی طاهریان هرات و صفاریان سیستانی پیشتر از غزنویها به تشکیل دولتهای افغانستانی پرداخته‌اند... یمن الدوله محمود زابلی سلطان معروف افغانستان بعدها به توسعه حدود پرداخت و بخارا و خوارزم را با ولایات اصفهان ری و همدان مسخر و دیانت اسلامی را با مدنیت افغانیه در آنها ترویج نمود. غزنویها زبان ادبی افغانستان (فارسی) را به هندوستان ارمغان بردند و صدها نفر علما و فضلا و شعرای افغانی در آن سرزمین به نشر علوم و معارف و ادبیات افغانی مشغول گردیدند».

این مسئله مورد انکار نیست که بعضی از سلطنتهای ایران بعد از اسلام در خارج حدود ایران کنونی در ماوراءالنهر یا افغانستان تشکیل شده و حتی اغلب شعرای بزرگ فارسی زبان در اطراف مملکت امروزی ایران پرورش یافته‌اند مانند ملای روم، نظامی گنجه، عنصری بلخ، سنائی غزنه و غیره. من خود در کتاب (سیاست اروپا در ایران) که دوازده سال پیش^۱ در برلین طبع شده در صفحه (۱۹۰) افغانی بودن سلطان محمود را تصدیق داشته‌ام هرچند عثمانیها مدعیند که سلطان مذکور چون از غلامزادگان ترک بوده نه ایرانی است و نه افغانی. بهرحال از اهل افغانستان بودن محمود و در آن کشور مقرر سلطنت داشتن او ملازم با آن نیست که امپراطوری بنام «شاهنشاهی افغانستان» وجود خارجی داشته است. با این منطق تاجیکهای ترکستان هم ممکن است «شاهنشاهی تاجیکستان» اختراع کنند... بعضی از مندرجات مجله شریفه خود این معنی را روشن می‌کند. در صفحه ۹۴ شماره ۱۵ نگاشته شده: «کلمه افغان در اوائل ظهور اسلام به قبائل چندی از افغانان غور اطلاق می‌شد و در مورد شعبه ابدالی پختانه مستعمل و در قرن شش هجری در مقابل قبائل خلیج اسم افغان به تواتر مذکور گردید تا آنکه اسم عمومی پختانه‌ها شد و بالاخره در قرن ۱۸ مسیحی نام ملی افغانستان قرار گرفت».

در صفحه ۴۱ شماره ۱۵ بعضی از اشعار قصیده غرای عنصری (از اهل افغانستان) ملک‌الشعرای دربار غزنوی در فتوحات سلطان محمود به مطلع ذیل مندرج است:

آیا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیاز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

و در این شعر او را (شاه ایران) خوانده می‌گوید:

ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی که شاه ایران آنجا چگونه کرد سفر

همانطور که ایتالیاییهای امروزی نمی‌گویند و نمی‌توانند بگویند «امپراتوری ایتالیا» به جای «امپراتوری روم» یا «تاریخ و تمدن ایتالیا» به جای «تاریخ و تمدن روم» و حال آن‌که دولت امروزی ایتالیا وارث قسمتی از روم قدیم است و شهر روم مرکز قیصره مقرر سلطنت ایتالیاست، همین‌طور هم افغان‌ها نباید شاهنشاهی ایران را شاهنشاهی افغانستان بنامند، حتی ایران هم نباید خود را تنها وارث امپراتوری ایران قدیم بدانند. ایران و افغانستان دو فرزند یک پدر هستند که تا پدر آنها میزیست زندگانی مشترک داشتند و اینک هم که مستقل شده در افتخارات اجدادی با یکدیگر شریکند.

شهر ری در دامنه البرز کوه خراب شده و تقریباً به جای آن طهران امروز مهمترین شهر ایران است. محمد زکریای رازی طبیب از اهل این شهر و در چند صد سال پیش آنجا سکونت داشته است. آیا جایز است که امروز طهرانی‌ها او را (دکتر محمدخان زکریای طهرانی) بنامند؟

عثمانیها بی‌باکانه این قسم تحقیقات ادبی «من درآوردی» دارند. مثلاً مولوی خاقانی نظامی و غیره را چون در نواحی که امروز در آنجا ترکی تکلم می‌شود می‌زیسته‌اند توراتی می‌پندارند و حتی زردشت را هم ترک می‌دانند! آن‌ها به واسطه فقر ادبی و عادت و خوی ترک‌تازی است که دست چپاول به افتخارات دیگران دراز کرده‌اند.

حکما و شعرای بزرگ مانند ابوعلی سینا، فردوسی، خیام، سعدی، خواجه نصیر، عنصری، حافظ، سنایی و غیره از مفاخر مشترک ما هستند و شایسته نیست، به تصور اینکه عنصری بلخی است یا سنایی غزنوی است و شهر بلخ و غزنه در افغانستان واقع است، ایرانی‌ها آن‌ها را از کمال الدین اسمعیل یا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی عزیزتر بشمارند. یا افغان‌ها چون سعدی و حافظ شیرازی هستند آن‌ها را به اندازه‌ی حنظله بادغیسی یا حقوری هروی گرامی ندارند، چه این بزرگان همه در زمانی می‌زیسته‌اند که ایران و افغانستان یکی بوده و تشکیل شاهنشاهی ایران را می‌داده، یا اگر سیاست مجزای از هم بوده به واسطه سلطه اجانب بر آن‌ها یا ملوک الطوائفی امراء و موقتی بوده است، بر خلاف امروز که هر دو دارای سلطنت ایرانی نژاد مستقل ملی هستند. این‌طور دوگانگی سیاسی با وحدت سیاسی در نظر نگارنده از لحاظ دیگر چندان فرقی ندارد، زیرا هر دو مملکت برای یک مقصود که ترویج زبان فارسی و عظمت تاریخ و ادبیات مشترک باستانی و حفظ نژاد ایران در برابر خطر زرد (توراتی) باشد کار می‌کنند و همین اشتراک در تاریخ گذشته و وحدت در آمال ملی کافی است که دو ملت را برای همیشه به رشته یگانگی متصل و محکم

نگاه دارد و به علاوه اشتراک مساعی دو دولت را نیز در مسائل سیاسی و اقتصادی الزام کند. با این نظر اختلاف اینکه ابوعلی سینا و سنایی یا سید جمال الدین از اهل ایران بوده‌اند یا افغانستان از میان برداشته خواهد شد و این بحث به همان اندازه جایز شمرده می‌شود که امروز در خود ایران راجع به اینکه صائب تبریزی است یا اصفهانی، نظامی گنجوی است یا قمی، وحشی کرمانی است یا یزدی - بحث می‌شود، یعنی بحث ادبی و علمی نه بحث سیاسی.

فارس یا هم در مراسله انجمن ادبی و هم از مجله کابل آشکار است که ادبای ایران افغانستان اصرار دارند مملکت امروزی ایران را «فارس» بنامند. به نظر من این کار هیچ لزومی ندارد. از طرف دیگر عیبی و ضرری هم نخواهد داشت. فارس در اصطلاح امروز خود ایرانیان اسم یکی از ایالات جنوبی ایران است که در زمان هخامنشیان و غیره کانون شاهنشاهی ایران بوده و به زبانهای اروپایی با تغییر لفظ اسم مملکت امروزی ایران شده است.^۲ عیبی که می‌تواند داشته باشد این است که در زبان و ادبیات مشترک یک اختلاف بزرگ ایجاد خواهد نمود و نتیجه‌ای که از آن منظور است درست روشن نیست. شاید برای آن باشد که در افغانستان تصور نموده باشند که اطلاق کلمه ایران به مملکت امروزی ایران سبب آن شود که انتساب رجال سیاسی و ادبی نامی (که وطن خاص آن‌ها افغانستان و وطن عام آنها ایران کبیر بوده) به نام ایران از افتخارات خاصه افغانستان بکاهد و تصور شود که این مفاخر منحصراً متعلق به ایران امروز است. این فرض به خطاست: نه ایرانی‌ها چنین ادعائی دارند و نه دیگران چنین تصویری می‌کنند. هیچ مانعی ندارد که یک اسم خاص دارای یک یا چند معنی باشد، مثل اینکه کابل و اصفهان هم اسم شهر است و هم اسم ولایت لوگزامبورک و مکزیکو به زبان انگلیسی هم نام مملکت است هم نام شهر. حتی وقتی گفته می‌شود (آمریکا) در اصطلاح هم به معنی یکی از دول آمریکا است (حکومت دول متحده آمریکا شمالی) و هم اسم قاره‌ی آمریکا است که مشتمل بر آمریکای شمالی مرکزی و جنوبی است. همین طور اگر کلمه ایران هم دو یا چند معنی داشته باشد چه اشکالی دارد؟ فرنگی‌ها دولت امروز ایران را از آن جهت به تلفظات مختلف خود (فارس) می‌نامند که این مملکت را باقیمانده و مهمترین وارث شاهنشاهی پارس قدیم که مشتمل بر ایران و افغانستان هر دو بوده می‌دانند.

پس اگر مقصود ادبای افغان از استعمال کلمه فارس به جای ایران این باشد که ایران بزرگ باستانی غیر از ایران کوچک امروزی است با تغییر اسم آن به فارس این منظور حاصل

نمی‌شود، زیرا پارس و ایران به طوری که شرح داده شد در حقیقت یک مفهوم دارد هم چنانکه زبان فارسی نیز نه به معنی لهجه ایالت فارس و نه به معنی لسان مملکت امروزی ایران است بلکه مقصود از آن زبان ادبی همه ایرانی نژادان از ایرانی و افغانی و تاجیک و بلوچ و کرد و غیره می‌باشد، وگرنه همان طور که شما در افغانستان زبان محلی (پشتو) دارید در ایران هم زبانهای محلی (لری)، (کردی)، (گیلکی)، (مازندرانی)، (بلوچی)، (گبری) و غیره داریم که هریک نسبت به زبان ادبی فارسی همان تفاوت را دارد که (پشتو) نسبت به فارسی داراست.

با اینکه بهترین ادبیات فارسی پیش از اینکه در پارس یا ایران نوشته شود در افغانستان نوشته شده و بعضی از فصیح‌ترین شعرای فارسی زبان آن عصر اهل این مملکت بوده‌اند هیچ به خیال شما نگذشته است که اسم زبان فارسی را تغییر داده آنرا زبان افغانی بگوئید، به فرض آنکه اگر گفته شود شعرای فارسی زبان تصور رود در میان آنها افغانستانی نبوده‌اند. البته این کار عاقلانه‌ای بوده است و هرگز هم چنین تصویری نخواهد شد. با اینکه اسم این زبان فارسی است شما آن را به حق زبان ادبی خود می‌دانید و بسیاری از بزرگترین گویندگان این زبان هم همشهریان شما بوده‌اند. به همین دلیل هیچ مانعی ندارد که شما سلطان مسعود و عنصری را که از اهل افغانستان بوده‌اند شاهنشاه و ملک‌الشعرای ایران بدانید، یعنی ایران بزرگی که مشتمل بر افغانستان و ایران هر دو بوده است. تمام این بزرگان دارای دو وطن بوده‌اند: وطن خاص: (افغانستان) و وطن عام: (ایران).

من بیش از این در این زمینه بسط مقال نمی‌دهم و یقین دارم با تفکر زیادتری راضی نخواهید شد که بی هیچ فایده و لزوم چنین اختلاف بزرگی در میانه بیفتد.

«ایران کبیر» اگر ادبای افغان می‌خواهند همان طور که وارث تاریخ سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه شاهنشاهی ایران باستان، افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند از اینکه نام «ایران» را برادر بزرگ‌تر به ارث برده سوءتفاهمی به تصور انحصار وراثت او در مابقی ترکه روی ندهد. به جای آنکه اسم برادر را تغییر داده (فارس) بخوانند شاهنشاهی ایران قدیم را که جامع هر دو مملکت است «ایران کبیر» بنامند. وگرنه کجا شایسته است که ما ابوشکور بلخی را از خود ندانیم یا شما داریوش هخامنشی و نوشیروان ساسانی را خارجی تصور کنید، یا هر دو رودکی بخارایی را ترکستانی بدانیم، یا بر سر فرخی سیستانی منازعه کنیم؟ (در مجله شریفه این شاعر را از شعرای افغانستانی شمرده‌اید.)
خیر: ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی تا زمان انقراض سلطنت نادرشاه افشار شریک

هستیم اعم از اینکه مردان سیاسی و ادبی در اینطرف جبال خراسان زیسته‌اند یا آن طرف، نباید دوگانگی قائل شده یا تاریخ سیاسی و ادبی به اسم فارس و یک تاریخ سیاسی و ادبی به نام افغانستان تدوین نماییم. امپراتوری هخامنشی و ساسانی که شاهنشاهان آن پارسیان بودند یا شاهنشاهی محمود غزنوی که مقر او افغانستان بود هر سه شاهنشاهی ایران کبیر است. اگر اشرف و محمود از افغانستان به اصفهان آمده سلسله سلاطین صفوی را منقرض کردند یا اگر نادرشاه اصفهان را از افغانها تخلیه کرد و قندهار را گرفت اینها را باید از قبیل جنگ‌های داخلی در ایران کبیر دانست. وقتی معتقد شدیم که همه این اشخاص از بزرگ و کوچک متعلق به ایران کبیر هستند دیگر لازم نخواهد بود که مثلاً مجله کابل منوچهری دامغانی را با اینکه به شهادت این شعر:

سوی تاج عمرانیان هم بدین سان بیامد منوچهری دامغانی

او خود را دامغانی می‌داند (منوچهری بلخی) بنگارد (صفحه ۲۱ شماره ۱۸ سال دوم کابل)، یا سید جمال الدین اسدآبادی را با اینکه مدتی از فوت او نگذشته و اقوام خیلی نزدیک او (خانواده جمالی) در اسدآباد (همدان) مقیمند افغانی بنویسند، یا فلان مجله ایرانی بخواهد از افتخارات خاصه افغانستان چیزی به نفع اختصاصی ایران بکاهد.

«پان ایرانیسم» در دنیا بعضی اصطلاحات سیاسی است که مفهومیهای
یا اتحاد ایرانیان مختلف و معانی خاص دارد. مثلاً «پان اسلامیسیم» یعنی اتحاد اسلام، «پان ژرمانیسیم» (اتحاد آلمانها)، «پان تورانیسم» (اتحاد تورانیان)، «پان آمریکانیسم» (اتحاد امریکائیان)، «پان اسلاویسم» (اتحاد اسلاوها)، «پان عربیسیم» (اتحاد اعراب) و غیره هر یک معنای مخصوص به خود دارد که در موارد دیگر صدق نمی‌کند. «پان ایرانیسم» یا اتحاد ایرانیان هم به عقیده من یک معنی خاص دارد. همه بالاخره یک جهت مشترک دارد و آن لزوم اتحاد است: گاهی اتحاد مذهبی، وقتی اتحاد سیاسی، زمانی اتحاد نژادی و قس علیهذا. مقصود آنکه همیشه و در همه جا منظور از این «اتحادها» یا «پان‌ها» در تحت یک حکومت و یک اداره سیاسی قرار دادن دولتها و ملت‌های مختلف نیست. مثلاً وقتی گفته شود «پان آمریکانیسم» مقصود اتحاد کلیه ملل و دول آمریکاست در برابر نفوذ اقتصادی یا سیاسی غیرآمریکائی و این فکر دنباله‌عقیده (منروئه) Monroe معروف است که گفت «آمریکا مال آمریکائیه می‌باشد» والا «اتحاد آمریکائیان» به معنی یکی شدن ملت‌های دول مختلف آمریکا قابل قبول نیست، زیرا در دو قاره آمریکا ملل از نژاد و طوایف و مذاهب و زبانها و عادات و اخلاق گوناگون (انگلو ساکسن، ژرمن، اسپانیول، پرتغالی و غیره) وجود دارد،

یا از «اتحاد اسلاوها» که عبارت از: روسها، لهستانیها، چکها، اسلواکها، بلغارها، صربها، کرواتها، اسلونها و غیره هستند و اکنون تشکیل پنج شش دولت مستقل با سیاستهای مختلف می‌دهند مقصود وحدت سیاسی و در تحت یک حکومت قرار گرفتن آنها نیست که غیرمنطقی و غیرعملی است. همچنین مقصود از «پان اسلامیس» یکی شدن عالم اسلام از لحاظ تشکیلات سیاسی نمی‌باشد. زیرا مسلمانان عالم عبارت از ملل مختلف و مرکب از نژادها و دارای السنه‌گوناگون هستند: عرب، ایرانی، افغان، ترک، مصری و غیره... خلاصه، نتیجه از این مقدمات آن‌که وقتی من خود را طرفدار «پان ایرانیسم» معرفی می‌کنم منظور اتحاد کلیه ایرانی نژادان (فارسها، افغانها، آذری‌ها، کردها، بلوچها، تاتها، تاجیکها، پارسی‌ها و غیره) است برای حفظ عظمت و احترام تاریخ چند هزار ساله مشترک و زبان ادبی و ادبیات مشترک و برای اشتراک مساعی در برابر خطرهای نژادهای تورانی و سامی و غیره که از اطراف تهدید می‌کنند، یعنی همه «ایرانی» نژادان باید بدانیم که کمابیش مواجهیم با خطر زرد، ما مستقیماً از طرف مغرب و شما از جانب شمال، بعضی هم تا نیمه در این سیلاب هولناک فرو رفته‌ایم. شما شاید امروز به اندازه ما احساس خطر نمی‌کنید، یعنی فعالیت دشمن در جناحی که شما واقعید کمتر می‌باشد. لیکن البته نباید غافل شوید، زیرا خطر نژادی شما از طرف شمال چون آتش پنهان در زیر خاکستر است. اگر به تاریخ مراجعه کنید همیشه از همان جانب بوده است که تورانی‌ها و مغول‌ها سرازیر شده آسیای وسطی را به آتش و خون کشیده‌اند. به علاوه وقتی شما و ما دانستیم که در نژاد و زبان و تاریخ و ادبیات شریک هستیم این چهار چیز مشترک ما را دشمن در هر کجا مورد تعرض قرار دهد ولو در ممالک بیگانه چنان است که مستقیماً به ما حمله کرده باشد. مگر وقتی عثمانی‌ها می‌گویند مولوی یا سلطان محمود غزنوی ترک بوده‌اند شما و ما هر دو به یک اندازه متعجب نمی‌شویم؟

پس کاملاً روشن است که ما و شما هر دو منافع مشترک حیاتی داریم که برای حفظ آنها مساعی مشترک لازم است و این لزوم اشتراک مساعی است که من آن را «پان ایرانیسم» می‌نامم. نباید تصور برود که با این عنوان این عقیده را دارم که تمام طوایف «ایرانی» نژاد باید تشکیل یک وحدت سیاسی یک دولت بدهند. نه، این عقیده را در سایه دو دولت هم می‌توان داشت و فارس و افغان، کرد و لر، کابلی و هراتی، تات و تاجیک، گیلک و بلوچ، آذری و مازندرانی همه می‌توانند به یک اندازه دارای این عقیده باشند. قدر مشترک وحدت ما یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل، عامل کم اهمیت‌تر عامل

سیاسی و جغرافیائی است، یعنی ولو اینکه یک ناحیه جغرافیائی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده یا افراد یک ملت قدیم مثل بنی اسرائیل به قسمت‌های مختلف عالم پراکنده باشند هیچ یک از اینها تأثیری در ملیت و وحدت آمال ملی ندارند. یهودی‌ها هر کجای عالم پراکنده باشند در حقیقت تشکیل یک ملت و یک ملیت می‌دهند ولو تابع دولتهای مختلف باشند و وقتی حزب «سینیسم» ایجاد می‌شود در همه جای دنیا شعبه دارد و غیر از جهود کسی «سینیسست» نمی‌شود. یا همان وقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانی‌ها تابع روس و آلمان و اطیش بودند معه‌ذا ملت لهستان و ملیت لهستانی وجود داشت، یا وقتی صحبت از «پان ژرمانیسم» به میان می‌آید اطیشی‌ها هم با اینکه جمهوری مستقلی دارند با آلمان‌ها هم آواز می‌شوند.

ایرانی‌ها نیز پارسیان هند را با اینکه هزار سال است از این مملکت مهاجرت کرده زبان باستانی خود را از دست داده و تابع دولتی دیگر هستند ایرانی دانسته و آن‌ها نیز در آمال ملی ایران شرکت دارند و آنها خود را ایرانی می‌دانند... مقصود آنکه در حقیقت ملت غیر از دولت و ملیت سوای تابعیت است. ایرانی نژادان هم یک ملت و یک ملت‌اند، هرچند هراتی و کابلی تابع افغان، اصفهانی و خراسان تابع ایران، کرد عثمانی تابع ترک، پارسی و بلوچ تابع انگلیس، تات و تاجیک تابع روس و عجم بین‌النهرین تابع عرب باشد. وحدت ایرانی آن طور که شرح داده شد مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت درآیند یا به لفظ دیگر تشکیل یک دولت بدهند، چه وحدتی که منظور است علی‌رغم اختلاف تابعیت حاصل می‌باشد و هرچند از لحاظ جغرافیایی گرد یک کانون ملی جمع نیستیم ولی چون بدل خود می‌نگریم آتش مهر و محبت در آن می‌سوزد و از فراز این سطح خاکی در پرتو تابش آن یک دیگر را مشاهده می‌کنیم.

دکتر افشار

۱- در سال ۱۹۲۱ میلادی.

۲- به زبان فرانسه (پرس)، به زبان انگلیسی (پرشیا)، آلمانی (پرزین)، ایتالیائی (پرسیا) و قس علیهذا.

پیوست شماره ۵۵

قلمرو زبان فارسی

افغانستان - ایران - تاجیکستان

افغانستان برادر عزیز ایران است

هر مرد سیاسی «ایده‌آل» یا آرزوهائی دارد. یکی از مهمترین آرزوهای سیاسی من هم پس از حفظ تمامیت ایران مستقل امروز این است که در قلمرو زبان فارسی همیشه یگانگی و حسن تفاهم حکم فرما باشد. قلمرو زبان فارسی کجاست و خود زبان فارسی چیست که من این قدر دلباخته این و پای بند آنم؟...

بیست و چند سال پیش که با کشتی از اروپا به ایران می‌آمدم یک نفر تاجیک اهل ماوراءالنهر با من هم سفر شد. همین که لب به سخن گشود و دانستم پارسی گوی است سفر دراز دریا را کوتاه گرفتم و حقیقتاً لذتی که از مصاحبت او بردم فراموش نشدنی است. مثل این که در زمان سامانیان می‌زیستم و با یکی از فرزندان رودکی مکالمه می‌کردم و اشعار نغز آن شاعر فصیح را با لهجه بخارائی می‌شنیدم که می‌فرمود:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| بوی جوی مولیان آید همی | یاد یار مهربان آید همی |
| ریگ آموی و درشتیهای آن | زیر پایم پرئیان آید همی |
| آب جیحون با همه پهناوری | خنک ما را تا میان آید همی |
| ای بخارا شاد باش و دیر زی | شاه سویت میهمان آید همی |
| شاه سرو است و بخارا بوستان | سرو سوی بوستان آید همی |
| شاه ماه است و بخارا آسمان | ماه سوی آسمان آید همی |

هم چنین وقتی سعادت ملاقات یک نفر برادر افغانی مرا دست می‌دهد گذشته‌ی پر افتخار و با عظمت دربار محمود سبکتگین در غزنه در نظرم می‌آید... ملک الشعرا عنصری را می‌بینم که سر صف شاعران در جلو بارگاه یمین الدوله ایستاده این اشعار آبدار را می‌خواند:

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| چنین نماید شمشیر خسروان آثار | چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار |
| چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد | رود بدیده دشمن بجستن پیکار |

نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر نه فال گیر به کار آیدش نه کارگزار
 رود چنان که خداوند شرف رفت برزم زمانه گشت مرا او را دلیل و ایزد یار
 حس می‌کنم که ما با افغان‌ها و تاجیک‌ها همیشه از یک اصل و نسب و دارای یک زبان و
 تاریخ و ادبیات مشترک بوده و مهمترین چیزی که ما را تاکنون به یک رشته یگانگی استوار
 داشته است همانا زبان فارسی که شیرین‌ترین زبان‌های جهان می‌باشد.

من اگر «امپراطوری» ایران امروز را در دو شماره گذشته از لحاظ لفظ مورد گفتگو قرار
 دادم و بی‌مورد دانستم، اکنون می‌خواهم از جهت سیاست هم مخالفت خود را صراحتاً با آن
 اظهار کنم، به این معنی که معتقدم باید از دل‌های خود این هوس و آرزو را، به فرض اینکه
 وجود داشته باشد، بیرون کنیم که باز حکومت ایران چنان شاهنشاهی را ایجاد کند که ایران
 و افغانستان و هندوستان و ترکستان و قفقاز و آسیای صغیر و عراق و غیره را فرضاً شامل
 باشد، زیرا به عقیده من این آرزوی سیاسی هوسی است که دیگر با مقتضیات زمان وفق
 نمی‌دهد. این نوع هوس همان ترکان بوالهوس را بس است که از مرز اروپا تا سرحد چین را
 جولان‌گاه اوهام سیاسی مالیخولیائی خود قرار داده، افکار خام را در سر خود می‌پزند و
 بدون اینکه به نتیجه‌ای برسند همسایگان خود را می‌آزارند...

اما من به یک امپراطوری دیگر علاقه دارم و آن «امپراطوری ادبی» یعنی «قلمرو زبان یا
 ادبیات فارسی» است که شامل افغانستان و تاجیکستان و ایران و بلوچستان و کردستان
 می‌باشد. که بعضی از آنها ادبیات با عظمت کم نظیر فارسی را در قرون متمادیه مشترکاً
 بوجود آورده. ادبیاتی که فقط اشتراک مساعی آنها توانسته است آن را بدین زیبایی بیاراید.
 اشتراک مساعی که باید پایدار بماند تا بتواند چنین آثار بزرگ و جاویدانی را حفظ کند و باز
 بوجود آورد. سران و تاجداران و صاحب منصبان این «امپیر» Empire نویسندگان و شعرا و
 دانشمندان و کلیه زبان‌آوران این لسان شیرین بیان از اقوام و طوایف گوناگونند که هر یک با
 لهجه یا لحن با نمک محلی خود سخن می‌گویند یا شعر می‌سرایند و می‌خوانند. قرن هاست
 در مجالس بزم بساز و آواز، «پای کوبان» و در میدانهای رزم، کین جویانه، از دوست و
 دشمن کام گرفته‌اند. این زبان دیگر شهرستان یا کشور خاص یا وطن مخصوص کسی نیست
 که ایجاد اختلاف کند... اگر وطنی نیست، نوعی از وطن است، زیرا هر یک از ما چون وطن
 خود آن را دوست می‌داریم...

«این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهریست کورانام نیست»

چرا، نام هم دارد و چه زیبا اسمی!

«قلمرو زبان فارسی» نام این «وطن» مشترک عمومی تمام فارسی‌گویان است...

«قلمرو زبان فارسی» اسم این «امپراطوری ادبی» با عظمت است.

«قلمرو زبان فارسی» عنوان این «جامعه اخلاقی» مشترک ما می‌باشد.

همه ما به یک نسبت به آن افتخار می‌کنیم. عنصری و سنایی، فردوسی و سعدی یا رودکی و معزی، به همه ما تعلق دارند و به یک اندازه از اشعار آبدار آنان بهره می‌بریم. در ایران قصائد غرای عنصری را کمتر نمی‌خوانند چون سر آینده افغانست، یا در افغانستان از غزلیات فصیح سعدی کمتر لذت نمی‌برند چون گوینده ایرانی می‌باشد.

پان ایرانیزم هم که من از طرفداران جدی و مبتکر آن معرفی شده‌ام و حقیقت هم دارد چنان که در جای دیگر نیز

«پان ایرانیزم»

شرح داده‌ام چیزی دیگری جز همین نیست. من از لفظ «پان ایرانیزم» مفهوم و مطلوب سیاسی را بدان گونه که ترکان از «پان تورانیزم» یا «پان تورکیزم» می‌تلبدند نمی‌خواهم. «پان ایرانیزم» در نظر من باید «ایده‌آل» یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد، در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخشهایی که امروز مرده است و ایجاد انواع جدید همان ادبیات تا به حکم تجدد و تازه شدن محکوم به زوال نگردد. من از «پان ایرانیزم» منظورم آن است که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند یا می‌گفته‌اند و ساختمان بزرگ ادبیات فارسی را به مشارکت یک دیگر برپاساخته و باز استعداد آن را دارند که بزرگتر کنند از هم پراکنده یا نسبت به هم بیگانه نشوند، بلکه دست به دست هم داده این بناء بزرگ تاریخ را عظیم‌تر و بلندتر و زیباتر برآورند، بنایی که یک تن از سازندگان آن، فردوسی طوسی، در هزار سال پیش درباره یکی از کاخهای آن، شاهنامه، گفته است:

| | |
|-------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
| ز باران و از تابش آفتاب | بناهای آباد گردد خراب |
| که از باد و باران نیابد گزند | پی افکندم از نظم کاخی بلند |
| بخواند هر آنکس که دارد خرد | برین نامه بر سالها بگذرد |
| و سعدی گلکار زبردست دیگر درباره گلستان ادبی که خود به بار آورده فرماید: | |

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| از گلستان من بـبر ورقی | بچه کار آیدت ز گل طبقی |
| وین گلستان همیشه خوش باشد | گل همین پنج روز و شش باشد |

خلاصه، مقصود من از «ایده‌آل پان ایرانیزم»، یا پاسبانی قلمرو زبان فارسی، یا هر عنوان دیگری شما می‌خواهید بگذارید، خلاصه این است که کلیه مردمی که به زبان فارسی سخن

گفته یا می‌گویند، به زبانها با لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آنها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به ترکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعر می‌گویند و نگارش می‌کنند) با ماگرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ما را اخلاقاً از هم پراکنده کنند از خود برائیم. من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با اینکه از جهات منظوره تفاوتی ندارند به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران و افغانستان کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

البته استعمال کلمه ایران در «پان ایرانیزم» به معنی اعم (ایران) است مثل (فلات ایران) که عملاً و اصطلاحاً شامل ایران و افغانستان و بلوچستان می‌باشد. همچنین شاهنشاهی (ایران) در عصر غزنوی که مسلماً جنبه خاص افغانی آن غلبه داشته زیرا هم شاهنشاه آن متولد افغانستان بوده، هم مرکز دولت آن شهر غزنه در افغانستان و هم ملک الشعراء دربار عنصری از اهل بلخ و هم مسلماً بسیاری از رجال سیاسی و سرداران و مخصوصاً سپاهیان که به هندوستان تاخت و تاز می‌کرده به واسطه قرب جوار از اهل افغانستان بوده‌اند، ولی معهداً دولت او به نام شاهنشاهی ایران شناخته و نامیده شده، زیرا در آن وقت سرتاسر این ممالک در برابر (توران) یا (هندوستان) یا (روم) یا (یونان) یا (چین) یا بالاخره (عرب) (امپراطوری ایران) نام داشته است. چنانکه عنصری بلخی درباره سلطان محمود غزنوی گوید:

ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی که شاه ایران آن‌جا چگونه کرد سفر!
هم چنانکه فارسی نیز منسوب به نام یک ایالت ایران است که سابقاً (استخر) یا (پرسپولیس) و اکنون شیراز مرکز آنست و امروز اسم عمومی زبان ما شده است. همان سان که زبان انگلیسی نیز زبان مشترک انگلیس‌ها و آمریکاییان است، یا فرانسه لسان فرانسویان و بلژیکیها می‌باشد. همان گونه که لفظ انگلیس در یکی از ارکان مهم مشترک انگلیس و آمریکا احساسات (من و ما) را در آمریکایی‌ها تحریک نمی‌کند همین طور هم لفظ ایران در کلمه «پان ایرانیزم» به معنی عامی که این لفظ دارد نباید سوء تعبیر شود. اصلاً کلمه‌ی «پان ایرانیزم» با مقصود کلی و عامی که دارد نمی‌تواند معنی خاص داشته باشد. وصف «پان ایرانیزم» به عقیده نگارنده که بکار برنده و مفسر آن شده‌ام نباید از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده تجاوز کند و آن عبارت از اراده مشترک تزلزل‌ناپذیر همه ملل و مردمی می‌باشد که به زبان فارسی با لهجه‌های آن تکلم می‌کرده یا اکنون سخن می‌گویند و تاریخ ادبی و همچنین تاریخ سیاسی مشترکی بوجود آورده و چه بسا که در میدانهای رزم بازو به

بازوی هم جنگ کرده، فتح نموده، شکست خورده یا افتخاراتی بدست آورده‌اند...

زبان پشتو و فارسی

در افغانستان عقیده‌ای قوت گرفته که زبان محلی پشتو را رایج کنند. این کار به گمان نگارنده به ضرر آن کشور تمام می‌شود، زیرا به فرض آن که روزی این لسان جای زبان فارسی را در آن جا بگیرد به طوریکه دیگر آن جا کسی فارسی نداند افغان‌ها از استفاده مستقیم دیوان‌ها و کتب شعرا و علمای بزرگ خود مانند سنایی و ابوعلی سینا محروم خواهند ماند، به این معنی که یا باید آن کتب را به زبان پشتو ترجمه کنند یا زبان فارسی را مانند یک لسان خارجی در مدرسه بیاموزند تا بتوانند از کتب بزرگان و پدران خود استفاده کنند! به این می‌ماند که کسی ملک طلق اجدادی و باغ و بوستان خود را به اغوای دشمنان دوست نما خراب یا رها کند و پس از آن پشت در همان بوستان و باغ به تمنای میوه و گل بدریوزه برود! اگر چنین منظوری نیست صرف همتی که برای پشتو می‌شود بیهوده است. آن چه مرا از سالهای پیش در خاطر مانده، اگر حافظه خطا نکند، آقای محمود طرزی مدیر سابق روزنامه سراج الاخبار افغانستان، پدر زن امیر امان الله خان که در زمان وی به وزارت خارجه نیز رسید، و خود و ملکه ثریا دختر وی از تربیت شدگان عثمانی بودند، موضوع زبان پشتو را در افغانستان به میان آورد. ولی از جزئیات امر چیزی به یاد ندارم... در هر حال من معتقدم باید در تمام قلمرو زبان فارسی جمعیت‌هایی تشکیل شود که زبان و ادبیات فارسی را از هر پیش آمد ناگواری حمایت نماید. منتظریم به بینیم ادبا و شعرا و برادران و هم زبانان افغانی ما تا چه اندازه با این عقاید و افکار موافقت دارند. اگر شعراء ایران و افغان قصائدی هم در موضوع فوق بسازند به جا خواهد بود.

کردی و فارسی

کردی هم مانند لری و پشتو و گیلکی یکی از زبانهای فرعی و تابع فارسی است. تنها فرقی که از لحاظ سیاسی می‌توانند با لری، زبان همسایه خود، داشته باشد این است که چون قسمتی از نواحی کردنشین در خاک ترکیه و عراق عرب است در خارج از حدود ایران کنونی نیز تکلم می‌شود. سال هاست که به همین جهت موضوع کردستان عنوانی پیدا کرده و مسئله کرد موضوعی شده است. ولی آیا حقیقتاً همانطور که مثلاً یک «مسئله لهستان» عنوانی دارد «مسئله کردستانی» هم سیاستاً باید وجود داشته باشد و بالنتیجه زبان کردی هم باید رسمی بشود؟ - البته خیر! زیرا

نواحی کردنشین که میان ایران و عراق و ترکیه تقسیم شده جزء مهم «مدی» قدیم که از حصه‌ها و هسته‌های اصلی ایران است می‌باشد. لسان کردی هم شعبه‌ای از زبان فارسی است و با دو زبان دیگر همسایه خود عربی و ترکی به کلی از سه ریشه هستند. گرچه از لحاظ تاریخی تمام کردستان جزء ایران است و اگر «ایردانتیسم»^۱ irrédantisme نسبت به کردستان باید وجود داشته باشد «ایردانتیسم» ایرانی است، ولی همان‌طور که در بالا گفتیم ما نسبت به هیچ یک از نقاط خارج ایران کنونی نظر سیاسی نداریم و علاقه‌ای که به این نقاط ابراز می‌کنیم از لحاظ تاریخ و تمدن و زبان و ادبیات ماست. بنابراین از اینکه در خارج ایران اوراق و جرایدی به زبان کردی چاپ و به منظور مشوب کردن اذهان ساده کردها و تفرقه‌انداختن میان ایرانیان وارد ایران می‌شود شدیداً اظهار تأسف می‌کنیم و به برادران کرد خود چه در تهران و چه در کردستان می‌گوییم: بیدار باشید!

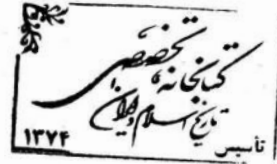
چون مطلب بسیار مهم است مقاله مخصوصی به این موضوع اختصاص می‌دهیم.

دکتر افشار

۱- «ایردانتیسم» در اصل مقتبس از ایتالیایی است و به منظور الحاق نواحی ایتالیایی زبانی که در خارج از حدود ایتالیا بود مانند «تریست» و «فیوم» و غیره بکار می‌رفت. ولی بعدها این کلمه در بعضی از ممالک و زبانهای دیگر به معنی نظیر آن نسبت به ادعاهای ارضی و سیاسی استعمال می‌شد.

پیوست شماره یازده

فرمان رییس



ما بنیادگذاران انجمن که نخستین پایه‌های ایران‌پرستی را بر روی شانه‌های خود برپا کردیم، امروز و در این ساعت به خاطر آن که انجمن مقدس خود را وارد یک راه تغییرناپذیر و به سوی یک هدف مقدس جاوید رهسپار سازیم و به خاطر آن که هرگز نگذاریم این شعله‌های آتش وطن‌پرستی که امروز از قلوب ما زبانه می‌کشد خاموش گردد و به خاطر آن که آرزو و ایده‌اشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه ایرانی و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه عقاید انجمن خویش سازیم، می‌گوییم «پان ایرانیزم» آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند.

اکنون به خدای خود و به شرافت انجمن خود و به خون نخستین شهید و سرباز فداکار انجمن «علی رضا رییس» سوگند یاد می‌کنیم که برای همیشه و تا ابد جز پان ایرانیزم برای خود هدف و آرزویی تخصیص ندهیم و ایران را جز به سوی این آینده درخشان و دوست داشتنی نرانیم.

ای آیندگان ای کسانی که روزی زمام امور انجمن کنونی ما را در دست می‌گیرید، مردم مبارز! کسانی که برای عظمت ایران به سازمان مقدس ما می‌پیوندید، زمامداران! ای افرادی که بر فرزندان داریوش و سیروس حکومت می‌کنید، ای خواننده عزیز، شاید وقتی که این سطور را می‌خوانی اجساد ما خاک شده باشد. شاید که مکان ما کنج زندان باشد و شاید به جرم وطن‌دوستی آواره کوه و دشت باشیم یا قلوب ما را که کانون آتش ایران‌پرستی است تیرهای جانگداز دشمنان میهن سوراخ سوراخ نموده باشد. اما، از تو می‌خواهیم و به تو می‌گوییم و ترا به اهورا مزدا خدای بزرگ ایران سوگند می‌دهیم که به پاس احترام روح شهدای ایران و به یاد بنیان‌گذاران انجمن و به خاطر عظمت ایران و برای همیشه تو نیز یک آرمان داشته باشی و معتقد به این عقیده گردی «پان ایرانیزم». شاید این آرزو در زمان ما و در دوره تو به حقیقت نپیوندد. اما، باشد. تو موظفی دژه‌ای از این اخگر را که در سینه داری در قلوب دیگران و آیندگان وارد کنی تا سینه به سینه بگردد و خاموش نشود. مطمئن باش

روزی می‌رسد که این آتش پلیدی‌ها را بسوزاند و جز پاکی چیزی بر جای نگذارد. تا آن روز، این وصیت ما است:

شما هاله‌ سیاه را از دور پرچم ایران برنگیرید. این هاله، نشانه عزاداری و ماتم ما است تا وقتی که به هدف مقدس خود نرسیده‌اید تا زمانی که عظمت ایران را اعاده ننموده‌اید، شما را به ناموس وطن سوگند این هاله را برنگیرید و نعره‌کشان بگویید: به پیش برای محو این هاله «سیاه» به پیش برای آن روز تاریخی و مقدس، آن روز سعادت بار فرح بخش، آن روز برای نخستین بار پرچم سه رنگ ما بدون هاله سیاه در دست جوانان فداکار ایران و سربازان غیور انجمن در اهتزاز خواهد بود.

هم وطنان، درود بر شما و شهدای ایران، درود به قهرمان پیشاهنگ و شهید راه آزادی ایران علی‌رضا رییس.

ایران را به شما می‌سپاریم و شما را به اهورامزدا.